

جامعہ گریے اسلم

(نظام اجتماعی، اقتصادی)

حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام



نوشتہ: استاد محمود شلبی

ترجمہ: محمد سعید محمدی

منتدی اقرأ الثقافی

www.iqra.ahlamontada.com



لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

براي دانلود كتابهاي مختلف مراجعه: (مُنْتَدَى اقرا النُقَافِي)

بۆدابهزاندنی چۆرهها کتیب:سەردانی: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

www.lqra.ahlamontada.com



www.lqra.ahlamontada.com

للکتاب (کوردی , عربي , فارسي)

جامعه‌گرایی اسلامی

نظام اجتماعی اقتصادی

حضرت محمد پیامبر اسلام ﷺ

ترجمه کتاب

اشتراکیه محمد ﷺ

نوشته: استاد محمود شلبی

مترجم: محمد سعید مجیدی

شلبی محمود Shalabi, Mahmud

جامعه‌گرایی اسلامی (نظام اجتماعی، اقتصادی)

حضرت محمد ﷺ پیامبر اسلام / نوشته محمود شلبی؛ مترجم سعید مجیدی.

- سندج کلانترزان، ۱۳۸۱.

۳۲۹ ص.

ISBN: 964 - 93703 - 0 - 7

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: اشتراک‌به محمد ﷺ

عنوان دیگر: کتاب جامعه‌گرایی اسلامی، یا نظام اجتماعی و اقتصادی.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. محمد ﷺ پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. - سیاست و حکومت.

۲. اسلام و اجتماع. ۳. اسلام و اقتصاد. الف. مجیدی، سعید، ۱۳۱۴

- مترجم. ب. عنوان.

۵۰۴۱ الف ۸ش / BP۲۴/۵۵

۲۹۷/۹۳۶

۱۳۸۱

کتابخانه ملی ایران

۳۷۳۳ - ۸۱



سندج پاساژ عزنی انتشارات شیخی ☎ ۲۲۵۴۱۵۲

زندگی اجتماعی اقتصادی پیامبر اسلام

تألیف: محمود شلبی ✻ ترجمه: محمد سعید مجیدی

چاپ اول: ۱۳۸۲ ✻ تیراژ: ۲۰۰۰ جلد ✻ چاپخانه:

حروفچینی: آشنا ✻ ناشر: انتشارات شیخی (با همکاری انتشارات کلانترزان)

شابک: ۹۶۴-۹۳۷۰۳-۰-۷	قیمت:
ISBN: 964 - 93703 - 0 - 7	۵۰۰۰ تومان

خواننده‌ی گرامی؛

چون مؤلف محترم، سوره و شماره‌ی آیه‌ها، همچنین منبع احادیث ثبت شده در این کتاب را مشخص نکرده بودند، اگر در مورد سوره و شماره‌ی آیه‌ها، یا نام منابع و جلد و صفحه‌ی احادیث، اشتباهی مشاهده گردید، به تلفنهای شماره ۳۲۸۸۴۷۱ - ۳۲۳۸۲۶۰ - ۲۲۶۵۳۸۲ ما را یادآوری فرمایند.

ممنون و سپاسگزارم. مترجم

مقدمه‌ی مترجم

به نام خداوند بزرگ و بخشنده و مهربان

اسلام، یا دین اسلام، به مفهوم عام کلمه، عبارت است از، یک مجموعه دستورالعمل زندگی صحیح و سالم.

این مجموعه دستورالعمل، شامل تمام مراحل زندگی انسانها، می‌باشد. یا به عبارتی دیگر قوانین اسلام، تمام مسایل اجتماعی جامعه اعم از مسایل عبادی، اقتصادی، بهداشتی، خانوادگی، حقوقی، جنگی، سیاسی، امور اداری و کشوری را فرا می‌گیرد. و آنچه که در یک اجتماع بشری، پیش آمده و پیش می‌آید، و قابل پیش بینی می‌باشد، اسلام به طور صریح یا ضمنی، آن را مورد بررسی قرار داده و درست و نادرست آن را، از هم جدا کرده است.

بر خلاف نظر و رای عده‌ای، مسلمان یا غیر مسلمان، که می‌گویند: دستورالعمل اسلام، مثلاً جنبه جامعه‌گرایی ندارد. یا مسائل اقتصادی را مورد بررسی قرار نداده است. یا به مسایل سیاسی و اداره کشور، اشاره نکرده است. اما هیچ مسئله‌ای از مسایل اجتماعی، وجود ندارد که در دستورالعمل اسلامی مورد بررسی واقع نشده باشد. زیرا هر مورد زندگی اجتماعی، که در مکاتب بشری، که با آب و تاب فراوانی، در کتابهای چندین صفحه‌ای، مورد بررسی قرار گرفته است، در مکتب اسلام، با یک یا چند آیه و حدیث، یا آیه و حدیثی، آنچنان، شفاف و روشن و گویا شده است، که جای هیچگونه شک و شبه‌ای باقی نمانده است.

خیلی مسایل پیچیده اجتماعی، مکاتب بشری، که صدها و هزارها ورق کاغذ، در مورد تجزیه و تحلیل آن نوشته شده است و هنوز هم پیچیده‌تر شده است و لاینحل مانده است. اما در مکتب اسلام، خیلی خیلی ساده، بوسیله آیه‌ای از قرآن، یا حدیثی از حضرت رسول اکرم ﷺ بیان و توضیح داده شده است.

کتاب حاضر، که ترجمه (اشتراکیه محمد ﷺ نوشته محمود شلبی) است، ما آن را (جامعه‌گرایی اسلامی) یا (نظام اقتصادی، اجتماعی حضرت محمد ﷺ) نامگذاری کرده‌ایم، مسایل اجتماعی، اقتصادی اسلام را آنچنان مورد بررسی قرار داده است و با نظامهای اجتماعی، اقتصادی مکاتب بشری (به اصطلاح علمی) موازنه و مقایسه نموده است، که هیچ انسان و متفکر آن را مورد ایراد قرار نمی‌دهد و معتبر و محترم می‌شمارد تأیید و تصدیق می‌نماید.

خوانندگان این کتاب را می‌توانیم به سه گروه دسته‌بندی کنیم.

گروه اول کسانی هستند، آگاهانه یا ناآگاهانه، به مبادئ و دستورالعملهای اسلامی، کمال اعتقاد را دارند و بدون شک و شبهه، تمام اخبار و روایات را می‌پذیرند و به آن معتقد می‌باشند. و موارد عملی آن را بدون کم و کسر، اجرا می‌نمایند.

گروه دوم کسانی‌اند آگاهانه به مبانی و مبادئ اسلام معتقد می‌باشند. هر اصل و هر روایت را مورد بررسی قرار می‌دهند و حتی الامکان بدون مدرک مستند، از هیچ مواردی نمی‌گذرند.

گروه سوم کسانی هستند، در هر شرایط پایه اعتقادی ضعیفی دارند، یا اصلاً ندارند. در هر چیز شک می‌کنند. عاشق و فریفته مد و رسوم روز، بقول خود متکی به علم و دانش هستند. آن را بدانند، یا ندانند.

در هر شرایط روی سخن ما با این گروه است.

کتابی که در دست شماست، کتابی است در چهار چوب جامعه‌گرایی اسلامی دوران حیات حضرت محمد پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ و مسایل اجتماعی و

اقتصادی اسلام را، از روی مدارک (آیه و حدیث، اعمال کردار پیامبر ﷺ، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، و با جامعه‌گرایی مکاتب بشری و ساخته و پرداخته دست بشر، مورد مقایسه قرار داده و نتیجه‌گیری کرده است.

شما هم در خواندن و بررسی آن، از قضاوت عجولانه، با توجه به نوع آگاهی‌ای که از مسایل روز به مفهوم عامش، دارید، خود داری فرمائید و آن را بدقت بررسی و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید. با آنچه که خودت، از مسایل اجتماعی روز می‌دانی، یا در ضمن خواندن این با آن آشنا می‌شوی، موازنه و مقایسه کنید و نتیجه‌گیری فرمائید و حکم را صادر نمائید.

فقط و فقط یاد آوری یک مسئله الزامی است. و آن این است مسایل اقتصادی‌ای که، در این کتاب مطالعه می‌کنید، بر عکس مسایل اقتصادی روز، که گرمی بازار سرمایه داران می‌باشد، سیرکردن شکم گرسنه و بی‌نویان ناتوان، و دست به کار انداختن بی‌کاران است. سپاسگذارم.

سعید مجیدی

چگونه شروع کنم

کتاب از بررسی سیره صاحبش شناخته می‌شود.

با مراجعت و برگشت به اسلوب زندگی حضرت محمد ﷺ قبل از سن چهل سالگی، مسائلی را می‌یابیم، که بیشتر انسان را به دقت و جستجو، تحریک می‌کند. او متولد می‌شود. آنچنانکه همه انسانها متولد می‌شوند. مادرش سهل و آسان او را به دنیا می‌آورد. بلی حضرت محمد ﷺ به یتیمی، که در شکم مادر ربود برایش پیش آمد، چشم را می‌گشاید. یعنی قبل از متولد شدن، پدرش، از دنیا می‌رود.

سپس مادرش زنده نماند. در حالی که او کوچک و ضعیف بود، مادرش هم دار فانی را وداع گفت.

همه اینها، در شأن و مقام او معلوم و مشخص است. و اما پند و عبرت گرفتن، از دنبال کردن و بیان آن، اشاره به بلایابی است که از تولدش برای او پیش آمد.

اول زندگی او به یتیمی و بی‌بهره بودن از محبت پدر و مادر، شروع شد و خداوند می‌گوید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» آیا تو یتیم نبودی، که دارای منزلت و مقام شدی^(۱) از مرارتها و ناگواریهای یتیمی، آلام و درد و رنجهای زندگی، بر قلب کورچکش پاشیده شد و حضرتش زندگی را به عنوان جوانی متنفر، از لهو و لعب و باطل، گذارند. وقتی که به سن بیست و پنج سالگی رسید، با حضرت خدیجه ﷺ ازدواج کرد. و خانواده‌ای پاک و کرام را، بر اساس محبت و تعاون و اخلاق حسنه و

کریمه بنیان گذاشتند.

خدایچه او را دوست داشت. چون نمونه اخلاق فاضله و مرد حق و امانتدار بی نظیری بود. حتی مردمان مکه او را به امین ملقب نمودند.

و خداوند بزرگ آن را، در قرآن بیان و به ثبت رسانده است: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾ تو دارای اخلاق حسنه بزرگی هستی (۱)

بخوان : در شبی از شبهای ماه رمضان، حضرت محمد ﷺ در غار حرا، با خداوند بزرگ مشغول راز و نیاز بود. جبرئیل علیہ السلام آمد او را در بغل گرفت و سخت فشرد. سپس او را رها کرد و این کار را سه بار تکرار نمود.

سپس به او گفت: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ بخوان به نام پروردگارت که آفرید. آفرید انسان را از خون بسته. بخوان و پروردگارت تو بزرگوار است. آن پروردگاری، که نوشتن را بوسیله قلم به انسان آموخت. آموخت به انسان، آنچه که نمی دانست (۲)

سپس جبرئیل پنهان گردید. و محمد ﷺ به منزل برگشت. قلبش مضطرب گشته بود. خدایچه آمد و او را آرامش داد.

محمد ﷺ آن روزها در سن ۴۰ سالگی بود. و این اولین وحی از طرف خداوند به او بود.

معنی این چه بود؟

علم و دانش : معنیش این بود که رسالت محمد ﷺ اولین بار به تربیت شروع شد چون تا سن چهل سالگی و قبل از نزول وحی، بهترین نمونه انسان بزرگوار و اخلاق حسنه و کریمه بود. (مرحله اول)

سپس به تأمل و تفکر، در ملکوت آسمانها و زمین پرداخت. چون به طور مستمر در شبهای متعدد، به سوی غار حرا بیرون می رفت. تا معتکف شود و نفس خود را

حبس کند و دور از لهو و لعب مردمان مکه، با پروردگارش راز و نیاز کند و در تأمل و تفکر به سربرد. (مرحله دوم)

سپس مرحله سوم شروع می‌شود. و آن برداشتن امیت و ناخواندگی، و شروع یاد دادن و خواندن و نوشتن است. و به راستی این مرحله، مرحله‌ای الزامی بود. وقتی که فرشته وحی آمد و فرمان داد، که بخواند و محمد ﷺ گفت: من نخوانده‌ام و خواندن را هم نمی‌دانم. سپس اخبار وحی بود، گفت: بخوان به نام پروردگارت. آن پروردگاری که نوشتن را بوسیله قلم به انسان آموخت. سپس مرحله چهارم شروع شد، و آن یادگیری معلومات بود، به قول خداوند: و آن پروردگاری که آموخت به انسان آنچه نمی‌دانست).

این چیست؟

این اعجازی است، از شأن و مقام محمد ﷺ.

که اخلاق در مرحله اول. و تفکر و تأمل در مرحله دوم. و قرائت و خواندن در مرحله سوم. و یادگیری معلومات در مرحله چهارم.

اینها چهار پایه اولیه بود، در ساختار دعوت محمد ﷺ یا پایه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی (جامعه‌گرایی) او.

برای امت اخلاق لازم است. تا امتی شود که مورد حساب واقع گردد.

برای امت، تشکیل خانواده‌ای بر اساس محبت و تعاون و همکاری لازم است. آنچنانکه محمد ﷺ و خدیجه در کنار هم، چنین خانواده‌ای را به وجود آوردند.

پس لازم است، انسان در این زندگی کامل و مکمل باشد. و این مرحله تفکر و تأملی است که محمد ﷺ از رسیدن به مقام نبوت، در این مرحله قرار داشت.

زیرا هدف این زندگی به طور کلی، این است که تو، به وجود آورنده و ابداع کننده‌ی آن (خداوند)، راهنمایی شوی. و اگر تو فکر کنی. تدبیر و تأمل نمایی. هدایت شوی. در این صورت انسان، بزرگوار و کریمی خواهی بود. و اگر نشان انسانیت را گم کنی، و از دلایل وجود خالق آفاق و هستی، چشم فروبندی، در این

صورت، تو بصیرت و بینش را گم کرده‌ای و از حیوان، گمراه‌تری.

سپس مرحله سوم، و آن مرحله خواندن و یادگیری است، شروع می‌شود. زیرا خیر و برکت، در وجود امت نادانی که خواندن و نوشتن را نداند، وجود نخواهد داشت.

سپس مرحله علم شروع می‌شود. و استكمال وسایل آن در طول حیات و زندگی است. و این چیزی بود که محمد ﷺ، در طول حیات مبارکش بران آن زیست. بعد از آن بعنوان معلم و دانشجو، در پیشگاه پروردگارش، و بعنوان معلم و استاد، برای همه انسانها، ادامه حیات داد. و دنیا همیشه و تا آنجا که خداوند بخواهد، باقی بماند، از علم شریفش تعلیم می‌یابد و درس می‌گیرد. و از نور مبینش، هدایت و راهنمایی می‌شود.

آن علم همان لا اله الا الله است: آن علمی که محمد ﷺ آوردش چه بود؟ محمد ﷺ در هستی حامل علم عظیم و بزرگی بود. علمی که اساس همه علوم، و پایه و مدار، این زندگی، و ماورای این زندگی است علمی را آورد، که کتابش به نام قرآن، در کلمات معجز آسایی چند، که همان «لا اله الا الله» است تأیید و تنجیزش کرده است. محمد ﷺ بر اتباعش واجب نمود که آن قضیه را، که در طبیعت همه مردم، از روی فطرت^(۱)، متمرکز است، بیاموزند. و بدین وسیله سخت‌ترین مشکلات، بطور سهل و آسان برای بشریت حل و فصل گردید.

لا اله الا الله یعنی چه؟ یعنی معبودی به حق جز الله وجود ندارد. معبودهای باطل فراوانی وجود داشتند، مردم آنها را پرستش می‌کردند و اما الله همان اله حق است، یگانه است جز او معبود به حقی وجود ندارد.

آیا عظمت رسالت محمد ﷺ را، نمی‌بینی و درک نمی‌کنی؟

نظامش را بر علم بنیان گذاشت و علم را بر حقیقت بنیان‌گذاری کرد و حقیقت را بر حق پی ریزی نمود. سپس آن حق ساختگی و تقلبی را، که مردم دچار آن شده

۱- فطرت انسان، در جستجوی مبدأ هستی (خداوند) است. م

بودند، منفی شمرد و باطل اعلام کرد.

و اما این کافی نمی باشد. پس صفتهای خداوند و اسمهای خداوند، و افعال و کردار خداوند، چه هستند؟ این چیزی که بشر قدیم و جدید، در آن سفسطه می کردند و می کنند، چیست؟ از جمله راه خدا، تصور خدا، ذات خدا، و غیر از اینها، آن چیزهایی، که آفریدگان توان شمردن و برداشتن آن را ندارند؟ کلام و سخنی که همه اینها را بیان و جدا نماید، چیست و کدام است؟ محمد ﷺ آن کسی است که فرمان پروردگارش را در این مورد اعلام می کند و می گوید. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ مانند او چیز و کسی وجود ندارد.

کلامی ساده و واضح و در تعبیر و بیان پر اعجاز و اما سادگی و بساطت آن درست مانند سادگی خورشید است که از سمت خود بر می آید و زمین را پر از نور و روشنایی می کند و صدایی از آن شنیده نمی شود و حرکتی از آن مشاهده نمی گردد و اینچنین است همه آنچه که محمد ﷺ آورده است ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ ما ترا جز بعنوان رحمت برای دو عالم در دنیا و آخرت، نفرستاده ایم^(۱). و این همان اول علمی است که محمد ﷺ آوردش. و علم به لا اله الا الله علمی است که برای همه انسانها ضرورت دارد و برای هر مرد و زنی لازم است. و بدون آن شایسته نیست، انسان را، انسان نامید

تأثیر لا اله الا الله در فرد و امت - نادان، یا کسی که خود را دانا می داند می گوید
نقش لا اله الا الله در رابطه با زندگی مردم چیست؟ و همچنین نقش آن در اقتصاد، و یکسانی زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم چه باشد؟

این گوینده نادان، در پایین ترین طبقات نادانی و ظلمت و تاریکی است حتی به تن و جان خود که بین دو پهلویش قرار داد، نادان است و ناآگاه. آنچه که مسلم است، ایمان به ﴿لا اله الا الله﴾ تصدیق به وجود کسی است که حیات و جان و جانوران را به وجود آورده است و هستی و آنچه در آن است ابداع نموده است.

وقتی به وجود او تصدیق کنی، به صفات او، که زنده است، عالم است، توانا است، حکیم است، خبیر است، جبار است، آفریدگار است، بوجود آورنده است به تصویر کشنده است، مالک است، قدوس و منزّه و مبرا است، شاهد و ناظر است، صاحب عزت و کبریاست، را تصدیق یم می‌کنی.

وقتی که در قلب من این باور استقرار یافت که خداوند موجود است، و او جان می‌دهد و جان می‌گیرد، روزی می‌رساند و روزی را قطع می‌کند، از روی قلب من پوشش، برداشته می‌شود. و احساس می‌کنم که حقیقت حیات و زندگی را درک می‌نمایم.

پس من در این وقت، در می‌یابم که خداوند مرا آفریده است، انجام کارهایی را به من امر کرده، و انجام کارهایی را از من منع کرده است. دوست می‌دارد. آنچه فرمان او است، انجام دهم و از آنچه که منع کرده است، دوری نمایم. و در هر جا و هر زمان بمنظور ارضای، آن پروردگار، که مرا آفریده است، درکوشش و تلاش باشم. آنچه که او را راضی کند، انجام دهم و آنچه که او نپسندد ترک نمایم.

در این صورت است، که اخلاق نشأت می‌یابد، و صفات حسنه در انسان بوجود می‌آیند. و وقتی که قلب استقامت یابد بدن هم استقامت خواهد یافت. وقتی که قلب اصلاح شود، بدن هم اصلاح می‌گردد.

وقتی که دانسته شود که امت، مجموعه‌ای از افراد است، ضرورت اصلاح افراد را درک خواهیم کرد. و همچنین اصلاح دخترانی را که پسران از آنان تکوین می‌یابند و نشأت می‌گیرند، احساس می‌کنیم.

پس اسلام فرد را به لا اله الا الله، تربیت می‌کند، تا ظاهر و باطن او را از کثافات و نجاسات پاک و مطهر نماید.

باطن او را از شریک قرار دادن و انباز گرفتن، برای خداوند متعال، و ناسپاسی در پیشگاه او، و از معتقدات سیئه و گمراه کننده، پاک و تطهیر نماید.

و ظاهرش به آن (ترتیب)، پاک می‌شود، چون طاعت خداوند را بر او الزامی

می‌کند. بنده خدا، از خدا اطاعت کند. سعادت‌مند و خوشبخت می‌شود. و وقتی از فرمان او تمرد کند، بدبخت و خسارت‌مند می‌گردد.

وقتی اذعان شود، که هدف هر نظامی اقتصادی، در جهان، تحقق رفاهیت و خوشبختی ملت و ابنای اجتماع است، به این نتیجه می‌رسیم، که هدف جامعه گرای اسلامی، همان تحقق یافتن خوشبختی و سعادت‌مندی افراد اجتماع است، در صورت تمرکز یافتن آنان، بر لا اله الا الله.

زیرا تمرکز یافتن بر آن، تمرکز و توکل به ذات الله است. و اتکا و اتکالشان به سوی او است. پس او هم به یاری خود، آنان را، در زندگی دنیوی شان تأیید، و به نور خود، راهنمایی و هدایتشان می‌کند، و روزیشان را مقرر می‌نماید، و قلبشان را، به حسن توکلی، که بر او دارند، (برای پذیرفتن حقایق) می‌گشاید.

و کسانی که به این سخن، ایمان ندارند، در زندگی بدبخت‌ترین، و کسانی که به آن ایمان دارند، در زندگی خوشبخت‌ترین مرد مانند.

از نظام اقتصادیشان، چه می‌خواهند؟ آیا نمی‌خواهند سعادت جامعه شان تحقق یابد؟

این کلمه، به سعادت جامعه یکسانی اسلامی تحقق می‌بخشد، مادام جامعه با آن منطبق باشد.

به راستی لا اله الا الله، عنوان کتاب، روح جسم، نور شب و مشعل رشد ملت و افراد ملت است.

و در میان پیامبران علیهم‌السلام، تنها محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این دعوت نشد. بلکه برای سایر انبیاء (ع) قبل از او مقرر شده بود. و او هم به آن دعوت گردید. خود حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید: «أَفْضَلُ مَا قُلْتُ أَنَا وَالنَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بهترین چیزی که من و پیامبران قبل از من، گفته‌ایم لا اله الا الله است.

و این امری طبیعی است. زیرا این کلمه خود بطور کلی کلید در زندگی است. و بدون آن زندگی مفهومی ندارد و چیزی در آن نیست.

آنچه که مسلم است لا اله الا الله از زیر پا گذاشتن و به بازیچه گرفتن، قانون و مقررات، محافظت می‌کند. زیرا کسی که به آن ایمان دارد، از خداوند متعال می‌ترسد و از مردم ترسی ندارد (در این صورت مقررات را محترم می‌شمارد).

و همچنین انسان را به کمک و یاری دیگران وادار می‌کند. چون دوست دارد هدیه‌ای را به پروردگارش تقدیم کند، که مورد رضایت او باشد. این اعتقاد جوهر اقتصاد (سالم) و روح جامعه‌گرایی اسلامی است.

اندیشه و تدبیر زندگی در اسلام: شناخت و آگاهی از اندیشه و تدبیر زندگی، در اسلام، قبل از تعمق در تشریح جامعه‌گرایی اساسی الزامی است. زیرا هر نظامی از روش اجتماعی خود متشکل می‌شود.

قال الله تعالی ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْوَىٰ سَبِيلًا﴾ بگو هر انسان یا اجتماعی به روشی که از آن تشکیل یافته است، عمل می‌کند. بنابراین پروردگار تان آگاه و داناتر است، به کسی که راه هدایت را پیش گرفته است. (۱)

به عنوان مثال نظام سرمایه داری، به تعداد دولتهای آن نظام، راه و روش اجتماعی و اقتصادی را دارد آنچه مسلم است نظام اقتصادی انگلستان، غیر از نظام اقتصادی ایتالیا است. با وصف اینکه هر دو کشور، سرمایه داری و دارای یک روش اقتصادی می‌باشند.

نظام کمونیستی از دولتهایی که دارای آن نظام هستند و از آن پیروی می‌کنند متشکل شده است. اگر چه همگی دارای یک نظم می‌باشند، ولی زندگی آنان به روشهای متنوع و متعدد است. با این وصف همگی پیرو نظام کمونیستی هستند.

این روش طبیعی انسان است. در غیر این صورت انسان مفهومی ندارد. یا سنگ است، یا آهن. چون سنگ و آهن بطور طبیعی اختلاف پذیر نمی‌باشند، مگر به فعل فاعل. و اما انسان، متجدد، متنوع و متحول و متغیر است. پس اندیشه و تدبیر زندگی در اسلام کدام است؟

اسلام در مورد زندگی دارای فکر و اندیشه‌ای، زیبا و شگفت‌انگیز است. که بوسیله آن، از تمام ادیان و مذاهب و نظامات، امتیاز می‌یابد و جدا می‌گردد. و بر نظامهای وضعی و ساختگی افکار و اندیشه انسان، برتری دارد. و برای کسی ادعای دلیل و شاهد را می‌نماید، موضوع، بطور اکمل و واضح، به او ارائه می‌شود. خداوند بزرگ، در قرآن کریم می‌گوید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ ما بوجود آوردیم و آفریدیم، آنچه که بر روی زمین وجود دارد، بعنوان زینت آن تا آنها را آزمایش کنیم. که کدام یک دارای کردار نیک می‌باشند. (۱) هر انسانی که دارای هر دین، هر تفکر و اندیشه و هر روشی در زندگی باشد، دوست می‌دارم، با من، در معنی و مفهوم این آیه عجیب، که بطور اجمال شگفتی آن را بیان کرده‌ام، فکر کند و بیندیشد.

اولاً: سخن از گوینده است

ثانیاً: گوینده خداوند بزرگ است

ثالثاً: چه می‌گوید؟

رابعاً: سخن عجیبی می‌گوید. او به طور کلی مجموعه اندیشه‌هایی که انسان برای زندگی وضع نموده و ساخته و پرداخته است، بیان و آشکار می‌کند. زندگی چیزی است که او آفریده است. او ساخته و وضعش کرده است. او می‌خواهد، استمرار یابد. او به پایانش می‌رساند و او خود ناظر و شاهد بر آن است.

اینجا خبر مهم و بزرگی است.

خبر، خبری از آینده، یا گذشته، یا از جزئی از جزئیات زندگی نیست بلکه خبر از چیزی است که عمومیت دارد، یعنی خود نفس و ذات زندگی عمومی، مستمر است استمرار آن، و ابدی است ابدیت آن.

ما که هستیم که بر روی زمین حیات را قرار دادیم؟

ما خودمان خدا هستیم. ما آفریدگار بشر هستیم. برای این زندگی، اندیشه و فکر

خود را برای انسان بطور آشکار و علنی بیان می‌کنیم.

این حیات و زندگی را برای چه وضع کردیم؟ برای چه آن را بوجود آوردیم؟ برای چه آن را اداره می‌کنیم و می‌خواهیم و چرا آن را به اتمام میرسانیم و پایان می‌دهیم؟ وقتی که خداوند سخن بگوید: باید زبانها لال شوند و صداها فرود آیند. بشریت آن را بشنوند، می‌گوید:

آنچه که بروی زمین است^(۱)، ما آفریدیم: و همه آنچه بر روی زمین است ما خواسته‌ایم که باشد. بطور کلی آنچه که بر روی زمین است و آنچه که در زیر زمین است، و آنچه که برای زندگی، بدرد بخور و لازم است، از ما است. چرا، و برای چه؟

بعنوان زینت برای زمین. برای زیبایی خود زمین. زیبایی تمام و کمال، آنچه که بر روی زمین است: اعم از انسان، حیوان، پرندگان، گیاهان، درختان، گلها، رودها و جویبارها، دریاها، کوهها، صحراها، هوا و بطور کلی آنچه که بر روی آن مشاهده می‌شود، زینت و زیبایی و آراستگی برای زمین است.

منظره‌های خرم و دل‌انگیز، که به نهایت درجه کمال رسیده‌اند، غایت جمال و زیبایی و غایت زینت و آراستگی است. کسانی که بر هواپیما سوار می‌شوند و کسانی که در سفینه‌های فضایی به دور زمین گردش می‌کنند، آن را خوب‌تر و بهتر می‌دانند. و آنچنانکه برای زمین زینت و آراستگی است برای کسانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند هم زینت و آراستگی است.

حضرت رسول اکرم می‌فرماید: **«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»** خداوند زیبا است و زیبایی را دوست می‌دارد. و تو نشانه و آثار این زیبایی را در همه آنچه که خداوند ساخته است، مشاهده می‌کنی. خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌گوید: **«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»** خداوند هر چیزی که آفریده است، نیکو آفریده

۱- در آیه ۷ سوره کهف: (ما علی الارض) آنچه بر روی زمین است.

است. (۱) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» براستی ما انسان را در نیکوترین قیوام آفریده ایم. (۲)

پس پروردگار ما زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد.

به درستی محبت خداوند، نسب به زیبایی برای تو ملموس است. وقتی زمین را مانند منظره‌ای عمومی فراگیر، می‌نگری، در مورد محبت خداوند نسبت به زیبایی آن، احساس بزرگی را در وجود خود می‌بینی.

به علاوه وقتی که احساس می‌کنی که خداوند سببانه، انسان راه زن یا مرد، به آن زیبایی و نیکویی، آفریده است، یا وقتی که کودکی را در آن حالت معصومیت و زیبایی، مشاهده می‌کنی، یا درختی را به آن سرسبزی پرگل و میوه به نظر می‌آوری، در همه اشیای موجود بر روی این زمین، که خداوندت خواسته است، که مضمونی از آن زینت باشیم، یا در ضمن زینت ما باشد، محبت خداوند را نسبت به زیبایی کاملاً احساس می‌کنی. می‌بینی همه چیز در تسخیر انسان است. و همه چیز بر روی این زمین در خدمت انسان است.

و اما همه این چیزها، که خداوند بر روی این زمین آفریده است، فقط و فقط برای زیبایی و زینت است، یا اینکه دارای هدف و حکمت و غایت دیگر هم هست ؟ آنچه که مسلم است، خداوند، از این حیات و زندگی، غایت و حکمتی را مورد نظر دارد و قانونی را برای آن اداره می‌کند. و اما آن قانون چیست ؟ تا آنها را در مرحله آزمایش قرار دهیم.

خداوند بیان می‌کند، که هدف این زندگی همان آزمایش است.

آزمایش چیست ؟

آزمایش همان اختبار و امتحان است. و آن عبارت است از رنج کشیدن انسان، در این دنیا، برای تجربه زندگی.

برای هر انسانی لازم است، به سوی این زندگی فرود آید و رنج آن را بچشد و در

آن، مورد آزمایش قرار گیرد. زندگی در یک طرف، زیستی شیرین و مورد محبت نفس انسان است.

و اما از طرفی دیگر آزمایش و امتحان است.

این زینت و زیبایی، در ذات خود هدف نیست. اما در همه چیز، مانند وسیله‌ای از وسایل امتحان، و ماده‌ای از مواد آن، پراکنده و گسترده است.

و بنابراین، اسلام با سایر ادیان مخالفت کرده است و یکی از مبادی عمومی آن: ﴿لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ﴾ گوشه‌گیری و انزواگزینی زندگی، در اسلام مردود است. می‌باشد.

بلی. راهی برای کناره‌گیری از زندگی و نا چیز شمردن آن، در اسلام وجود ندارد. بلکه آن زینتی شیرین است که خداوند از ما خواسته است، خود را به آن بیارائیم و از آن لذت ببریم.

خداوند بزرگ برای زندگی انسانها در دنیا با وجود آزمایش و امتحان، اهمیت قابل توجهی قائل گردیده است. و در قرآن می‌گوید: ﴿أَنكَحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَّ ثُلُثً وَّ رُبْعً فَإِن خِفْتُمْ أَن لَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ بعدد نکاح در آورید از زنان آنچه که برای شما حلال است، دوزن سه زن و چهار زن، و اگر خوف ناعدالتی را در بین آنان دارید، فقط یک زن^(۱).

﴿قُلْ مَن حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ بگو چه کسی حرام کرده است زیباییهایی که خداوند برای بندگانش آفریده است. و چه کسی حرام کرده است روزیهای پاک و حلال را^(۲)؟

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾ بخورید و بنوشید، اما زیاده روی نکنید^(۳).

﴿يَبْنَیْءَ آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ زینت آرای و وسایل زیبایی خودتان را در هر مسجدی با خودتان بردارید.^(۴) در تفسیر این آیه گفته‌اند، در هر محل و

۲- سوره اعراف. آیه ۳۲.

۴- سوره اعراف. آیه ۳۱.

۱- سوره نساء. آیه ۳.

۳- سوره بقره. آیه ۶۰.

مکانی بر روی زمین اسباب زینت آرایی را با خودتان بر دارید، چون همه مکانها مسجد خداوند است.

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّ هَذَا مَالَ خَضِرَةَ حُلْوَةَ» براستی این مال و ثروت (دنیا)ی سبزه زاری شیرین و زیبا است^(۱).

آن در نظر اسلام اینچنین است و برای انسان لازم است که به سوی آن رود و نباید از آن دوری جوید و کناره گیری کند

آیا نظر اسلام را در مورد زندگی دیدی و از آن آگاه شدی؟

بلی در اسلام مانند مسیحیت، کناره گیری و انزواگزیدن از زندگی مردود است. و مانند یهود، سرسختی و تکلف شاق، برای بدست آوردن، مورد پسند نمی باشد. اسلام دینی حنیف و باگذشت و سهل گیر است. قال الله تعالی: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» و آنچنان، ما شما را بعنوان امتی نمونه، که سر مشق دیگران باشید، آفریده و قرار داده ایم^(۲).

دین زندگی، دین اسلام. زندگی در سخت ترین صور آن، و سخت ترین مقابله، با رنج و زحمت. خداوند در قرآن می فرماید: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» در راه خدا جهاد کنید. جهادی که شایسته و سزاوار او باشد^(۳). و «إِسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» برای کارهای نیک، از هم سبقت و پیشی بگیرید.^(۴) و «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» و در این موارد است پیشی گیرندگان، سبقت، می گیرند و پیش می تازند.^(۵) و «قُلِ اعْمَلُوا» بگو کار را انجام دهند^(۶).

آنچه که مسلم است، اسلام ترا به سوی زندگی می کشاند و به دریای متلاطم آن می رساند و می گوید: خود را به آن بزن، و با امواج آن مبارزه کن، و برای بدست آوردن منافع آن، جلو بران و پیشی گیر. «وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» خدا و

۱- بخاری. فتح الباری ج ۱۱ ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶

۲- سوره بقره. آیه ۱۴۳.

۳- سوره حج. آیه ۷۸.

۴- سوره بقره. آیه ۱۴۸.

۵- سوره مطففین. آیه ۲۶.

۶- سوره توبه. آیه ۱۰۵.

رسول او عمل ترا خواهند دید^(۱).

این احساس عمیق نسبت به زندگی، همان چیزی است، که مردمان پا برهنه و عریان صحرا را مانند سیل بحرکت در آورده، که بعنوان فاتحین جهان را می‌شوند که لا اله الا الله را به آنان بیاموزند، تا از دنیای حیوانی به عالم انسانی، و از حالت بهائمی به سوی ریائیّت، انتقال یابند.

اسلام برای عزیمت به سوی زندگی و رسیدن به آن و مسابقه با مردم، در آن اصرار می‌ورزد. زیرا می‌داند که آزمایش بدون تجربه و آموزش، محتوایی ندارد. برای انسان تجربه زندگی الزام است وگرنه امتحان دارای اعتبار و مفهوم نمی‌باشد و باز چگونه بدانیم، که تو لثیم هستی یا جوانمرد، مادام مال و ثروتی در اختیار نداشته باشی که بنگریم و بدانیم، که روش تو در آن چیست و چگونه است.

جز به تجربه امکان ندارد، طبایع کشف شود و صفات آشکار گردد. و هم چگونه معلوم شود که تو دلیری یا ترسو، بدون اینکه وارد تجربه جنگ و جهاد شوی این غیر ممکن است. پس در این صورت تجربه الزامی است. تا اندیشه امتحان و آزمایش تخصص یابد و مفهوم گفته خداوند «برای اینکه آنان را آزمایش کنیم» جامعه عمل بخود گیرد و صدق پیدا کند. و بنابر این در قرآن کریم و در احادیث رسول اکرم ﷺ سیلی از توجیهات رami بینی، که همگی به این معنا و مفهوم اشاره دارند و انسان را به غوطه ور شدن در دریای پر تلاطم زندگی، وادار می‌کنند. براستی زندگی الزامی است. چون خداوند بزرگ می‌خواهد، انسان دنبال آن را بگیرد و به آن برسد.

آیا این درست است؟

بلی. بلکه خلاف آن به هیچوجه درست و صحیح نیست. لازم نیست دورتر رویم. بنگر سرگذشت آدم و حوا را. به انگشتانمان، یکی یکی آن حقایق را برمی‌شماریم.

چرا خداوند آدم و مونس و رفیق او را (حوا) به روی زمین راند؟ چرا آنان را باقی نگذاشت، که در سایه‌های بهشت بخورند و بنوشند و منعم و متلذذ شوند؟ زیرا خداوند می‌خواست، انسان به میدان جنگ زندگی بیاید، تا حقیقت ماهیت آن آشکار شود. قال الله تعالی: ﴿إِهْبِطْ مِنْهَا﴾ از بهشت بیرون روید. ^(۱) وقال: ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ ^(۲) برای شما در روی زمین قرارگاه و موارد مورد نیاز تا روز قیامت وجود دارد.

و قال: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ خداوندی که مرگ و زندگی را آفرید، برای اینکه امتحان کند، که کدام یک از شما عمل نیک‌تری را انجام داده‌اید ^(۳).

آیا دانستی که خداوند مرگ و زندگی را، برای یک هدف و غایت، و آن آزمایش و امتحان است، آفریده است؟

پس کسانی که غیر از این را می‌گویند، درک و فهمی از اسلام ندارند و از آن منحرف شده‌اند. در حقیقت اسلام زندگی است، زندگی ای جهاد گرانه و انقلابی. همیشگی، انقلاب بر گمنامی سستی و ناشناسی و عیاشی و رکود و سکون. انقلاب بر باطل، بر ظلم و ستم و بر فساد.

اسلام انسان را بعنوان انسان می‌خواهد و محترم می‌شمارد، و آن هم به ایثار و فداکاری همیشگی بر فساد، تحقق می‌یابد.

به آن بنگر. که در آن آیه جامع و شامل، که خبر مرگ انسانی، که از تلاش و فعالیت باز ایستاده است، می‌دهد و می‌گوید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ (ن) اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا، أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ بگو: اگر پدرانان و فرزندانان و

برادرانتان و زنانتان و قومان و خویشانان، و اموال و ثروتی که بدست آورده‌اید و تجارتی که ترس کساد بازار آن را دارید و خانه‌ها و مساکینی که مورد رضایت شما است، نزد شما از خدا و رسولش و جهاد در راه او دوست داشتنی تر باشد، پس در انتظار باشید، تا خداوند فرمان خود را صادر و اجرا نماید و بدانید خداوند مردمان فاسق را راهنمایی نمی‌نماید^(۱).

کدام ایثار از این ایثار، بزرگ‌تر است چیزی وجود ندارد که اسلام آن را سببی شایسته بداند، که انسان بعثت آن از جهاد سرباز زند و به آن اقدام نکند. این همان اسلام واقعی است. اما اسلام سست و افتاده‌ای که در این روزها می‌بینی، اسلام نیست، بلکه مسخ شده و وارونه و عکس آن، اسلام واقعی است. این اندیشه زندگی در اسلام است. پس آزمایش و امتحان چگونه می‌شود و اسباب آن چه باشد؟

کدام یک از لحاظ عمل و کردار نیکوترند: این همان هدف زندگی است. و عبارت است از آشکار کردن نفس و وجود انسان و در معرض تجربه قرار دادن. تا آشکار و عیان گردد: چه کسی بد است. چه سی راه را گم کرده، و چه کسی راه را یافته است. چه کسی می‌کوشد و جهاد می‌کند. و چه کسی تنبل و افتاده است. چه کسی بخشش دارد و دست باز است، و چه کسی بخل می‌ورزد دست بسته است. چه کسی برای رضای خداوندش دست به عمل نیک می‌زند، چه کسی فقط برای خود تلاش می‌کند.

هدفی بزرگ و حکمتی بزرگتر. بنابراین است، که آیه:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾

براستی ما بر روی زمین برای آنان زینتهایی را آفریدیم، تا آزمایش کنیم، کدام یک از لحاظ عمل نیکوتراند، به جمله‌ی، تا آزمایش و امتحان کنم کدام یک از لحاظ کردار نیکوترند.^(۲) پایان یافته است. زندگی بطور کلی در خدمت انسان است و انسان هم

مورد امتحان و آزمایش است. چرا؟

برای اینکه نیکوکار و خیر، از بدکار و بخیل امتیاز یابد و جدا گردد و مردم آنان را بشناسند.

این به آن علت است. نه اینکه خداوند نمی داند، از هر انسانی، چه چیزی سر خواهد زد و اتفاق خواهد افتاد.

نه هرگز به خاطر این. بلکه بمنظور اینکه خداوند حقیقت اعمال انسان را درملاً عام نمایان سازد. تا اینکه در دنیای آخرت، آنچه که برایش پیش خواهد آمد، برای انسان بر خداوند، اعتراض نباشد. قال الله تعالی: ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَدِّلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾ روزی می آید که هر کس در دفاع از خود مجادله می کند^(۱).

و ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ انسان از لحاظ منازعه و مجادله از همه چیز برتر است.

و ﴿وَلَّيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُولِ﴾^(۲) تا برای انسان بر خداوند بعد از ارسال پیامبر اعتراض و دلیلی نباشد.

از اینجا می فهمیم که خداوند بزرگ، زندگی و حیات را برای لهُو لعب، برای مجرد زیستن و برای لذت مطلق بدون قید و شرط، آنچنانکه اهل تمدن جدید می پندارند، برای گوشه گیری و عبادت، آنچنانکه راهبان گمان می کنند، برای گریان و فغان، آنچنانکه بدبینان به آن توجه دارند، و رقص و سرور، آنچنانکه خویش بنیان به آن می شتابند، نیافریده و مورد اراده قرار نداده است. فقط آن را برای آزمایش و امتحان اراده نموده است. در این صورت است، اسلام از سایر نظامهای وضعی، آن نظامهایی که همه تلاششان، برای خوشبختی و سعادت مندی انسان است، بهر راهی که به آن برسد، جدا می گردد. در صورتی که اسلام این حیات و زندگی را فقط به لحاظ آزمایش و امتحان انسان بر پای می دارد.

آنچه که از لذا ید، که در زندگی وجود دارد، به جهت زوال و نابودی می رود.

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾^(۱) بر همه چیز فنا و نابودی در جریان است.

آنچه از غم و اندوه که در آن وجود دارد، از اسباب و ابزار امتحان است، و آنچه از سرور و شادی، در ضمن آن مشاهده می‌شود، از جمله‌ی آن اسباب و ابزار است. ﴿وَنَبَلُّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾^(۲) ما شما را به خیر و شر در مرحله آزمایش قرار میدهیم شر و خیر در زندگی برای امتحان است.

وقتی که آن در زندگی برای آزمایش است، دانسته شود، انسان زندگی را به میزان غیر موازینی که بر آن اشراف دارد و تصور می‌کند، احساس می‌نماید. آن را براساس واقعیتش، درک می‌کنند، آنچنان خود می‌خواهند. وقتی که اراده و خواست انسان با اراده و خواست خداوند، منطبق و پایدار گردید، خوشبختی و سعادت کامل نصیب می‌گردد. عکس آن هم درست است، زمانی که اراده انسان در خلاف اراده خداوند باشد، شقاوت و بدبختی حاصل می‌گردد. و در این صورت است، آن دردهایی را احساس می‌کنیم که اول و آخر ندارد. آلامی که هم اکنون بشریت دچار و اسیر آن شده است.

بشریت دردمند و متالم است. زیرا در خلاف راه و اراده خداوند، در زندگی قدم بر می‌دارد. خداوند زندگی را اراده کرده است، که انسان در اطاعتش باشد. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^(۳) ما نیافریده‌ایم، جن و انس را جز اینکه مرا بشناسند و پرستش کنند. من روزی را از شما نمی‌خواهم و نمی‌خواهم به من طعامی دهید. براستی خداوند روزی دهنده صاحب قدرت و استوار است.

معنی و مفهوم ليعبدون (عبادت کنند) را، عبادت‌های شخصی و مشهور نیست، مانند نماز و سایر اوراد و اذکار. بلکه معنی و مفهوم آن وسیع‌تر از آن عبادات است. معنایش جز خضوع و فروتنی نیست. زیرا عبادت، همان خضوع و اطاعت از

۲- سوره انبیاء آیه ۳۵

۱- سوره الرحمن آیه ۲۶

۳- سوره ذاریات آیه‌های ۵۶ و ۵۷ و ۵۸

خداوند است. و طبیعی است، عبادات مفروضه، در ضمن آن قرار دارد. چون آن هم طاعت خداوند است. معنی آن (عبادت کنند مرا) گسترده‌تر و وسیع‌تر از آن است که بسیاری می‌پندارند. آنچه که مسلم است خداوند انسان را آفریده است، تا او را عبادت و اطاعت نماید. در صورتی که او سرپیچی و تکبر کند و دوری نماید و روی برگرداند، و برای خود اسلوب و روشی از روی هوا و هوس، رسم نماید، بر خط مشی قانون طبیعی زندگی، خارج، و سرکش و بدبخت شده است. قال تعالی: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^(۱) کسی از یاد و عبادت من روی برگرداند، از لحاظ زندگی در ضیق شدید قرار می‌گیرد.

و قال ﴿وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾^(۲) کسی که قهر من بر او جوشد و انتقام من بر او الزامی شود، هلاک و نابود می‌شود.

هدف مورد نظر از زندگی، بیان ماهیت درونی و جوهر باطنی انسان است. همان تجربه زندگی آنان می‌باشد، تا مورد نظر قرار گیرند، که به انجام چه کارهایی اقدام می‌کنند.

سلیمان علیه السلام همین را فهمید، وقتی تخت بلقیس را در کنار خود دید و مشاهده کرد و فوری گفت: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾^(۳) این از فضل و محبت پروردگارم می‌باشد، برای اینکه مرا امتحان کند، آیا سپاسگذارم، یا ناسپاس. و کسی که سپاسگذار خداوند باشد، نتیجه آن، برای خود او است. و کسی که ناسپاس می‌باشد. براستی پروردگار من بی‌نیاز و بزرگوار است.

چگونه نه، در حالی که او (سلیمان علیه السلام) پیامبر خدا بود.

حضرت سلیمان علیه السلام مأموریت و مسئله زندگی را به آنچه که فرموده تخصص داد. و زندگی را آنچنانکه خداوند، در آن گفته خود، اراده کرده و خواسته است،

تعبیر و بیان نمود. به این صورت در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱- «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» این از فضل و محبت پروردگار است: یعنی همه آنچه که انسان دارد و مالک آن می‌باشد، از محبت پروردگار است. نه از نتیجه کار و تلاش خود.

۲- «لَيْتَلَوْنِي» برای اینکه مرا امتحان کند. یعنی آنچه در زندگی وجود دارد، از خیر و شر، از ثروت و فقر، فقط برای آزمایش و امتحان است، نه چیزی دیگر.

۳- «أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» آیا سپاسگذارم یا ناسپاس. یعنی از اینکه خداوند مرا در مرحله آزمایش و امتحان قرار می‌دهد، او را سپاسگذارم، یا ناسپاس.

۴- «وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» یعنی کسی که به آن امتحان و آزمایش راضی باشد. نتیجه رضایت، به خود او بر می‌گردد.

۵- «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ» کسی که ناسپاس باشد، خداوند بی‌نیاز و بزرگوar است. یعنی کسی که در اثناء آزمایش دنیایی، به آن ناراضی باشد و بی‌تابی کند، باید بداند، آثار خشم و غضب به او بر می‌گردد. چون خداوند نیازی به سپاسگذاری او ندارد و علی‌رغم ناسپاسی، روزی او را می‌رساند. چون عادت الله کرم مطلق است.

و آن نشانه‌های نبوت حضرت سلیمان علیه السلام و امتیاز بین تعبیر انبیاء و تعبیر کسانی که انبیاء نیستند، می‌باشد.

سلیمان علیه السلام به مجرد اینکه نعمت خداوند را، که آوردن تخت بلقیس، از یمین به قدس بود، و حاضر کردن آن را، در برابر خود، دید، قبل از آنکه، به سوی آن، روی گرداند، چیزی گذرا را، در دل خود احساس کرده بود، به یقین مبدل گردانید. آن نعمت را، احساس نمود، از احساس و ادراک، همه جانبه زندگی، و تعلق اراده خداوند، به آن، آن اراده ازلی، که همه انبیاء، به علم یقین، آن را می‌دانند، قلبش به جوش و خروش آمد.

و حضرت سلیمان، زبان مبارکش، ترجمان و بیانگر، قلب کریم و شریفش گردید

و آن را به این صورت اعجازانگیز و پایدار تعبیر نمود.

قرآن کریم آمد و تعبیر او را که تعبیری صادقانه است، برای ماثبت نمود. و باطلی در جلو و پشت سر آن مشاهده نمی شود. چه کسی گفتارش، از گفتار خداوند صادقانه تر است و این تثبیت و تأیید، نزد من، از اهمیت برتری و احساس کامل تری برخوردار است. زیرا آن دلیلی است، قانع می نماید، کسانی را که مسلمان نیستند، اگر چه به آنچه که محمد ﷺ در مورد زندگی می گوید، ایمان نداشته باشند. شاهی از اهل و تبار مؤیدین حقیقت زندگی، شهادت داد. سلیمان، پیامبری از پیامبران اهل کتاب، به حقیقت و هدف حیات و زندگی، و خواست و اراده خداوند به آن، شهادت داد. اگر شهادت او، با شهادت حضرت محمد ﷺ منطبق باشد، آن منتهای دلیل است. و دلایلی قطعی مویذ آن است که انبیاء از مفهوم و منبع واحدی درس می گیرند، و از خدایی یگانه، به آنان وحی می شود. و او، تبدیل و تغییری در گفتارش نیست.

کتابی که بر محمد ﷺ نازل شده است، در مورد حیات و در زندگی می گوید: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ آن کسی که مرگ و زندگی را آفریده است، تا آزمایش و امتحان کند، شما را که کدام یک در انجام عمل نیکوتر هستید. (۱)

و سلیمان علیهِ السلام گفته است: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي عَنِّي كَرِيمٌ﴾ این از فضل و محبت پروردگار است تا امتحان کند مرا، آیا سپاسگذارم یا ناسپاس، و کسی که سپاسگذار است، نتیجه سپاسگذاری برای خودش است، و کسی که ناسپاس است پروردگار من، بی نیاز و بزرگوار است. (۲)

نفس فکر و فهم و توجه به حیات و زندگی، در این آیه ها چیست؟ این است: کسی که به سلیمان ﷺ و وحی کرده، همان کسی است (خداوند) که به محمد ﷺ

وحی نموده است. وقتی که انبیاء بر امری اتفاق داشته، باشند آن امر است، وقتی که بر فکری اتفاق داشته باشند، آن فکر است.

آنچه که مسلم است، فکر انبیاء بر این است که زندگی برای امتحان است، و هدف از این امتحان این است که انسان سپاسگذار است، یا ناسپاس. بنابر این بر بشریت لازم است که بدانند، این همان فکر خداوند است، در مورد زندگی. (به این دلیل) چه کسی از لحاظ فکر مانند انبیاء و چه کسی از لحاظ بیان مانند، رسول خدا است.

پس اگر غرب، فکر حضرت محمد را ﷺ در مورد زندگی نمی‌پسندند، باید فکر حضرت سلیمان ﷺ را، که پیامبر مورد تصدیق ایشان است، در کتابشان، بپذیرند و بطور قطع و مسلم، فکر سلیمان علیهما السلام، همان فکر محمد ﷺ است. لذا راهی دیگر ندارد. پس به این سبب، و سبب و علل دیگر، قرآن بطور دائم، بین ایمان و عمل صالح، هماهنگی برقرار کرده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آن کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح را انجام داده‌اند درست کارند^(۱) و آن را تکرار نموده و بارها بازگو کرده است.

این عمل صالح اساس و هدف زندگی است. و وسیله انسان است برای ادامه آن. و بنابراین است که اسلام از انسانها می‌خواهد که دارای کردار باشند، و از اینکه عاطل و باطل باشند، باید دوری جویند.

پس ابزار عمل و کردار کدام است ؟

نفس انسان و مال : آیه‌ای از قرآن در چهار کلمه. آن آیه فلسفه زندگی، فلسفه اقتصادی، فلسفه اجتماعی، فلسفه تاریخ، فلسفه روانشناسی، و فلسفه ماورای طبیعت را تعریف کرده است آیا این درست است. بله همچنین است. قال تعالی: «تَبْلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» شما به اموالتان و خودتان امتحان می‌شوید^(۲).

یعنی ای مردم همه شما، در مسئله اموالتان و وجودتان آزمایش می‌شوید آیا

زندگی دنیایی غیر از مال و ثروت و وجود انسان است؟

خیر. چیزی جز آن نیست. به اعجاز تعبیر این آیه بنگر حرف (ل) در کلمات **«لَتُبْلَوْنَ»** **«لَتُخْتَبَرَنَّ»**، برای قسم است. یعنی سوگند بخدا شما آزمایش می شوید. سوگند بخدا شما امتحان قرار می گیرید. بخواهی، یا نخواهی. میل داشته باشی، یا نداشته باشی. آن فرمان ما است و آن قوانینی است که مقرر کرده ایم. وقتی که خدا بخواهد می شود وقتی که نخواهد نمی شود. فردی از شما نمی تواند از آن فرار کند و بگریزد. و نمی تواند فرار از آن کند، چون اراده و خواست ما، آن بوده است. چه کسی می تواند از خواست ما رهایی یابد.

مردم در چه چیزهای امتحان و آزمایش می شوند؟

در دو عنصر زندگی. مال و وجود. و این وجهی دیگر از اعجاز این کلام بزرگ است. آنچه که مسلم است، وجود و ثروت، دو اصل زندگی هستند. آنچنانکه ئیدروژن و اکسیژن، دو عنصر تشکیل دهنده آب هستند.

تعبیر حیات به مال و نفس، شامل کل زندگی خواهد شد و حیات فقط آن دو چیز است. وقتی که انسانی، بر اسلوبی از معیشت زندگی کند، تو می گویی آنجا زندگی بشری است. پس در آن صورت دو عنصر موجود است: انسان و مال. انسان نمونه طاقت و توان بشریت است. مال هم نمونه تمام وسایل تولید و مصرف در زندگی انسان است.

مال تعبیر جامع و کاملی است که همه آنچه که انسان در زندگیش مورد استفاده قرار می دهد در بر می گیرد.

پس زمین مال است، آب مال است، نقود مال است، ثروت حیوانی مال است، ثروت آبی مال است. آنچه که انسان می خواهد، در زندگیش از آن بهره ور گردد بطور کلی مال است

مال، مال خداوند است: به تعبیری دقیق تر و فراگیرتر، می توانیم بگوئیم، حیات و زندگی بشریت عبارت از انسان و زمین است. زمین شامل تمام محتویات، آنچه

که بروی آن، و آن‌چه که در درون آن است، می‌شود و آن خود مال است. وقتی که دانسته شود، این زمینی که انسان، در آن تصرف می‌کند، به چیزی که مال نامیده می‌شود، متحول می‌گردد، و معلوم شود که از آفریده‌های خداوند است، ملک خداوند است، ﴿الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾: معلوم و معین می‌شود که مال بالتبع، مال خداوند است.

و این تسلسل منطقی و طبیعی است. زیرا مال تحوّل و تغییر یافته، بعضی از چیزهای زمین است و زمین هم ملک خداوند است، پس مالک حقیقی مال، همان خداوند است. و خداوند خود آن را مسجّل نموده و می‌گوید: ﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ به آنان ببخشید، از مال خداوندی، که به شما بخشید. ^(۱) و ﴿انْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ﴾ انفاق کنید در چیزی (مالی که شما را در آن جانشین خود کرده‌ایم). ^(۲)

پس عمل بخشش، عمل جانشینی است و جز آن نیست. و مالکیت نیابت است نه اصالت.

پس وقتی که مالک ملک، الله باشد، و انسان به جانشینی (الله) آن مال را تصاحب کند، کسی حق ندارد، بدون دیگران، آن را در انحصار خود قرار دهد. اگر عده‌ای آمدند و آن اموال و ثروت خدا دادی را، بدون استفاده افراد جامعه از آن، در انحصار خود قرار دادند، آن چیزی است، که اسلام مقررش نکرده و تأییدش نمی‌کند.

چون خداوند آن مال را برای استفاده عمومی آفریده است. ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ! قُلِ اللَّهُ﴾ بگو چه کسی از آسمان و زمین روزی شما را می‌رساند؟ بگو خداوند. ^(۳)

و بنابر این است، نظر اسلام، در مورد موازنه در توزیع اموال بین مردم تحقق

۲- سوره حدید، آیه ۷

۱- سوره نور، آیه ۳۳.

۳- سوره یونس، آیه ۳۱.

می‌یابد. خداوند در اموال اغنیا حقی را برا فقراً، معلوم و معین کرده است. قال تعالی: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^(۱) در ثروتشان حقی مشخص و معین برای سائل (بی‌نوا) و محرومان وجود دارد.

﴿حَقٌّ مَّعْلُومٌ﴾، تعبیر و بیان‌ش، تأکید می‌کند، که فقراء در اموال اغنیا دارای حق و حقوقی می‌باشند. و نه از لحاظ برتری و بزرگ داشتن آنان. و باید، با وصف تکبرشان ادا نمایند. و اگر تمرد نمودند، بر دولت لازم است، جبراً و اضطراراً، از آنان بگیرد.

بر دولت الزامی است، اگر تخللی را در توزیع ثروت، و تفاوتی را، در تملک منابع ثروت، مشاهده نمود، برای تحقق توازن و تعادل و اعاده امور به حدّ و جای معمولی خود اقدام نماید. خداوند در قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ خداوند به اجرای عدالت و انجام نیکوکاری فرمان می‌دهد.^(۲)

وجود طبقات همه چیز، و اکثریت مردم بدون مالکیت چیزی، زشت‌ترین انواع ستمی است، که خداوند بر خود، و بر بندگان خود حرامش کرده است. (یعنی در جامعه‌ای نباید مالکیت همه چیز، در دست طبقات محدودی باشد و مردم تهی دست باشند)

قران می‌گوید: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ پروردگار تو، به هیچوجه نسبت به بندگان‌ش ستمکار نیست^(۳) و ﴿لَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ و اما مردم از خود ستم می‌کنند.^(۴)

بله خداوند زمین را برای همه مردم آفریده است. و در این صورت است که عدالت او تحقق می‌یابد

عده‌ای از مردم می‌آیند. آنچه که در روی زمین با ارزش است، در انحصار خود می‌گیرند و دیگران را محروم می‌نمایند. در این شرایط است که بخود ستم می‌کنند.

۲- سوره نحل آیه ۹
۴- سوره یونس. آیه ۴۴

۱- سوره معارج. آیه ۲۳ و ۲۴.
۳- سوره فصلت. آیه ۴۶.

لذا راه رفع ستم چه باشد؟

راه رفع ستم آن است دولت تحقق تعادل، و توزیع ثروت را، بوضع‌ای که استفاده از آن را برای همه مردم تضمین کند، برگرداند. و دولت برای آن اسلوبی که موافق زمان، و شرایط اجتماعی باشد، پیش می‌گیرد و به این روش حق را به فقراء برمی‌گرداند و دست طاغیان و سرکشان رامی‌گیرد و به راه صواب و درست عودت می‌دهد.

آیا متوجه شدی که جملات آن آیه، وقتی که گفت: **«تَبْلُغُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْتُمْ سَكُمْ»** شما را در اموالتان و وجودتان امتحان می‌کنم،^(۱) فلسفه زندگی را که همان آزمایش و امتحان است بیان نمود؟

وقتی که همه چیز، تحت عنوان حیات و زندگی، زندگی درست، همان مال و نفس باشد، فلسفه اقتصاد، بیان و تعریف شده است. زیرا اقتصاد، نفس و مال است. وقتی که اعلام کرد، مردم در وجود و اموالشان، امتحان خواهند شد، فلسفه اجتماع را تعریف می‌کند.

فلسفه تاریخ را تعریف نمود وقتی که بیان کرد، انسان باید در زندگی، از خود دفاع نماید. زیرا پیش آمدها و کشمکش‌های زندگی، که بر اثر آزمایش و ابتلاء وجود و اموالشان، رخ داده است، تاریخ نامیده شود.

وقتی که بیان می‌دارد، انسان در وجود خود، مبتلا و مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد و بر او لازم است خود را با قانون زندگی هماهنگ کند، نه قانون زندگی با او هماهنگ کرده شود، فلسفه روانشناسی را تعریف می‌نماید.

و بعد از این بیانات که سرپوش را از اسرار زندگی و هدف و مراد از آن را برداشت، فلسفه ما وراء فلسفه را تعریف نمود.

شگفت‌انگیز است. همه آن موارد که بیان شد، در مضمون کلمات (آن آیه) وجود دارد. بلکه این کلمات و مانند این کلمات، هزارها برابر آن را می‌توان از آن، آن

استخراج نمود. و این وجهی از وجوه اعجاز قرآن است.

آیا هم اکنون راه و روش اندیشه اسلام در مورد زندگی، واضح و روشن گردید؟
آیا روشن و آشکار گردید، اسلام زندگی ای دلبذیر و لذت بخش، منظم و منتظم بر
امر و فرمان خداوند، هماهنگ و مداوم با قانون او، برای بشریت می خواهد؟ تا
انسان را مورد آزمایش و امتحان قرار دهد و مفسد را از مصلح و بدکار را از درست
کار جدا کند؟

و آیا روشن گردید که این آزمایش هم در مورد اموال، و هم در مورد وجود انسان
صورت می گیرد؟

برگشت به رسول خدا (ص)

هم اکنون به سوی رسول خدا ﷺ بر می گردیم. و با او در محله های شهر مکه. بعد از آنکه اولین وحی بر او در غار حرا نازل گردید، می گذرانیم.

ایشان، درود خدا بر او باد. سیزده سال را، از سن چهل سالگی، تا سن ۵۳ سالگی، از نزول اولین وحی، تا وقتی که به فرمان و اذن خداوند به شهر مدینه منوره مهاجرت کرد، در شهر مکه مکرمه گذراند

۱۳ سال را، به دعوت مردم به سوی (الله) به سوی شیء یگانه و واحدی (لا اله الا الله) به سر برد.

چرا؟ و برای چه؟ آیا پیامبر ﷺ از مبادی و اصول اسلام جز لا اله الا الله چیزی نداشت بگوید؟ نه هرگز اینچنین نبود. اما (لا اله الا الله) جامع کلیه اوامر، و اساس و پایه این زندگی، بطور اتم و اکمل و دستور و روش کلی دعوت او بود.

وقتی که در نقطه مرکز سویدای قلوب یاران، استقرار می یافت، خبر و برکت و نیکو کاری در دل آنان مستقر و متمرکز می گردید. و دیگر بعدها برای آنان الزامی نداشت، روش و راه دیگر را که خود میل داشته باشند، اتخاذ کنند و نظم اقتصادی ای که خود می خواهند، انتخاب نمایند و از آن بهره برداری کنند.

پس روش و نظام اقتصادی آنان، در آن مدت زمان، چه بود؟ و چگونه می زیستند و چگونه زندگی می کردند.

با کمی تفکر و تأمل در می یابیم که پیامبر ﷺ مرد بی نوایی بود. خداوند بزرگ او

را به ثروت خدیجه رضی الله عنها بی نیاز نمود **﴿وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾** ترا نیازمند یافتیم و بی نیازت کردیم.^(۱)

پس برایمان روشن می شود که گروه قبلی از اهل مکه به او ایمان آوردند. در میان آنان، بی نواهایی مانند: بلال و صهیب و نفراتی دیگر، و ثروتمندانی مانند: ابوبکر و عثمان و کسانی دیگر، که نه بی نوا، و نه ثروتمند، مانند علی و عمر وجود داشتند. و آن مجتمع کوچک کرام، اختلاطی از نمونه طبقات کل جامعه بود.

در میان آنان مرد و زن، و نوجوان و جوان و پیر به چشم می خورد و همچنین در بین ایشان شخصیهایی از خانواده های بزرگ و اصیل عرب قریش، و بردگانی مستضعف، که مالک نفع و ضرر خود، نمی توانستند باشند، و عرب و غیر عرب، مشاهده می شوند. و زرد و سرخ و سفید و سیاه، مثل اینکه سرش کشمش خشک شده بود، وجود داشت

و همگی آنها در پیرامون قلب یک مرد، جمع شده بودند و آن مرد، محمد صلی الله علیه و آله بود و محمد صلی الله علیه و آله به دور خود آنان را بر پروردگاری یگانه همان (الله) که پروردگار آسمانها و زمین است، جمع کرده بود. البت بعد از آنکه آنان مردمانی بودند، که بتهای متعددی را، پرستش می کردند، بصورت جماعتی، پاک، بزرگوار، متحد و دوستدار همدیگر درآمدند.

ما از این چه چیزی را می توانیم درک کنیم و بفهمیم؟

ملاحظه می کنیم که اسلام: با جامعه ی طبقاتی می جنگد و خود جامعه ی طبقاتی، اشرافی و ملیتی نمی باشد بلکه، برادر در راه خدا، و در راه محبت خدا طبقه ای یکسان و مساوی به تمام معنایی می باشد که لا اله الا الله آنان را ساخته است. و آن مرتفع ترین مقام و مرتبه مساوات است.

و تو اینچنین جامعه ای جز جامعه ای که بر سفره انبیاء تربیت یافته باشند هرگز ندیده ای. و واضح تر و روشن تر از آن را، در یاران محمد صلی الله علیه و آله می بینی مخصوصاً در

حالت و مرحله زندگی در مکه.

چه چیزی عمر مهتر و دلاور قریش را با صهیب، آن برده بی نوا، در کنار هم قرار داد؟ چه بود ابوبکر غنی و سرمایه دار را با بلال فقیر، جمع کرد و روی یک تخته سنگ نشاند؟ آن عقیده بود. عقیده به لا اله الا الله که حسد و کینه، غل و غش، معتقدات انحرافی و وسوسه هارا، در عمق قلب آنان ذوب نمود و به جای آنها انوار قدسی را جایگزین کرد و به آنان یاد داد که انسان برادر انسان است و کسی بر کسی برتری ندارد. اینجا است که اسلامیت. از کمونیستی جدا می شود، آنچنان که آسمان از زمین، جدا می گردد و چگونه بین آنچه که از طرف خدا نازل می شود و آنچه که از بشر سر می زند، موازنه و مقایسه می توان انجام داد. ابداً راهی برای مقارن و مقایسه وجود ندارد. این خلاف اصل حیات و زندگی است. اینان به وجود الوهیت (الله) اقرار می کنند و آنان به وجود خدا اعترافی ندارند. دیدار چگونه امکان دارد؟ چگونه به هم می رسند کسی که به خدا ایمان دارد و کسی که به خدا ایمان ندارد؟ چگونه. نور و ظلمت باهم جمع می شوند؟ جز اینکه نور تاریکی را از میان بر می دارد و نابود می کند

همسنان، (جامعه‌گرایان) در روز اول: یاران رسول خدا ﷺ قبل از هجرت، در مکه: اسلوب و روش زندگیشان چگونه بود؟

آنان برادر بودند. ثروتمندشان به فقیرشان مساعدت داشت. تنگدستان بیمارشان را، یاری می داد. قوی ضعیف را مورد ترحم قرار می داد. همگی از رحمت و نعمت خدا، انفاق می کردند.

بگو ای صحابه رسول خدا

این چه بود؟ و چه کسی این را به شما آموخت؟ چه چیزی شما را به زندگی کریمانه و بزرگوارانه در پیرامون رسول خدا ﷺ سعادتمند گردانید؟

کسی از شما وقتی که ایمان داخل قلبش می گردید و از جاهلیت برون می آمد و به اسلام می گروید، در آن چه که در تملک داشت، برای خود حقی قائل نمی شد، و

آن را بطور کلی حق خدا و رسول خدا می دانست .

چه بحثی بود این، که قلبهایتان را بر شما مسلط کرد و ایمان را برایتان آراست و در دلهایتان عزیز گردانید، و برای آن چه (ایمان) که بدست می آورید، شما را جدی تر و کوشاتر، سریع تر نمود، و از اموال و وجودتان در راه خدا، چشم پوشیدید؟

آن ابوبکر رضی الله عنه درست، عذابی که از حرارت و شدت گرمای مکه، بر بلال وارد می شود، او را می خرد و در راه خدا آزادش می کند؟

آن عثمان رضی الله عنه بذل و بخشش می کند و از فقر نمی ترسد؟
اینها چه هستند؟

اینها ربانیت (لا اله الا الله) است، وقتی در دلها داخل گردد، آن ها را از حیوانیت به انسانیت متحول و مبدل می گرداند. ربانیتی عالی مرتبه، که معتقدان خود را بالا می برد و به اعلی علین می رساند، تا آن جایی که (الله) را آنچنان پروردگاری می یابند، که در برابر اعمال نیک و ادای احسان، پاداششان می دهد.
این آن ظلمت و تاریکی نیست، که منکرین خداوند می خواهند و بشریت را به سوی آن می کشانند.

آنان به اصطلاح امروزی ما (سوسیالیست). یا به اصطلاح قرآن (متعاونین) بودند.
قال تعالی: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾
همدیگر را در انجام کار نیک و پرهیزکاری یاری دهید نه در انجام گناه و دشمنی. (۱)
آیا آنان در آن وقت نظام معین و مشخص داشتند؟: نه خیر... زندگی آنان در مرحله مکه، اجرای آن را روا نمی دانست، چون اجتماعی بود، از ادامه حق حیات ممنوع و محروم.

کافران مکه حتی، گفتن اذان را، به صدای بلند از آنان تحریم کرده بودند. و در خفا و پنهانی ادای نماز را می کردند، و در انتظار و یاری و مساعدت پروردگارشان

بودند. تعاون و جامعه‌گرایی، آنان در آن وقت، صورتی ابتدایی داشت. اما اصول و ارکان آن، مقرر و مورد عمل بود. زندگی اقتصادی و اجتماعی آنان، معمول بالامر نبود و از روی امر و دستور نبود بلکه جامعه‌گرایی اختیاری بود. اینجا است نظام اسلامی باری دیگر، از نظام وضعی و ساختگی، جدا می‌گردد و امتیاز می‌یابد. زیرا بین اختیار و اضطرار. و رضا و فرمان چوب، اختلاف محرز است و فاصله فراوان. آنان خود به زندگی شراکتی و تعاونی تن در می‌دادند. نه اینکه محمد ﷺ، بر آنان جبر کند، یا مستبدانه حکم راند و بر خلاف میل خودشان، به پذیرش زندگی شراکتی ناچارشان کند.

نه هرگز... بلکه خداوند آنان را به آن دعوت کرد و اطاعت کردند. پیامبرشان به آنان آموخت، تبرّع نمودند، قرآن به حرکتشان در آورد، فرمانبرداری کردند و بخش نمودند. آن هم شراکتی، با رضا و اطاعت، نه شراکتی از روی اجبار و اکراه. این همان امتیاز بین انسانیت و حیوانیت است. یا فرق بین مسلک محمد ﷺ و مسلک جباران.

محمد ﷺ قلب مردم را مخاطب قرار می‌داد، ناگهان مانند گل، در طراوت نسیم صبح، شکوفا می‌شد. برای هر کار نیکی، به حرکت در می‌آمد و به سوی آنچه که مورد رضایت خداوند بود، سبقت می‌گرفت.

آنچه که مسلم است محمد ﷺ به یارانش نگفت اگر جامعه‌گرا نباشید و زندگی مشترک نداشته باشید، فلان می‌کنم و فلان. نه هرگز. چنین چیزی اتفاق نیفتاد. قال تعالی ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَاقْتَضَوُا مِنْ حَوْلِكَ﴾^(۱) اگر تو خشک و تندخو و سنگین دل و بی رحم باشی، پراکنده می‌شوند، در اطرافت. و ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾^(۲) تو یادآوری کن، براستی تو یادآورکننده هستی. بر آنان قدرت و تسلطی نداری.

و ﴿مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ﴾^(۱) تو بر آنان جبر و زوری نداری.

پیامبر ﷺ تندخو، سنگدل نبود. بر آنان قدرت نمایی نمی‌کرد. به جبر و زور بر آنان حکم نمی‌راند. آنان در پیرامونش، تجمع می‌کردند. مانند تجمع اشعه خورشید در حول و حوش قرص آن. دلها دلی را دوست داشته باشند، نمی‌توانند از آن جدا شوند و آن هم نمی‌تواند از آنها جدا گردد. آن محمد ﷺ بود. او آن کسی بود، که اکثر مردم بر خاستند، تا نور او را خاموش و دعوتش را مخالفت کنند.

چه کسی برای مردم مانند محمد ﷺ بود؟

خلاصه‌ی مقال: آنان در مرحله حرکت در مکه، در روز اول، زندگی اشتراکی همسانی داشتند. و شراکت و همساییشان، از روی میل و اختیار و رضایت بود. نه از روی زور و جبر و ناچاری. و آن زندگی مشترک و یکسانی، از روی محبت خدا، و بذل و بخشش در راه خدا، و پیشی گرفتن برای رضای خدا، بنیانگذاری شده بود. و باز در این صورت است که نظام اسلامی از نظام ساختگی دست بشر، امتیاز و برتری دارد.

خواستن رضای خداوند: هدف از تلاش و کوشش نزد مردم، آن است بر ثمر و نتیجه‌ی کارشان دست یابند برای اینکه استفاده‌اش، بخودشان و دیگران برگردد.

این چیزی است موافق و منطبق اختیار مردم، و حرکت مداوم بشریت.

اما این اسلام، آن را بوضع‌ی زیبا رنگین تر می‌کند. و به دو جناح قداست به پر و ازش در آورد می‌گوید: ﴿وَمَا لَاحِدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا أَتِغَاءً وَجْهِ رَیِّهِ الْأَعْلَى. وَ لَسَوْفَ يَرْضَى﴾ هیچکس بجز او حق نعمتی ندارد، که پاداشش دهد. بلکه هدف او جلب رضای خداست. چنین کسی از کارش خوشنود، و از پروردگارش راضی خواهد شد.^(۲)

این به چه منظور است؟

این صعود، و پرواز، و تحوّل و دگرگونی اعمال مادی، به توان و طاقت روحی

مداوم، پایدار و مستمر می‌باشد فنا و زوال ناپذیر باقی خواهد ماند. خداوند بزرگ می‌گوید: ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^(۱) باقی ماندنیهای نیک (عبادت‌ی را که به خاطر رضای خدا انجام شود) نزد پروردگارت، از لحاظ پاداش و امید و آرزو، بهتر و نیکوترند.

اسلام می‌گوید: اعمال درست، همان کردارهایی است که پاداش آن نزد خداوند می‌ماند، تا بموقع ثواب و نتیجه‌اش در پیشگاه قداست او، اعطا و اهدا گردد. و این از لحاظ حصول امید و آرزو بهتر می‌باشد.

ای انسان تو باید امید و آرزوهایت را نزد خداوند بگذاری و انتظارش را، داشته باشی، هر چه باشد و هر جا که باشد. نه در پیش انسان.

آیا این توجیه، در زندگی و اقتصاد، و اسباب معیشت انسان، اثری خواهد داشت؟ بلی این دارای اثری دور، و نتیجه‌ای دورتر می‌باشد.

باری زنی به من گفت: من در زندگی احساس بدبختی عمیق و آلام و دردهای گران و سخت می‌کنم. به او گفتم: چرا و برای چه؟

گفت: من احساس می‌کنم که دارم می‌سوزم. ولی کسی آن را احساس نمی‌کند. گفتم: قصد و هدف تو، از اینکه مردم ترا احساس می‌کنند، یا نمی‌کنند، چیست؟ گفت: آن چیزی که آزارم می‌دهد، این است که من یومیه در انجام کارهای منزل، رنج می‌برم. و تمام اعضاء و افراد خانواده، به این رنج و آزار من، توجهی ندارند و سوز و ساز مرا درک نمی‌کنند.

به او گفتم: چیزی را به تو می‌گویم آن را، دستورالعمل زندگی! و مورد اندیشه و تفکر خود قرارش بده. بطور قطع و مسلم، بدبختیت را به خوشبختی و غمت را به شادی مبدل خواهد کرد. خوب توجه کرد و گوش فرا داد.

به او گفتم در کارهایی که انجام می‌دهی، فقط رضای خدا را در نظر داشته باش. کارهایی که انجام می‌دهی، در انتظار آن نباش، کسانی آن را تایید کنند. انسان بالطبع

سرشته بر ناسپاسی است. قال تعالی: ﴿... وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱) و اکثر آنان ناسپاس هستند.

انسان به پروردگارش که صاحب نعمتهای اولیه او است ناسپاسی می‌کند، آیا از او انتظار نداری که نسبت به انسانی مانند خود ناسپاس باشد؟ گفت این که تو می‌گویی چگونه امکان دارد؟

گفتم: رویت را به سوی خدا برگردان. همیشه به او فکر کن. و کارهایت را فقط به خاطر رضای او روبرا کن. و این تنها راه است، برای برداشتن دردهایت و بر باد دادن غمهایت.

و اینچنین شد و احوالات او مرحله مرحله مبدل شد. و این بانو برای همیشه شاد و شادمان گردید. از کار خسته نمی‌شد و از کار و تلاش کوتاه نمی‌آمد. چون فقط رضای خدا را می‌خواست، نه ثناء و ستایش مردم را.

آیا به این قصه توجه کردی؟

این قصه‌ی همه‌ی مردم است. آنچه که مسلم است. مردم در رنج و مشقت هستند. چون کارشان برای تظاهر و ریا در حضور مردم است. زیرا آنان تحسین مردم، و پاداش را از مردم می‌خواهند.

اگر وقتی مردم از کار و تلاششان روی برگردانند، یا از آن غفلت ورزند، غمگین و محزون می‌شوند و همتشان متلاطم و دلشان تنگ می‌گردد. بلکه عمیق‌تر از آن، اصول و ارکان بناء را به ارکان خرابه و ویرانه مبدل می‌گردانند. همه اینها اتفاق می‌افتد. و اما مردم نمی‌دانند. ظاهر زندگی دنیایی را می‌فهمند و از آخرتشان غافل می‌باشند.

چه بسا انسان تلاشگر و جهادگر، به سبب ناسپاسی جامعه، نسبت به تلاش و جهادش همتش سست و شکر و سپاسش به کفر و ناسپاسی منقلب می‌گردد.

این بیماری نفسی و روحی خطرناک در بشریت، بلا علاج است. مگر به آنچه که

محمد ﷺ وضع نموده و از پیشگاه پروردگارش، آورده است: «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»^(۱) رضایت او را می‌خواهند و «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»^(۲) و چیزی را نمی‌خواهد جز درخواست رضای پروردگار عالی مرتبه‌اش. و «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^(۳) باید کار درست و نیک را انجام داد و در عبادت و پرستش پروردگارش شریک و انبازی را نگیرد.

خلاص در اخلاص است: رهایی بشریت، نجات همه انسانها از شقاوت نفسانی که در او تحوّل و تغییر ایجاد می‌نماید، جز به اخلاص امکان ندارد.

وقتی که انسان عملش را بخاطر خداوند، پاک و خالص گرداند، وقتی که عمل نیک را انجام دهد، به خاطر اینکه خداوند باو امر کرده است، وقتی که عمل خود را نیک‌تر گرداند، بخاطر اینکه خداوند باو فرمان انجام عمل نیک را داده است، وقتی که در زندگیش جهاد و تلاش نماید، باین لحاظ که خداوند به او دستور داده است که جهاد کند، وقتی که همه اینها را به همین منظور و نیت انجام داد و اعمال نمود، هیچوقت بدبخت و شقاوتمند نمی‌شود. و از عمل و تلاش کوتاه نمی‌آید. و برکار و تلاش می‌افزاید. و بر وفایش افزوده می‌شود. چون احساس می‌کند، که خداوند او رامی‌نگرد. و در قبال کارهایش، اجر و پاداش را برایش ذخیره می‌نماید. بلکه عمیق‌تر و مهم‌تر از آن. انسانی که کاری را به خاطر رضای خداوند انجام دهد، در وجود او احساس و شعوری ایجاد می‌گردد، عکس شعور و احساسی است که در وجود کسی که عملش برای تظاهر در قبال مردم است، ایجاد می‌شود. زیرا متظاهر، کار را برای اینکه مردم ببینند و از آن آگاه شوند، به انجام می‌رساند. اما مخلص طوری کار را انجام می‌دهد که تنها خداوند از کارش مطلع شود. و بنابراین او را می‌بینی که تمایل دارد اعمالش را در اخفاء و تا حد توان دور از انظار دیگران انجام دهد.

و طبیعی است کسی که عملش را از مردم پنهان می‌کند، شادمان می‌شود که مردم به آن ندانند و آن سر در بین خود و خدایش باقی بماند.

این کار برای چه و به چه منظور؟

برای اینکه جامعه‌گرایی و زندگی همسانی محمد ﷺ، تفهیم گفته پروردگار تبارک و تعالی بود: ﴿فَلَا تَغْلَمْ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۱) نمی‌داند کسی، آنچه که برای ایشان از موجبات مسرت و شادمانی، در پاداش، کارهای نیکشان پنهان داشته‌ایم.

آن آیه‌هایی است که در آن گفته شده است: کار را بخاطر خدا در خفا انجام دهید، او هم پاداش را در خفا نگاه می‌دارد.

در اینجا باری دیگر، متوجه می‌شویم که جامعه‌گرایی اسلامی، و جامعه‌گرایی وضعی از هم جدا می‌گردند.

و همچنین در این صورت است می‌دانیم که محمد ﷺ وقتی که نمازش را شروع می‌کرد، می‌گفت: ﴿وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ (۲) من قرار دادم رویم را به سوی آن خداوندگاری که آفریدگار آسمانها و زمین است در حال تمایل به حق، و من از انبازگیرنده (برای او) نیستم، براستی و درستی نماز و عبادت من برای او است، و مرگ و زندگی من در دست و قدرت خداوندی است که پروردگار تمام عالم و هستی است و شریک و انبازی ندارد.

مقصود محمد ﷺ، روی خود را به سوی او قرار دادم، قرار دادن روی و صورتی نیست که رخ و چشم و لب باشد. بلکه مقصود، توجه به تمام وجود و قلبش به سوی الله است و از همه چیز، جز او بریده شده است. و این همان اساس مهم جامعه‌گرایی اجتماعی و اقتصادی محمد ﷺ است. که هر فرد، در این زندگی اجتماعی اقتصادی در پیشگاه خداوند، مسئول عمل خود، زندگی خود، و همه

آنچه از او صورت می‌گیرد و انجام می‌دهد می‌باشد. وقتی که ضمیر و روان انسان مراقب اعمال او باشد، قوانین محترم و مورد اجراً است. پس دو قدرت زندگی مشترک و جامعه‌گرایی محمد ﷺ را محافظت می‌نمایند:

۱- قدرت درونی، که در قلب مسلمانان قرار دارد.

۲- قدرت قانون و حکومتی که این نظام را تنفیذ می‌نماید.

این نظام ظاهر و باطن محفوظ، و از گذشته تا امروز و الی... ادامه دارد و مداوم است.

هجرت برای چه بود؟

براستی عمر رضی الله عنه مرد نیک اندیشی بود، وقتی هجرت را بعنوان مبدأ تاریخ اسلام پیشنهاد و اعلام کرد. این اقدام به آن علت بود، که هجرت ابتدای تکوین و تأسیس جامعه درست و صحیح اسلامی بود. آنچه که مسلم است، مرحله مگه مرحله دعوت بود. نه مرحله دولت و حکومت. اما هجرت مقدمه طبیعی تکوین و تأسیس دولت بود.

اندیشه و تدبیر برپای داشتن دولت اسلامی در مگه، طبیعی و منطقی نبود. زیرا مسلمانان در آنجا در اقلیت قرار داشتند. اکثریت قریب به اتفاق مردمان مگه مسلمان نبودند. و از قدیم الایام اقتدار، در دست خاندان قریش بود. و بنابراین هر اندیشه‌ای در مورد هر انقلابی، در داخل مگه، محکوم به شکست و ناکامی بود. و چون اسلام دینی واقعی، همگام و هماهنگ با سنن طبیعی بود، لذا خداوند بزرگ به رسولش صلی الله علیه و آله فرمان هجرت به مدینه را اعلام نمود.

در این کتاب من نمی‌خواهم داخل تفاسیل مسئله هجرت و سوابق تاریخی، و پیگیری حوادث مراحل بعدی آن شوم. و همچنین هدف من نوشتن کتابی در مورد سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیست.

بلکه می‌خواهم زنجیروار، همراه بیان سیره نبوی، جوانب زندگی اجتماعی، اقتصادی در آن نظام را کشف و آشکار کنم. و در خلال آن، صورت روشن و واضحی که جامعه محمدی صلی الله علیه و آله از جنبه اقتصادی، بر آن بودند و اجرا می‌کردند، روشن و بیان نمایم.

در این کتاب می‌خواهم همراه محمد ﷺ و تجربه او در این زندگی و حیات، زندگی نمایم و بدانم، او و یارانش چگونه زندگی می‌کردند؟ و چگونه مشکل اقتصادی جامعه را، آن مشکلی که در آن زمان، خواب آنها را به هم می‌زد و اندیشه و افکارشان را می‌گرفت حل و فصل می‌نمودند. و سیاستش در تدارک معیشت چگونه بود. این است هدف ما از این کتاب، نه کتابی فقط، در مورد سیره و چگونگی زندگی مبارک او.

دولت تأسیس می‌شود: منظره‌ی خرم و دلنشینی بود، روزیکه انصار، از شهر خود، برای استقبال ورود رهبر جدید و همراهش، خارج و منتظر ماندند. ناگهان محمد ﷺ و همراهش ابوبکر رضی الله عنه در افق دور ظاهر شدند. و انصار در کمال شادمانی از او استقبال می‌کردند. و هریک در انتظار گرفتن زمام شترش بودند. شتر او در خانه دایه‌هایش خوابید. یعنی محمد ﷺ وارد مدینه شهر خانواده‌ی مادرش گردید. و فوری کارهای سیاسی خود را شروع نمود. اولین اقدام مأموریت رهبری سیاسی را آغاز کرد. اولین کار مهم در دولت او چه بود؟

مسجد: شتر او وقتی که وارد شهر مدینه گردید، در محلی که متعلق به دو یتیم که از قبیله بنی نجار بودند، خوابید. و حضرتش ﷺ فرمان داد که مسجد مدینه، در آن محل ساخته شود. و خود موقتاً در منزل ابو ایوب انصاری فرود آمد، که تا مسجد و حجره‌های پیرامون آن ساخته شود، در آنجا ماندگار گردد.

حضرت رسول اکرم ﷺ خود، در ساختن مسجد کار می‌کرد، تا مسلمانان برای کار کردن در آن ترغیب و تشویق گردند. مهاجر و انصار در ساخت آن کار کردند و به آن عادت نمودند.

این یعنی چه؟

چرا این رهبر سیاسی کار خود را به ساختن و بوجود آوردن مسجدش آغاز می‌کند؟ آیا بین مسجد و سیاست، رابطه و وصلتی، برقرار است؟ بلی. رابطه و وصلت کامل برقرار است.

۱- محمد ﷺ می بیند که حق خداوند، اول چیزی است، که لازم و واجب است. قبل از همه چیز آن را شروع می نماید.

و اینچنین هم شد و مسجدش را ساخت. تا اولین مرکزی باشد که در دولت اسلامی تأسیس شده است.

و هرگاه سیاستی، از قلبی که به خدا ایمان دارد، سرچشمه گیرد، سیاستی است که برای مردم خوبتر و مفیدتر. و وقتی، از قلبی که به خدا ایمان ندارد، بیرون آید، سیاستی است برای مردم بد و بی فایده. اگر چه گمان رود که به نفعشان منجر می گردد و منتهی می شود.

منزلهای او : ۲- دلیل دیگر. محمد ﷺ منزل زنهایش را، در جوار مسجدش بنا نهاد آنها خیلی ساده، حجره های کوچک، برای هر یک از آنها، یک حجره کوچک ساخته شد.

رئیس و یارانش همگی کار می کنند : ۳- دلیلی دیگر: محمد ﷺ به دستهای خود در بنای مسجدش، کار کرد. و یاران مهاجر و انصارش، در ساختن آن کار کردند. و این اقدام از طرف محمد ﷺ برای تثبیت قانون کار، در دولت او، و برای تثبیت مساوات و همسانی بین کوچک و بزرگ، در آن دولت بود.

اصول و ارکان جامعه گرایی اسلامی : قواعد بزرگتری در آن لحظات سریع وضع گردید. وقتی که حضرت رسول اکرم ﷺ فرمان بنای مسجد را، صادر نمودند، قانون نظام مشترک منافع عمومی را وضع نمودند.

مسجد در اسلام محل عبادت تمام مردم مسلمان است. رسول خدا ﷺ همه روزه در آن برای یارانش امامت می کرد. و آن خانه خدا و خانه همه ی مردم بود. هرکس بطور مجانی وارد می شد و کسی حق نداشت، کسی را از ورود و به آن منع کند. و آن جای ملاقات طبقات جامعه بود. رئیس دولت امام، پشت سر او صفوف مردان، و پشت سر آنان، صفوف بچه ها، و پشت سر بچه ها، صفوف زنان بود.

برنامه ی آنان اینچنین بود. و محمد ﷺ در رأس آنان قرار داشت. خوب فکر کن،

کدام مشارکت، مانند مشارکت مسجد مدینه بود. مسجد مجمع و معبد تمام مردم مسلمان بود. بدون امتیازی که از لحاظ رنگ پوست، ثروت و مال، نسب، فرهنگ و تمدن، جنس در بین باشد.

همگی همه روزه پنج بار به مسجد دعوت می‌شوند برای چه؟
برای اینکه با رئیسشان محمد ﷺ نماز بخوانند.

گرد می‌آمدند، به تلاوت با طراوت قرآن از دین شریفش، که نغمه آن دلها را ذوب می‌نمود، گوش فرا می‌دادند، و با حضرتش ﷺ رکوع و سجود می‌بردند، خدا را می‌خواندند، و از او تقاضا و تمنا می‌کردند و به او روی می‌آوردند.
چه بود این؟

آیا آن مشارکت، یا هر چیزی که می‌نامید، بود؟!

آن دعوت بود. دعوت محمد ﷺ چیزی بالاتر و عالی‌تر از مشارکت، و سوسیالیست، و با مسمی‌تر، از تمام اسمهایی که بر آن بگذارید. و ای مردم، همه آنچه که عقل و رؤیاهای شما در مورد تحقق (سوسیالیستی) بازی و مزاح می‌کند، در آن وجود دارد به راستی محمد ﷺ نظامی با مسمی‌تر و با عظمت‌تر از نظام سوسیالیستی را، برای همه جهانیان نیاورده است؟

در میان اصحاب و یاران او، قریش، برده، بچه، زن، مرد، حاکم و محکوم وجود داشت و همگی در پیشگاه خداوند و خانه او، یکسان و همسان بودند و کسی بر کسی دیگر، برتری نداشت.

یارانش، پس از اقامه نماز از مسجد خارج می‌شدند و به سوی زندگی بر می‌گشتند و خود را از حسد و کینه و غلّ و غش و شرارت، پاک و تطهیر می‌کردند، تا به پاکی و پاکیزگی، داد و ستد و تجارت کنند، ابزار و آلات کار را بسازند، کشت و زرع نمایند، هر جا که می‌روند خیر و برکت را انتشار دهند. آیا در کل جهان نظامی وجود دارد، مانند نظام اسلامی، در کمال سادگی، فرد و جامعه را ترغیب نماید و سپس به سوی زندگی روانه کند؟ پناه به خدا. خیر.

اما مردم خود نمایی و مکابره می‌کنند، در دل آنان، جز کبر و نخوت نیست. و ایشان آن را درک و فهم نمی‌کنند.

روز اولی که محمد ﷺ در مدینه فرود آمد، نظام اجتماعی و اقتصادی یکسانی وضع و تدوین گردید.

روزی که به بنای مسجدش، خانه خدا و خانه مردم و مسلمانان، روزی که به ساز و ساخت منازلش، آن حجره‌های ساده، در نهایت سادگی، فرمان داد نگفت: من شاه عرب هستم، یا چیزی می‌خواهم، متناسب عظمت دولت جدید باشد. نه هرگز... بلکه آنها را ساده ساخت، تا آن رمزی باشد، برای کل مجتمعه‌ای بعد از خودش. رمزی در سادگی منزل، و عدم اسراف، در ساختار بناء باشد.

جز مساکن و منازل، در ساختار همه چیز، که به زندگی نفعی برساند. و اینچنین، به همگی سکونت داد، و به نفسها آرامش بخشید، که کسی در قصری مرتفع و بزرگ سکنا نگزیند. و دیگری در خاک افتاده‌ای ساکن شود. محمد ﷺ به در آوردن حجره‌های همسرانش، به آن سادگی، اساس و پایه اولیه فلسفه اسلامی را، در ساختار بنای مساکن و منازل، در نظام اجتماعی، همسانی را وضع و تدوین نمود.

محمد ﷺ وقتی که کاری را به انجام می‌رساند، آنچنان به آن اقدام می‌کرد که برای همه جهانیان، تا روز قیامت، الگو، و راهنما و دلیل باشد.

پس وقتی که ما بخواهیم برای تمام افراد جامعه، مسکنی تمیز و نظیف بسازیم، بر ما واجب است که از او تأسی و پیروی کنیم و منازل را ساده و دور از تکلف و اسراف، بناء نماییم.

براستی دست زدن به این چنین اقدامی، برای همه افراد ملت، بهتر و مناسب‌تر و سودمندتر و مفیدتر نیست؟

کار بر همه لازم و حق عموم است: محمد ﷺ وقتی که با دو دستش، در بنای مسجد مدینه کار می‌کرد، و بر دوشهایش خاک و سنگ را حمل می‌نمود، و یارانش

فرمان او را در این مورد اجرا می‌نمودند و به سرعت از او پیروی می‌کردند، به اعمال خود قانون بزرگ و مهمی را در بنای جامعه وضع و تدوین نمود.

همه کار می‌کردند، رئیس دولت کار می‌کرد. افراد ملت هم کار می‌کردند. و اولین کاری که کردند، برای خدا کردند و خانه‌ی پرستش و عبادت او را بنا نهادند. چه قدر زیبا است، آنچه که آوردی، ای محمد ﷺ.

خود نمایی نکرد، تکبر ننمود، نگفت من رسول خدا هستم، یارانش را هم مانند خود از کار کردن معاف ننمود.

همگی کار می‌کردند، به تنهایی، با هم، کبر و تکبری در بین نبود، برادری آنان را به هم مرتبط ساخته بود. محبت و دوستی، به سوی کار و انجام کار و ادارشان می‌کرد. خداوند به آنان گفته بود: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فِى سَبِيلِ اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^(۱) بگو کار کنید و خداوند و رسول او و سایر مؤمنین، کار و عمل شما را خواهند دید.

و همه اینها اولین اقدامات سیاسی، رئیس دولت جدید بود.

آزادی عقیده : سپس رسول خدا ﷺ در بین مهاجر و انصار معاهده نامه‌ای نوشت، و قوم یهود را به آن هم دعوت کرد و با آنان هم، پیمان بست، دین و اموال آنها را محترم شمرد. بر آنان و برای آنان شرایطی را مقرر نمود.

این همان معاهده نامه است، یا بعضی از نصوص و متون آن، به اصطلاح امروزی ما.

«بنام خداوند بخشنده مهربان». این نوشته‌ای است از طرف محمد ﷺ پیامبر خدا ﷺ در بین مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب و کسانی که تابع آنان و آزاد شده آنان‌اند و یا به آنان می‌پیوندند و با آنان جهاد می‌کنند. آنان یک ملت و یک امت هستند. و اگر بین شما در هر مواردی اختلافی ایجاد گردید، ارجاعش به خداوند عز و جل و رسول او محمد ﷺ است.

و یهود، مادام در جنگ مشارکت داشته باشند، با مسلمانان هزینه جنگ را می‌دهند.

و یهود بنی عوف گروهی از مؤمنین می‌باشند. یهود بر دین خود و مسلمانان بر دین خود، و خودشان و من تبع خودشان.

همه جهانیان، به اول معاهده و پیمانی، که محمد ﷺ منعقد نمود و اعلامش کرده باید تأمل و تدبّر کنند.

وقتی که می‌گوید: یهود بر دین خود و مسلمانان بر دین خود، «عالی‌ترین چیزی (آزادی) گدنیای جدید مقرر داشته و به آن رسیده است، مقرر می‌دارد.

این چیست ای محمد ﷺ. چیست این، ای سرورم؟

دنیای جدید، کجا است؟ هیئت ملل، که گمان می‌کند بارزترین هدیه را، (آزادی) آورده است، کجا است؟ کجا است آن؟ تا بشنود، آنچه که تو هزار و چهارصد سال پیش مقرر و اعلام کردی، و یهود بر دین خود و مسلمانان بر دین خود. این فقط اسلام است، و این فقط قرآن است، مقرر داشته و اعلان کرده است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^(۱) در دین هیچ زور و اجباری وجود ندارد.

هرکس حق دارد به آنچه که میل دارد معتقد شود. و تو یهود را بر دین خودشان آزاد گذاشتی. و در هیچی از کار و امورات ایشان دخالتی نکردی.

این خود قانونی دیگر، در دعوت حضرت محمد ﷺ بود. یا قانونی دیگر، در نظام اجتماعی، یا جامعه‌گرایی، محمد ﷺ بود. اگر این اسم را دوست می‌دارید، سوسیالیست حضرت محمد ﷺ.

آزادی عقیده... وقتی محمد ﷺ آزادی عقیده را مقرر نمود، آزادی اظهار نظر و رای را هم مقرر داشت. زیرا عقیده کل، و رای جزء است.

عقیده مجموعه معتقدات انسان است و رای انسان، چیزی است که از عقیده‌اش سرچشمه می‌گیرد.

ملت امت واحدی است - چه چیزی از آن معاهده جاودان، آنچنانکه هست برداشت می‌شود؟ محمد ﷺ در اول معاهده می‌گوید: آنان یک ملت و یک امت هستند. چه مفهومی دارد؟ و معنی آن چیست؟

معنایش این است. مهاجر و انصار، با وصف اختلاف شهرشان، تحت فرماندهی و رهبری محمد ﷺ بصورت امت واحد و دولت واحد درآمده‌اند. و نباید در زیر پرده‌ی احزاب متفرق شوند، یا در زیر پرده‌ی آزادی رأی کاذب، اختلاف پیدا کنند. و اما آنان همه‌ی ملت، امت واحدی هستند، وحدتی نفوذناپذیر، بعضی، بعضی دیگر را استحکام می‌دهند. قال تعالی:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ﴾ براستی خداوند دوست می‌دارد کسانی را که در راه او در حالت صفوف می‌جنگند، مثل اینکه آنان ساختار مستحکمی دارند. (۱)

رسول خدا ﷺ می‌گوید: ﴿وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى عَضُوهُ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى﴾ مثل مسلمانان در محبت و رحم و عطوفتشان، مانند بدنی است که عضوی از آن بیمار گردد، سایر اعضا در حال بی‌خوابی و شب‌بیداری، به یاری آن می‌روند. (۲)

وحدت ملت شرطی از شرایط دولت حضرت محمد ﷺ بود. از مفارقت شهرها، با هر سبب و ادعای، چشم پوشی نمی‌کرد. و اگر ما بخواهیم از آن استفاده و بهره برداری کنیم، باید بر مبنای سیاست همه‌جانبه‌مان، وحدت را بین سرزمینهایمان برقرار نمائیم.

استعمارگران هم آن را درک نموده‌اند. لذا ملل عرب و اسلامی را تکه و پاره کرده‌اند. و از روزی که تحت شرایط پیامبرانشان بیرون رفته‌اند به خرابی کشانده شده‌اند

در وقت اختلاف آراء : و اما بران اتحاد اعتراض وارد است. چگونه اظهار نظر امکان دارد؟ چگونه شورا بدون موافق و مخالف ممکن است؟ حل موضوع همان نصّ دوم معاهده است. که نزد مهاجر انصار موجه می باشد. همان گفته رسول اکرم در چیزی اختلاف پیدا کردید، مرجع آن خداوند عز و جلّ و محمد ﷺ است)

چه فکری می کنند، کسانی که در مورد اصول و اسلوب حکم، بحث و جستجو می نمایند، در حالی از محمد ﷺ، می شنوند، که سیاست و اصول حکم، چگونه است؟ و چگونه معارضه و مخالفت، به تفرقه ی کلمه ی اُمت، و جنایت بر مصالح عالیه آن کشانده شود؟

آنچه که مسلم است محمد ﷺ مانند یک انسان، قبل از عظمت مقام پیامبری و ایجاد وحی به او، میدانست که اختلاف از اصول خلقت و تکوین این انسان است، و تصور اتحاد ملت، بر رأی واحدی، امری خیالی است و دور از واقع پس اختلاف لازم است. تأیید و معارضه و تفرقه در نقطه نظرها قطعی و الزامی، می باشد. پس معارضه و اختلاف نظر، در حضور محمد ﷺ و در برابر فرمان او چگونه باید باشد، در حالی باید بشنویم، و همه انسانها بشنوند (در چیزی که اختلاف پیدا کردید).

در هر شرایط این اختلاف، هر گونه باشد، کوچک یا بزرگ، در سیاست کلی و عالی یا سیاست تفصیلی کشور، (مرجع آن خداوند عز و جلّ می باشد). بعد. آراء و نظرهای خودتان را بر کتاب خدا (قرآن) ارائه دهید. آیا آراء شما منافی و مخالف آن است؟ در این صورت آنرا رها کنید کنار بگذارید و بحکم پروردگارتان عمل کنید. در این شرایط در آنچه که اختلاف دارید به صواب و واقعیت می رسید.

هر چه میل دارید، اختلاف کنید. هر چه مل دارید مناقشه و بحث و گفتگو و جستجو نمائید. اگر کار به تفرقه انجامید، خدا را حکم قرار دهید به قرآن مراجعه نمائید.

براستی چه کسی از لحاظ حکمیت، برای کسانی که یقین دارند، از خداوند نیکوتر است؟

پس اگر در کتاب خدا نیافتید، چه کار باید کرد.

به محمد ﷺ باید مراجعه شود یعنی حکمیت را نزد رسول خدا ﷺ می‌بریم، اگر در قرآن نص صریحی را برای اختلاف‌مان نیافتیم به احادیث صحیح اعاده می‌دهیم.

و اینچنین محمد ﷺ، نظام عجیب و بدیعی را وضع می‌کند. معارضه و آزادی رأی و نظر را، در پهناورترین صورش، محقق می‌نماید. سپس در وقت خود، آن معارضه را، از جبر و ستم و ضرر به مصالح، کشورهای بزرگ و کوچک منع می‌کند. توبه پروردگارت سوگند. معتقد هستی، جامعه‌ای که محمد ﷺ بر این اساس جوانمردانه، معظم، محکم، تأسیس نمود، جامعه‌ای پابرجا و محکم و برقرارکننده حق نمی‌باشد؟

معارضه چگونه است؟ وقتی که کاری از کارها برایشان پیش می‌آمد، و هریک از آنان رأی خود را در مورد آن، بیان می‌کردند، وقتی که وحی نازل می‌شد، همگی اعتراف و از آن اطاعت می‌کردند.

و اگر وحی نازل نمی‌شد، در رأی خودشان اجتهاد می‌نمودند.

هم اکنون کسی می‌گوید: چگونه آن اختلاف را حل و فصل کنیم، که در وحی بسته شده است و رسول اکرم ﷺ رفته‌اند.

جواب. که اگر وحی قطع شده، قرآن برای ما باقی مانده است. و اگر حضرت رسول اکرم ﷺ از دنیا رفته‌اند، سنت او برای ما به جا مانده است.

و اگر یاران او نمانده‌اند، کردار و گفتار و رأی فعل و قول و اجماع آنان برای ما باقی مانده است.

و اگر در زندگی ما مسایل و موارد جدیدی احداث و ابداع شده و در زمان ایشان نبوده است، برای اظهار نظر و اجتهاد به رأی، مجال گسترده و وسیعی وجود دارد.

اختلاف و معارضه وجود دارد رأی هم وجود دارد. اما در حدود دعوت در حدود آنچه که خدا فرمان داده و منع (امر و نهی) کرده است. و اسلام بزرگترین مدعی آزادی رأی و نظر است.

اسلام هر معتقدی را به اظهار و بیان و اجرای حق، شرایط بهرگونه که باشد، و به منع از بدیها و نارواها، فداکاری و جانبازی به هر وضعی باشد، دعوت می‌کند. کدام آزادی سخن از این آزادی برتر و اولی‌تر است.

اسلام این و بالاتر از این را مقرر می‌دارد.

آیا در جهان غرب یا شرق، هم اکنون کسی تا این حد گستاخی و آزادی رأی و اظهار نظر را داشته و بیان کرده است. پناه به خدا. خیر. اما در تاریخ اسلام، این آزادی قول و عمل را، به تعداد بسیار فراوان می‌یابی.

در مورد این معاهده پدیده‌های فراوانی وجود دارد ولی وضعیت این کتاب گنجایش بیان و تفصیل همه آن را ندارد

با مسمی‌ترین مبادی زندگی اجتماعی و اقتصادی

محمد ﷺ در تنظیم نظام امت، در حد عبادت و معاهدات بسنده ننمود بلکه راه و روش عملی خالص را، که در حدّ اعلای ابداع و اعجاز بود، تنظیم نمود. رسول خدا ﷺ در بدو ورودش به مدینه منوره، در بین یاران خود رشته برادری را برقرار نمود. تا در بین آنان، وحشت غربت را برطرف و انس و الفت را بر مفارقت طایفه گری، برقرار نماید و پشت آنان را بوسیله همدیگر استحکام بخشد. و همچنین در بین انصار و مهاجر، رشته برادری را مستحکم‌تر نمود و گفت «تَاَخَوَانِي اللَّهُ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ هَذَا أَخِي». در راه خدا دو نفر دو نفر برادر همدیگر شوید، پس دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت: این برادر من است»

رسول خدا ﷺ که سید و سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران بود، کسی بود بزرگوار و در میان بندگان نظیر نداشت، با علی برادر شدند. حمزه عموی پیامبر (اسدالله)، با زید بن حارثه آزاده شده پیامبر، برادر شد. و آن برادری، آنچنان صادقانه بود، موانع و طبقات را بطور کلی از میان برداشت. (۱)

و من در این مورد مبارزه می‌کنم و مبارز، می‌خواهم، چه کسی در این جهان می‌آید بگوید: من به چنین کاری دست زده‌ام.

آیا رئیس جمهوری روسیه برادر کارگری ساده، از کارگران، کارخانه‌های روسیه

می‌شود و مانند دو برادر با هم در همه موارد برخورد داشته باشند؟ هرگز، فقط کمونیستها گمان می‌کنند که برتری طبقات آنان بر دیگران برقرار، و امتیازی بر سایرین دارند.

آیا رئیس جمهوری امریکا حاضر است با یک رفتگر سیاه‌پوست، برادر شود؟ نه هرگز. حتی بخود اجازه نمی‌دهد او را مخاطب قرار دهد و صدایش کند. اما حمزه که قبل از مسلمان شدن، یکی از اشراف قریش و معتقد به اشرافیت بود، با زید برده آزاد شده، پیامبر ﷺ از همه لحاظ برادر می‌شود.

(با این وصف از آزادی و برابری و حق دیگران دم می‌زنند و دفاع می‌کنند)؛ اینجا است نظام محمدی ﷺ از دور می‌درخشد، تا جایی آن، خود سربها را که نظام می‌پندارند و هیچ هم نیستند، ناپدید می‌نماید.

آن بعضی از خصوصیات نظام اجتماعی و جامعه‌گرایی محمد ﷺ بود. که اردوگاههای جهانی از مامی خواهند، آن را متحول کنیم و به نظام و اوضاعی که خود دارند تبدیل نمائیم.

محمد ﷺ تساوی حقوق بین افراد را تا اینکه آنها را برادر نمی‌نامید اعلام نمی‌کرد (تساوی بعد از اعلام برادری اجرا می‌شد) و آن برادری جز در نظام محمد ﷺ مثل و نمونه ندارد.

برادری که در بین دو نفر برادر خوانده ایجاد می‌شد، به این صورت بود: که هر یک از آنان در همه‌ی مسایل، مسئول دیگری بودند. در غیابش از او می‌پرسید و جستجویش می‌کرد. وقتی که در بیراهه می‌رفت پندش می‌داد. به انجام کار خیر وادارش می‌کرد، وقتی که از آن شانه خالی می‌نمود. وقتی که نیاز مالی پیدا می‌کرد یاریش را می‌داد. چه بسا بهتر و بالاتر از اینها. یکی از آن برادر خوانده‌ها، حاضر و آماده شد، که یکی از زنان خود را طلاق دهد تا بعقد ازدواج برادر خوانده‌اش که زن و اموالش در شهر مکه جا مانده و خودش به شهر مدینه مهاجرت کرده بود^(۱)، در آید.

۱- قصه برادری بین عبدالرحمن بن عوف مهاجر و سعد بن ربیع انصار، که از هر لحاظ، شگفت‌انگیزترین،

و این مفاهیم و معانی را جز در نظام یکسانی محمد ﷺ نخواهی یافت. و بنابراین او، ما را بر یک نظام اجتماعی و یک جامعه‌گرایی مستقل، که از تاریخ، عقاید و طبیعتمان، سرچشمه می‌گیرد راهنمایی کرد، یاری داد. و ما نمی‌خواهیم این رفعت ربانی را، به نظامی که انسان، هر انسانی که باشد، ابلاغ نموده است، ترک کنیم و مبدل نمائیم.

نظام محمد ﷺ نمونه این گونه برادری را اعمال نماید، بدعت نمی‌باشد. زیرا آن نظامی بود که بر مبنای این آیه شریف نشأت گرفته بود.

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ ثابت نگاهدار و هماهنگ گردان نفس و قلب را با کسانی که صبح و شب، پروردگارشان را می‌خوانند و رضای او را می‌خواهند. چشمهایت را از آنان برنگردان به سوی کسی که زینت دنیا را می‌خواهد. (۱)

استقلال شخصیت سیاسی دینی : سپس در اول ماه شعبان رأس هیجده همین ماه، ورود حضرت محمد ﷺ به شهر مدینه قبله تغییر یافت

قصه‌ی آن. حضرت رسول اکرم وقتی که در مکه بود با وصف اینکه در کنار خانه کعبه^ع رو به بیت المقدس به نماز می‌ایستاد وقتی که به مدینه مهاجرت نمود، نمی‌توانست رو به هر دو، هم کعبه و هم بیت المقدس، نماز بخواند. لذا هفده ماه تمام پشت به کعبه و رو به بیت المقدس نماز خواند و حضرتش ﷺ آرزو داشت رو به کعبه قبله ابراهیم نماز را به جای آورد بیشتر اوقات دعا می‌کرد و در پیشگاه باری تعالی تضرع و تمنا می‌نمود و دستهایش را بطرف آسمان بلند می‌کرد که تقاضا و تمنایش بر آورده شود و دعایش مستجاب گردد.

قصه‌های جهان است از بدو خلقت، تاکنون، فقط به لحاظ ایمان بخدا و رسول او و احترام به اخوتی که رسول خدا ﷺ در بین آنان ایجاد کرده بودند، این چنین پیشنهادی سابقه نداشته و شنیده نشده است، صورت گرفت. این قصه را در، عین کتاب خواهی خواند. مترجم

۱- سوره کف. آیه ۲۸.

بعد خداوند عز و جل، نازل نمودند: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^(۱) چه بسا می بینیم که رویت را به سوی آسمان قرار می دهی و از پروردگارت تمنا می کنی، که رویت را به قبله ای که مورد رضایت و علاقه ات است، قرار دهیم پس رویت را به سمت مسجد الحرام قرار ده.

وقتی که فرمان تغییر قبله فرود آمد، رسول اکرم ﷺ مسلمانان را مورد خطاب قرار داد و این فرمان را ابلاغ و اعلام نمود. این بود داستان تغییر قبله. اما هدف و مقصود از آن چه بود؟

مقصود و مراد رسول اکرم ﷺ از روی آوردن به کعبه، بعنوان قبله، و عدم رغبت رو کردن بیت المقدس، آنچنانکه یهودیها به جهت آن نماز را می خوانند، چه بود؟ آنچه که مسلم است هدف اساسی آن، رغبت اکید، به استقلال شخصیت امت اسلامی و امتیاز آن از سایر ادیان بود.

تا این امت که محمد ﷺ بوجودش آورده است، در همه چیز امتی جدید باشد. از هر لحاظ، در دامن، جز الله، کسی دیگر قرار نگیرد و در هیچ فکر و عقیده ای تابع امتهای قبلی (جز اصولی که در قرآن بیان شده است) نباشد.

محمد ﷺ در کل دعوتهای خود، و در کل جریانات تاریخی، دارای امتیاز است. او در زمان فترت (سستی ادیان) پیامبران قبلی، بعد از آنکه اصول ادیان گذشته پریشان و دگرگون و نابود می شود، مبعوث می گردد.

محمد ﷺ بعنوان صاحب دعوتی جدید، ابتکاری نوین آسمانی، ظهور کرد. او امام بود، نه مأموم. دعوت کننده بود، نه دعوت شده. منبع تلؤلؤ انوار بود، نه دنباله رو انوار. و چگونه. نه؟ که خداوند او را بنام پیشوای دین و دنیا ارسال و مبعوث نموده بود.

و همچنین زندگی اجتماعی و اقتصادی او ﷺ، از شخصیت خود و یارانش

سرچشمه می‌گرفت و وارداتی نیست. از دیگران نقل، و گرفته نشده است و تحمیل هم نمی‌باشد.

صدق الله العظیم: ﴿... مَا كُنْتَ تَذَرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ﴾^(۱) تو نمی‌دانی قرآن چیست، ایمان (شرائع تفصیلی جز به وحی شناخته نمی‌شود) چیست؟ و ما آن را بعنوان نوری (راهنمایی) قرار داده‌ایم که هرکس بخواهد، بوسیله آن راهنمائیش می‌کنیم.

سرآغاز زندگی اجتماعی: در سال دوم هجرت روزه‌ی ماه رمضان واجب گردید. و در همان سال دستور ادای زکات به مردم مسلمان اعلام شد. و در آن سال حضرت محمد ﷺ نماز عید را اقامه نمود. و با همه مردم از شهر خارج و به جایگاهی برای ادای نماز رفتند. و آن اولین نماز عید بود که اقامه شد. همه اینها سرآغازی برای تربیت، آن امت بزرگوار بود، برای نشأت گرفتن یک زندگی اجتماعی برتر و کریمانه‌تر.

روزه‌ی رمضان سنبل و مظهر اجتماعی عمومی بود. در بین ملت‌ها، با جنسیت‌ها و دسته‌های مختلفش، وحدت را برقرار نمود.

تمام مردم، کوچک و بزرگ، زن و مرد، روزه می‌گرفتند. تمام مردم در یک وقت از خوردن امساک، و تمام روز را به گرسنگی و تشنگی، بدون آب و غذا و مسایل جنسی می‌گذراندند. وقتی خورشید غروب می‌کرد، همگی در یک لحظه، افطار می‌کردند. این چه بود؟

یکتا پرستی، مساوات و برابری، تمرین تحمل سختی‌ها، صبر و بردباری، دلیری و دلاوری، فرود آمدن از لذات و شهوات و حول و تقلاً، برای علو مقام (در پیشگاه الله) و بلند پروازی.

همه‌ی این موارد خود، سنبل و نمونه مشارکت عمومی در زندگی، که همه‌ی گروه‌های امت در آن یکسان و مساوی بودند.

هدف از روزه رمضان، تمرین افراد ملت، برای تحمل مسئولیت، و بذل و بخشش و فداکاری و خود باختگی بود. قال تعالی: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^(۱) بر شما روزه گرفتن واجب گردید. آنچنانکه بر آنهایی که قبل از شما بودند واجب شد. به این امید که شما پرهیزگار باشید. به این امید که این روزه، شما را متقی و پرهیزگار گرداند و تحمل طاعات و زحمات را تمرین و تحصیل نمایید.

بنگر، چه تربیتی عالی. ترا بر توان و غنای خود نفس راهنمایی می‌کند. تو همه آرزوها را، غذا، آب، زن، شوخی و مزاح، سخنان بی‌مورد و سرگرم‌کننده، همگی آنها را در طول روز، ترک می‌کنی و کنار می‌گذاری، برای چه؟ فقط برای جلب رضای خداوند.

ملتی که یک ماه کامل از سال، کوتاه آمدن و کنار گذاشتن آرزوها و شهوات را تمرین نمایند، ملتی است، می‌تواند خیلی چیزها را کنار بگذارد، وقتی که به آن دعوت شود.

وقتی که مصلحت کشور اقتضای کند، افراد ملت، از بعضی از مایملک خود، به نفع کسانی که چیزی در بساط ندارند، دست بکشند، ملتی که بر روزه رمضان نشأت گرفته و تربیت یافته‌اند، برای آن برتری می‌جویند و پیشقدم می‌شوند. چون بر بذل و بخشش تربیت یافته‌اند، نه بر غرم و غارت، آیا آن مفاهیم و معانی را از مشارکت و همسانی ماه رمضان، درک نمودی و متوجه شدی؟

سپس مسئله زکات فطر، به میان می‌آید. آنچه که بر همه مسلمانان، مرد یا زن، واجب می‌شود، که زکات فطر را، در پایان روزه‌اش ادا و به فقراء و بی‌نویان اعطاء نماید. شریعت اسلام تأکید می‌نماید که ثواب روزه‌ی رمضان، تا زکات فطر ادا نشود، در بین آسمان و زمین معلق می‌ماند.

یعنی تا زکات فطر ادا نشود، روزه مورد قبول واقع نمی‌گردد. یعنی علامت

صحت روزه، به تو می‌آموزد که نسبت به فقراء بذل و بخشش داشته باشی، پس اگر بخشش نباشد، روزه‌ی درست و صحیح را نگرفته‌ای و در روزه‌ات، کاذب بوده‌ای، نه صادق. شگفت‌آور است، نظامی که محمد ﷺ مأمور اجرای آن گردید، که در بین عبادات و ثروت و اموال رابطه را برقرار ساخته است. اینجا است که ما فلسفه زندگی اجتماعی و همسانی محمدی ﷺ را، درک و فهم می‌کنیم. و در می‌یابیم که مسایل مالی او، چه نقشی، در رفع نیاز جامعه داشته است.^(۱)

زیبایی نظام را بنگر، که چگونه، مادیات را با روحانیات، و روحانیت را با مادیات متحول و هر دو را با هم در آمیخته است. تا از آنها، ربانیتی مرتفع و متعالی، و نفس

۱- و اگر ما بگویم هر فرد ایرانی ۳۰۰ تومان زکات فطرش باشد، با حسابی ساده و سر انگشتی ۶۰۰۰۰۰۰ نفر جمعیت کشور ایران زکات فطرشان بالغ بر ۱۸۰۰۶۰۰۰۰۰ تومان می‌شود* این مبلغ اگر از روی اصولی صحیح و برنامه‌ای دقیق گردآوری و انجام شود و به فقراء پرداخت گردد، قابل ارزش می‌باشد. این مبلغ فقط زکاتی است که در پایان روزه رمضان، قابل پیش‌بینی است.

(به علاوه اگر زکات شرعی متمولین براساس معیار شرعی دریافت و به مستحقین آن داده شود، عیناً قضیه گردش کاروان توزیع زکات، زمان عمر عدل (عمرین عبدالعزیز) خلیفه اموی، تکرار خواهد شد**). برآستی اگر این مسئله شرعی در کشور ما که خمس هم سهمی را بر آن می‌افزاید، اختیاری یا اجباری عملی شود، رفع نیاز غذایی بی‌نویان را نخواهد کرد؟

آنچه که مسلم است، اگر قاطبه‌ی مردم کشور ما و هر کشور اسلامی، چه کشاورزان و دامداران، و چه بازاری و تاجران، و همچنین کارمندان و مسئولین رده بالا، با توجه به فرمان خدا و رسول او ﷺ و دستورالعمل شریعت اسلام و علمای اعلام و راهنمایان دین مبین اسلام، در آمد و عواید سالیانه خود را محاسبه و سهم نیازمند (حق‌الله) را جدا و در اختیار، آنان بگذارند، در کجای مملکت نیازمندی خواهد ماند؟

البته هدف، نه این است که بی‌نویان در ردیف و سطح اغنیاء قرار خواهند گرفت. بلکه هدف آن است، که رفع نیاز اضطراری آنان خواهد شد به احتمال گدایان متکدیان، اگر به کلی در اجتماع باقی نمانند، اما به حداقل خواهند رسید آنچه که مسلم است، در مقررات و فرامین اسلامی، آنچنانکه انجام عبادت، صرفنظر از مسئله تعبّدش نیاز روحی انسان را بر طرف، و جنبه اخلاقی را تقویت می‌کند، ادای واجبات مالیش هم نیاز، محتاجان را، از میان بر می‌دارد. مترجم.

* مؤلف محترم کتاب، (قروش) و جمعیت مصر زمان خود را محاسبه کرده است. حقیر در ترجمه تومان و جمعیت کشور خود را بر شمرده‌ام

** در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، بر اثر عدالت و صداقت ایشان و مأمورین اجرا جامعه مسلمین بر خلاف زمان سایر خلفای اموی، بعدی پیشرفت مادی و معنوی داشته است، یک کاروان بزرگ چند صد شتری حمل زکات از شام به عربستان و از آنجا به مصر و شمال آفریقا حمل می‌شود. چون کسی به آن نیاز نداشته است، دست نخورده به شام بر می‌گردد. مترجم

راضی مطمئن بسازد. از روی سخاء محبت بخشش کند، و رغبتی را در آن بسوی خدا، ایجاد نماید.

این زکات برای چه کسانی است؟ برای فقرا و نیازمندان ناتوان. برای مردمانی که محتاج و نیازمند هستند.

چه تکالیفی جز این، که اغنیاء از روی میل و اطاعت اموال خود را به فقراء میدهند؟

پس از ادای زکات فطر، نماز عید، در صبح روز عید، بعد از اتمام روزه‌ی رمضان انجام می‌شود، که بزرگترین سنبل و مظاهر، جامعه‌گرای اقتصادی در نظام محمد ﷺ است

نظام و شریعت محمدی ﷺ، بر همه مسلمانان لازم می‌داند که برای ادای نماز عید، بیرون روند. در هر جا در فضاء نه در مساجد. چرا؟ تا اختلاط و ارائه عموم تحقق پیدا کند. امت خود را در معرض ارائه نشان دهد.

رسول خدا ﷺ برای نماز عید از شهر خارج می‌شد و به صحرا می‌رفت. و به یاران فرمان می‌داد برای نماز از شهر خارج شوند. و همچنین به زنان و پیر مردان و کودکان فرمان خروج را برای نماز می‌داد همگی برای ادای نماز عید، خارج و به صحرا می‌رفتند.

چرا و این چه بود؟

اقدام به آمیختن و اختلاط مردم و اقدام به انهدام و نابودی طبقات بود. زیرا از میان برداشتن و نابود کردن طبقات، به اسلوب ربانی، لطیف‌تر و قابل توجه‌تر است. همگی که خارج شوند. اشرافیت و تکبر و خودنمایی برای کسی باقی نمی‌ماند. همگی به سوی صحرا می‌شتابند و از اثرات تمدن و شهرنشینی‌های که به آن عادت کرده‌اند، بیرون می‌آیند و همسان می‌شوند. در این صورت است که رحمت خداوندی متوجه آنان می‌شود. چگونه مورد رحمت خدا قرار نمی‌گیرند، در حالی که شتابان و یکسان بسوی صحرا می‌روند و همدیگر را یاری می‌دهند و توانا ناتوان

را حمایت می‌کند و همگی یکصدا و هماهنگ فریاد بر می‌آورند: «الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله والله أكبر، الله أكبر، والله الحمد».

همگی شعار و شهادت می‌دهند، که خداوند از همه چیز و همه کس بزرگتر است و عزت و عظمت تنها و تنها برای او است و کسی نباید بر کسی دیگر عظمت نماید و خودنمایی کند. و اجتماع همسانی محمد ﷺ، در نماز عید اضحی (قوربان) وقتی مسلمانان از نماز بر می‌گردند و قوربانیهای خود را سر می‌برند و بین بی‌نویان، توزیع می‌کنند، گویاتر و پربهاتر و با ارزش‌تر، خود را نشان می‌دهد اموال از روی میل، از اغنیاء به فقراء تقدیم می‌گردد.

گرفتن اموال ملت از دشمنان به قدرت: محمد ﷺ، آنچنانکه بعضی از مسلمانان امروز می‌پندارند، درویش و بی‌نوا نبود - حاشا وکلا که اینچنین نبوده است -

نه هرگز. مردی نبود جامعه‌اش را در اوهام شعراء، یا رویاهای هنر پیشگان، یا آرزوهای فلاسفه و متفکرین قرار دهد. بلکه منادی حق بود و جامعه‌اش را بطور کلی بسوی برابر و تطبیق واقعی با آن حق، طبق شرایط وحی خود، راهنمایی می‌کرد. محمد ﷺ دنیا را به دین و دین را به دنیا می‌آراست و نزد او فصلی بین این دو مسئله وجود نداشت. دنیا مزرعه آخرت و آخرت هم ثمره دنیا بود. سیاست او برای اصلاح ارضی و مافیها، پیروی از وحی آسمانی بود. و مسئله مهمی از سیاستهای شگفت آور او را که بسیاری از مردم متوجه آن نمی‌شوند، برای شما بیان می‌نمائیم. این کار مهم در رابطه با غزوه بزرگ بدر، و آثار سیاسی دراز مدت، و اهداف مشارکت اجتماعی و جامعه گرایی عمیق و کامل آن بود.

غزوه بدر چگونه بود؟

حضرت رسول اکرم ﷺ شنید که ابوسفیان بن حرب، در رأس کاروان عظیم و بزرگی. که اموال و کالاهای تجارتی قریش را حمل می‌کند و همراه آن سی یا چهل مرد جنگی قریش وجود دارند، از جانب شام به سوی مکه در حرکت است.

مسلمانان را خواند و گفت: این کاروان قریش است و حامل اموال آنان می‌باشد به سوی آن بروید و به امید خداوند نابودشان کنید.^(۱)

مردم را که دعوت نمود، در نظر عده‌ای مسئله خفیف و سبک، و در دید عده‌ای دیگر سنگین و ثقیل بود. زیرا گمان نمی‌کردند که پیامبر ﷺ به جنگ اقدام کند. ابوسفیان در جستجو بود با و خبر رسید که محمد ﷺ یارانش را در کمین او و کاروانش گذارده است. او دست به احتیاط زد مردی را اجیر کرد و به مکه فرستاد، که به آنان خبر دهد که بیایند و مراقب اموالشان باشند، که محمد ﷺ و یارانش در سر راه ما کمین کرده‌اند قریش بیرون آمدند و کسی از اشراف تخلف نکرد و جا نماند.

حضرت محمد ﷺ و یارانش، که چند شبی از رمضان گذشته بود، از مدینه خارج شدند. خبر یافت که قریش در مسیر آنان مستقر شده‌اند تا کاروانشان را نجات دهند. پس محمد ﷺ در حالی که نقشه قریش تغییر یافت، و بعد از آنکه قافله آنان به سلامت در رفت، چه کار کرد؟ متوجه جنگ گردید؟ یا خیر؟

با مردم مشورت کرد و جریان قریش را به آنان خبر داد. مهاجر و انصار جنگ را پیشنهاد کردند. محمد ﷺ شادمان گردید و گفت: بروید و امیدوار باشید.

ابوسفیان مسیر کاروان را، به دورتر از راه معمولی تغییر داد و جهت ساحل را پیش گرفت و بدر را از جهت و سمت چپ جا گذاشت و در رفت، تا فرار کند. وقتی که دید کاروان را از افتادن به دست محمد ﷺ و یاران، نجات داده است، نزد قریش فرستاد و سفارش داد، شما برای نجات کاروان و مال التجاره و کاروانیان بیرون آمده‌اید، خداوند آنها را نجات داده، بر گردید.

ابوجهل گفت: والله بر نخواهیم گشت، تا اینکه وارد بدر شویم سه شبانه روز بمانیم جشن بگیریم، غذا و شراب را بخوریم و به رقص و موسیقی گوش فرا دهیم تا

۱- مؤلف به آن اشاره‌ای نکرده است. اما آنچه که مسلم است و تاریخ بیان می‌کند مشرکین قریش تصمیم گرفته بودند، که سرمایه و سود این کاروان تجارتی هزینه جنگی شود علیه پیامبر و مسلمانان.

مردمان عرب هم بدانند.

قریش رفتند و در جای بلندی، از دره فرود آمدند.

حضرت رسول اکرم ﷺ حرکت کرد و برای رسیدن به آب، از آنان سبقت گرفت و در کنار نزدیکترین آبی که در دره بود، فرود آمد.

یکی از یاران گفت: ای رسول خدا ﷺ اگر این محل جایی است و خداوند ترا در آن فرود آورده است، ما حق هیچگونه، تقدم و تأخیری از آن نداریم. یا اینکه انتخاب این جایگاه برای جنگ و خدعه و فریب دشمن است. در جواب فرمودند: «رای و جنگ و خدعه است».

مرد گفت: این جایگاه منزل مناسبی نیست. مردم را حرکت بده و در کنار نزدیکترین آب به مردم قریش فرود آیم و جز آن آب، همه‌ی چاهها را نابود کنیم. سپس روی آن حوضی بسازیم و پراز آب کنیم. بعد از آنکه جنگ را که شروع کردیم، ما آب نوشیدن داریم و آنان آبی که بنوشند در دسترس ندارند. رسول خدا ﷺ فرمودند: (رای و نظر خوبی را پیشنهاد کردی) فوری به اجرای پیشنهاد آن فرمان داد و فوراً هم اجرا گردید.

سپس جنگ شروع شد و پیروزی نصیب محمد ﷺ و یارانش گردید. بعد نوبت تقسیم غنائم رسید.

در تقسیم آن اختلاف ایجاد شد. یکی گفت: هر کسی، هر چه که بدست آورده است، برای خودش، آنهایی که جنگ میکردند با دشمنان و آنان را تعقیب می‌کردند. گفتند: اگر ما نبودیم شما چیزی بدست نمی‌آوردید. و کسانی که نگاهبان حضرت رسول ﷺ بودند گفتند به والله شما از ما مستحق‌تر نیستند.

سرانجام خداوند آن غنائم را از دست آنان گرفت و در اختیار رسول خدا ﷺ قرار داد. و او هم در بین آنان بطور مساوی غنائم را تقسیم کرد.

آن بود جنگ (بدر کبری) آن بود جنگی که خداوند، آن را ﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ

التَّقَى الْجَمْعَانِ ﴿۱﴾ روز جدا شدن حق از باطل روز برخورد (دو جمعیت) (۱)، ناامید و به راستی از لحاظ حقیقت و صداقت هم آنچنان بود، آن روز جدا شدن بود جدا شدن بین حق مستضعف و باطل خشمناک ستمکار. که حق عزت یافت و باطل خوار و ذلیل گردید.

آن بود اسلوب محمد ﷺ در دعوت به سوی حق، او برای احقاق حق و دفاع مسلحانه، که وقتی بر او تعدی شد، که بتواند از خود دفاع کند، دعوت می نمود. اما خصومت و جنگ را هیچوقت آغاز و شروع نمی کرد.

قریش، محمد ﷺ و یارانش را به ناحق، جز اینکه می گفتند، پروردگار ما (الله) است، از مکه اخراج و اموال و مایملک آنان را، بدون حق از روی ظلم و تعدی از دستشان گرفتند. با این وصف خود راهم مجهز می کردند که بمدینه یورش برند و آنان را نابود کنند.

پس برای محمد ﷺ الزامی بود که برخیزد و اموال قریش را از دستشان بگیرد و به کسانی که مورد غارت و ستم آنان واقع شده اند برگرداند.

محمد ﷺ بدینوسیله به امت فهماند و آموخت که نباید آرام بنشینند، باید فداکاری نمایند، تا اموالشان را از ستمکارانی که از دست آنان بزور گرفتند، در آورند. محمد ﷺ سیاست و تدبیر را بعنوان درسی، در سیاست و تدبیر حکیمانه می آموخت. سپس آن درس را هم بعنوان پیروزی ستمدیدگان بر ستمکاران، و کوبیدن و خورد کردن تکبر باطل، می آموخت و این همان حق دفاع مسلحانه است. و اقدام بزرگ منشاء و خردمندانه‌ی محمد ﷺ به پیشنهاد یکی از یارانش، که در کنار نزدیکترین آب به دشمن در بدر فرود آیند، باری دیگر تجلی یافت و همچنین به تقسیم تساوی غنایم بین افراد، بدون توجه به نقش آنان در آن جنگ. آن است کمال اندیشه و نیک اندیشی. اما جا، جای تفصیل و بیان نیست.

باطل گرد می آید تا حق را پریشان کند: قریش با حبشیهایش و کسانی که در

فرمانبرداری او بودند. از جمله، قبایل کنانه و اهل تهامه، برای جنگ با محمد ﷺ گرد آمدند و از شهر خارج شدند، زنان را به لحاظ در خواست و التماس کبر و خشم، تا اینکه فرار نکنند، با خود هم بردند. سپاه باطل روی آورد و در مقابل مدینه فرود آمد

محمد ﷺ در آن وقت تنگ، که مستأصل شدن او و یارانش نزدیک بود به چه اقدامی دست زد؟

مردم را فوری دعوت کرد و جلسه‌ای را تشکیل داد و گفت: «اگر رأیتان بر این است، در شهر بمانید، رهایشان کنید، هر جاکه فرود می‌آیند. و اگر ماندگار شدند بدترین جا ماندگار می‌شوند.

یعنی برایشان شرو بدیمن خواهد بود.

و اگر وارد شدند و به ما یورش آوردند در داخل شهر، با آنها می‌جنگیم.» در این حالت اختلاف رای ایجاد می‌گردد و شدت می‌یابد و با رأی و نظر حضرت محمد ﷺ در طول جلسه مخالفت می‌شود.

آنهايي که از کارشان معلوم بود، برخورد با مردم را دوست دارند، از مخالفت با رای رسول خدا ﷺ کوتاه نیامدند. تا اینکه محمد ﷺ وارد منزل شد و زره جنگی را پوشید. وقتی که بیرون آمد، گفتند، ای رسول خدا ﷺ این را نمی‌پسندیم زیرا به نفع ما نیست اگر می‌خواهی بنشین. درود خدا بر تو باد.

محمد ﷺ گفت الزامی نیست برای پیامبری که بخاطر امتش لباس رزم را میپوشد، تا بجنگد آن را بیرون آورد.

سرانجام پیامبر ﷺ با یکهزار نفر از یارانش از شهر خارج گردید. وقتی به مابین مدینه واحد رسیدند عبدالله بن ابی بن سلول (منافق معروف مدینه) با سیصد و چند نفر دیگر، پیامبر را ترک کرد و برگشتند و گفت، ای مردم. بخاطر چه برای چه ما خود را به کشت دهیم؟

حضرت محمد ﷺ خود و لشکریانش تا ظهر فرا رسید در احد فرود آمد و با

هفتصد نفر برای جنگ آماده شد.

(و به فرمانده تیراندازان، عبدالله بن جبیر، با پنجاه نفر تیرانداز، فرمان داد، بوسیله تیراندازی هجوم سواره نظام را از ما دفع کنید در صورتی که از پشت سر هجوم آوردند. در هر شرایط جنگ به نفع ما یا ضرر ما تمام شود، در جای خودتان بمانید و حرکت نکنید و ما به طرف شما نمی‌آئیم.

قریش هم که سه هزار نفر بودند، آماده جنگ شدند. جنگ احد بین هفتصد نفر در برابر سه هزار نفر کافر شروع شد. با وجود عدم ثبات دو لشکر از لحاظ تعداد، هفتصد نفر در برابر سه هزار نفر، خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان نمود و وعده خود را در مورد آنان به تحقق رساند دشمنان را بضرب شمشیر، از پای در آوردند و از جای خود راندند شکی در شکست و هزیمت دشمن نماند.

تیراندازان وقتی که متوجه شدند: که دشمن پراکنده و منهدم شده است و مسلمانان بجمع آوری غنایم روی آوردند، سنگرهای خود را ترک و پشت سر مسلمانان را خالی نمودند ناگهان سواره نظام دشمن، از پشت حمله آورد و داخل جنگ شد. صدایی به گوش خورد. که محمد ﷺ کشته شد. مسلمانان برگشتند. و بین آنان و قریش جنگ سخت در گرفت.

مسلمانان پراکنده شدند و دشمن به آنان حمله ور شد. روز، روز آزمایش و امتحان بود.

دشمن به پیامبر ﷺ رسیدند و او را زیر سنگ گرفتند تا سنگی به یکطرف صورتش خورد و صورتش را شکافت و دندان ثناییش را شکست و لب مبارکش هم زخم برداشت و خون روی صورتش جاری گردید. خون صورتش را پاک می‌کرد و می‌گفت: «چگونه رستگار می‌شوند مردمی که صورت پیامبرشان رنگین شود، در حالی او آنان را به سوی پروردگار دعوت می‌کند»

زنی که از محمد «دفاع می‌کند: امّ عماره (نسیبه) گفت: اول ظهر با مشکی پر از آب حرکت کردم و اعمال و کاری که مردم (مسلمانان و کافران) سرگرمش بودند،

می‌نگریستم. به رسول خدا ﷺ رسیدم. او با یارانش بود و پیروزی از آن ایشان بود وقتی که مسلمانان منهدم شدند، خود را به رسول الله ﷺ رساندم. جنگ را شروع کردم، و با شمشیر از او دفاع نمودم و به کمان تیراندازی کردم. تا اینکه تیری آمد و مرا مجروح کرد.

وقتی که مردم رسول خدا را جا گذاشتند، مردی آمد و گفت: مرا نزد محمد راهنمایی کن. اگر او نجات یابد من نجات نمی‌یابم.

با و اعتراض کردم. من و مصعب بن عمیر و افرادی که با پیامبر بودند، سر راه را گرفتیم. ضربه‌ای را بر من وارد کرد. بر دوشم جراحات عمیقی ایجاد شده بود. چند ضربه‌ای را بر او وارد کردم. و اما دشمن خدا دوزره داشت، ضربت بر او کارگر نشد.

او زنی بود در جامعه محمد ﷺ، با قدرتی کوبنده می‌جنگد در سخت‌ترین موقعیت و شدیدترین خطر، جنگ را ادامه می‌دهد. پس چه وقت این خورده‌بینان، که چیزی را درک نمی‌کنند، آن را می‌فهمند؟ جایگاه و موقعیت زنان در جنگ احد، بالاتر و جاودانه‌تر، از آن، بتعداد فراوان می‌توان، به شما شناسانده شود.

پیامبر ﷺ از محلی که زنی از قبیله بنی دینار آنجا بوده و شوهر و برادر و پدرش را، در جنگ احد از دست داده بوده است می‌گذرد و در حالی خبر آن مصیبت بزرگ را به او می‌دادند، از سلامتی حضرت رسول اکرم ﷺ پرسید: گفتند: حمد خدا سلامت است گفت او را به من نشان دهید، تا یقین حاصل شود. به اشاره او را به او نشان دادند. وقتی که او را دیده گفت همه مصیبت‌ها، پس از سلامتی تو کوچک است. این چیست؟

این چه نقشی است از نقش زن؟ زنی شوهر، پدر برادرش در جنگ احد، کشته می‌شوند، از همه مسایل می‌گذرد و از سلامتی راهبر می‌پرسد. که آیا سلامت و در قید حیات است؟... این چه فداکاری و چه محبتی است؟

باید کل عالم سر را به خاطر عزم و عظمت این زن بجنبانند و زنان ما را بشناسند شرق و غرب زمان ما باید بنگرند، آیا نظام کمونیستی، یا سرمایه‌داری، چنین چیزی را بخود دیده است؟

این جنگ احد بود. آیا در آن درخششی از جامعه‌گرایی محمد ﷺ به چشم نمی‌خورد؟

بلی. در آن به تعداد فراوان این مسایل مشاهده می‌شود. از جمله:

رئیس دولت بدون مشورت با امت، اقدام به جنگ نمی‌کند و برخلاف نظر خود که می‌خواست در مدینه بماند، وقتی که رای بر جنگ قرار گرفت، بنابر رای و نظر مردم برای دست زدن به جنگ، از شهر خارج گردید.

وقتی که یکسوم از نیروهای او (به فرماندهی عبدالله ابی) او را ترک کردند، متزلزل نشد و عزم خود را به جنگ جزم ترکرد.

نقشه‌ی مهم و محکمی که پیروزی را تأمین کند، مطرح و تصویب نمود و عملاً پیروز هم شدند. وقتی تیراندازان، برخلاف فرمان پیامبر ﷺ، سنگ‌های خود را رها و به جمع‌آوری غنایم مشغول شدند، دشمن هجوم آورد و پیروزی، جای خود را به شکست داد.

حبّ جمع‌آوری مال، رأس کل مصایب است. جامعه و افراد را متزلزل و از بالا به پائین فرود می‌آورد. حق باید بالاتر از امیال و آرزوها باشد. در صورتی که آنان صبر و تحمل را از خود نشان می‌دادند و به جمع‌آوری اموال حرص نمی‌ورزیدند، اولاً پیروزی را به اتمام می‌رسانیدند و غنایم را برای مرحله بعد، در نظر می‌گرفتند.

زنان نظام جامعه‌گرایی محمد ﷺ با مردان در میدان معرکه وارد جنگ می‌شدند و آنچنان که بی‌فهمان می‌پندارند، هیچوقت، از آن تخلف و تأخیر نمی‌کردند. جانبازان آنها، بالاتر از اوهام و گمان مردم، در قله فداکاری قرار داشتند. و همچنین جانبازی و فداکاری را در هر شرایط، مادام که در راه حق و پیروزی حق بوده باشد، کوچک می‌دانستند. و آن صورتی از صور جامعه‌ی محمدی ﷺ بود.

جامعه‌ای که تمام قدرت خود را، در هر شرایطی و با وجود هر دشمن مقتدری، برای حفظ و نگاهداری مقدّسات خود به کار می‌گرفت. هفتصد نفر در برابر سه هزار نفر، و سرانجام پیروز هم می‌شدند. سپس به سبب حب جمع‌آوری اموال منهزم می‌شوند.

در این مسئله درس و پند می‌گیریم که مال اگر چه پایه و اساس زندگی دنیایی است نباید مانع و پوشش عبادت و اطاعت خداوند باشد. جمع‌اموال مادام به تَمَرّد از فرمان خدا و رسول او منجر شود، شرّ است و برکت ندارد و به ذلّت و خواری جامعه و افراد آن منتهی می‌شود.

آنچه مسلم بود مسلمانان به سبب مخالفت فرمان رسول خدا ﷺ تلخی شکست را چشیدند... و بطور قطع و حتم جامعه اسلامی، تلخی ذلّت و خواری را به سبب نافرمانی از فرمان خدا و رسول او هم خواهد چشید. ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^(۱) قانون خدا هرگز تغییر و تبدیل ندارد

لذا بر دولت وقت الزامی است، که کسب مال را از راه حرام مانع شود، تا مقدّسات کشور را حفظ نماید. و دنیای جدید که ادعای آزادی رأی و نظر را در سر می‌پروراند، گمان نمی‌کنم، برتر از آن آزادی باشد، که در جنگ احد به آن دست یافتند.

رسول خدا، با وصف اینکه رای خودش رأی عبدالله ابی، و رای کسانی که در جنگ «بدر» حضور داشتند بر آن بود، که برای جنگ، از شهر خارج نشوند، اما رای مخالفین را، که مایل به جنگ در خارج از شهر بودند، پذیرفت و برای جنگ به احد رفت

سپس وقتی که به مدینه برگشت، نشنیدیم، آنها را که موافق این رای بودند، مورد مواخذه قرار دهد. و بال آن را به گردن آنها نینداخت و آنان را مسئول شکست ندانست. و موضع‌گیریش، در مورد آنانی که جنگ را ترک و پیامبر را ﷺ جا

گذاشتند، همان بود. و در مورد تیراندازانی که سنگرهای خود را ترک، و عامل هزیمت مسلمانان شدند، همین موضع را داشت.

عفو عمومی، بخشش تمام و کمال و رحمت و محبتی شامل بر عموم چه نیکوکار و چه بدکار. آن محمد ﷺ، و آن عفو، و آن نیکوکاری او.

اگر این واقعه در یکی از دول معاصر اتفاق می افتاد، دنیا زیرورو می شد. دادگاه‌هایی تشکیل می گردید و حکمهایی در مورد، مخالفین صادر می شد.

اما محمد ﷺ اینچنین نبود. چون جامعه‌اش براساس محبت و بخشش، و راهنمایی و مساعدت به کجروان، که اصلاح شوند و راه راست را پیش گیرند، تشکیل شده بود.

تلاش برای کشتن محمد (ص): حضرت محمد ﷺ به میان قبیله بنی نضیر (یهود) رفت تا در مورد دیه دو قتل از قبیله بنی عامر، آنان را یاری دهد. وقتی که به آنجا رسید، گفتند بلی یا ابالقاسم، در مورد آنچه که تو می خواهی و دوست می داری، در خدمت هستیم.

رسول اکرم ﷺ در کنار دیوار خانه‌ای از خانه‌های آنان تکیه زده و سرپا ایستاده بود. بعضی از یهودیها با بعضی دیگر، خلوت کردند و گفتند.

براستی شما در مورد این مرد، فرصت بهتر از این را نمی یابید

مردی بالای بام خانه برود و سنگی را بر سر او فرود آورد و ما را، شادمان کند. عمرو پسر جحاش، برای این مهم نامزد شد و بالای بام رفت تا سنگ را بیندازد. و محمد ﷺ که از طریق وحی خبردار گردید، برخاست و با یارانش به مدینه بازگشت. بعد فرمان داد برای جنگ با یهود آماده شوند. فوری حرکت کردند و آنان را در محاصره گرفتند.

خداوند بزرگ در دل آنان، رعب و وحشت را برقرار کرد. و از محمد ﷺ درخواست نمودند که از خون آنان کوتاه بیاید، حاضرند که جلای وطن کنند و هرچه از اموال که قابل حمل باشد، جز اسلحه با خود ببرند. پیشنهاد خود را عملی

نمودند. اموال منقول را با خود بردند و تمام اموال غیر قابل حمل را برای مسلمانان بجای گذاشتند. حضرت رسول اکرم ﷺ آن را بین مهاجرین تقسیم نمود. و سوره حشر به طور کلی در این مورد نازل گردید.

منع دست به دست شدن ثروت بین اغنیاء: اموال و ثروت بنی نضیر، مسئله‌ای شگفت‌انگیز و مهم، در نظام اجتماعی محمد ﷺ به حساب می‌آید و بسیار معتبر شمرده می‌شود.

پیامبر ﷺ در تقسیم آن، برنامه‌ای را اجرا نمود که برای ما قابل تأمل و تدبّر می‌باشد. جامعه او اغلب از مهاجرین و کسانی که به مدینه آمده بودند و چیزی را، در اختیار نداشتند، و قوم انصار، که مالک اموال خود بودند و مهاجرین را یاری می‌دادند، تشکیل شده و تشکل یافته بود. وقتی که دولت بر اموال بنی نضیر دست یافت. حضرت محمد ﷺ آن را در اختیار مهاجرین گذارد و چیزی را به انصار نداد. این اسلوب و قانون محمد ﷺ، راهنمایی‌هایی را می‌کند.

راهنمایی می‌کند، که بر دولت لازم است، ثروت را آنچنان در بین افراد تقسیم کند، که مصلحت افراد در آن رعایت شود. بطور غالب مصلحت تمام در نظر گرفته شود.

این بخشش بزرگی بود در دولت که می‌توان در مورد مهاجرین که چیزی را در بساط نداشتند مثال زد. در این صورت سهم انصار کما هو در اموال و ثروت خودشان بود.

مصلحت عمومی آن بود، که این درآمد جدید فقط بین مهاجرین، نه انصار، تقسیم شود. و این چنین قانون و تشریع آن با واقع و نفس‌الامری منطبق و برابر، و هدف از آن تحقق عدالت در توزیع و همسانی و برابری سهم، در سرمایه می‌باشد، جامعه عمل به خود گرفت.

آیا در این مسئله انصار خشمگین شدند، یا حسودان، حسادتی از خود نشان دادند؟ نه هرگز. چگونه خشمگین می‌شوند. آن کسانی که، وقتی خداوند غنیمتی را

نصیب آنان کند، دیگران را بر خود، برتری می‌دهند و مقدم‌تر می‌دانند.

به قرآن بنگر که آن در سوره حشر، که در مورد واقعه‌ی بنی‌نضیر وارد شده است تثبیت می‌شود. و فلسفه اسلام را در مورد توزیع سرمایه، جاودان می‌گرداند و می‌گوید: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنْ لَا يَكُونُ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا أَتَكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالُهُمْ يُنْتَعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّارِقُونَ. وَالَّذِينَ تَبَوَّءَ الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً فِيمَا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^(۱) چیزهایی که خداوند بزرگ، از مال مردمان روستا بعنوان غنیمت، در اختیار پیامبر گذاشت، متعلق به خدا و رسول او و خویشاوندان او، و مستمندان و مسافرانی که در راه مانده‌اند، می‌باشد، برای اینکه اموال و ثروت در بین ثروتمندان دست بدست نشود، (و بینوایان از آن محروم باشند) چیزهایی که پیامبر ﷺ برای شما آورده است (احکام الهی) محکم بگیرد و از چیزی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید و از عقاب خداوند بزرگ بترسید.

غنایم برای مهاجران فقیری است که از خانه و کاشانه خود، اخراج و رانده شده‌اند، آن کسانی که رحمت خدا و خوشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیامبرش را یاری می‌دهند، آنان راست‌گویان هستند.

و آنهایی که قبل از آمدن مهاجران، خانه و ایمان را آماده کردند، کسانی که به سوی آنان مهاجرت کردند، دوست می‌دارند و در دل، به آنچه که، به مهاجرین داده

شده است، احساس نیاز نمی‌کنند و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند، کسانی که نفس خود را، از بخل و حسد مصون داشتند حتماً رستگارند.

و کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا ما را و برادران ما را، که در ایمان آوردن، بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز، و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای نده، پروردگارا، تو دارای رأفت و رحمت فراوان هستی. ای کاش کسانی که نمی‌دانند، از این آیات فلسفه نظام اجتماعی و اقتصادی محمد ﷺ را می‌دانستند.

اولین قانون آن نظام، آن بود: (برای اینکه اموال و ثروت در بین اغنیاء دست بدست نشود) ثروت باید در بین نادران و نیازمندان، توزیع گردد تا آن ثروت فقط و فقط در اختیار بی‌نیازان و دارایان، در گردش نباشد و دست نیازمندان به آن نرسد. زیرا جامعه‌های سرمایه‌داری، یکی از امتیازات سوء آنها، این است که ثروتمندان بر ثرویشان، و نیازمندان بر نیازشان افزوده می‌شود.

این ازدیاد غنا و فقر، در این جمهوریه‌ها، نمونه روشن و بزرگش، خودنمایی می‌کند طبقه‌ی اغنیاء فقط با خود سروکار دارند، و بر ثروت و غناشان می‌افزایند و فقرا هم با خودشان سروکار دارند و بر فقرشان می‌افزایند.

اما اسلام غیر از آن است. بر دولت اجبار می‌کند که ثروت را بین کسانی که چیزی ندارند، توزیع نماید، تا توازن و تعادل بین طبقات ایجاد گردد، در این صورت، نه غنای فاحش، و نه فقر خوار و مذل، بچشم می‌خورد.

کسانی که این را درک و فهم نمی‌کنند، مردمانی هستند که از اسلام چیزی را نمی‌دانند. دولتها می‌توانند در سوسیالیست جدید خود از راهنمایی این عبارت: (برای اینکه سرمایه در بین اغنیاء دست بدست نشود) سرنوشت بگیرند.

مفهوم این عبارت نوری را در سیمای زمان، پرتو انداز می‌کند که نیازی به تفسیر و بیان ندارد. و به سیاست‌کشورداری، راهنمایی می‌آید، جامعه را به بهترین راه

توزیع منابع ثروت و سرمایه سوق می‌دهد.

هرچیز به عدم حصر گردش اموال بین اغنیاء، بدون دیگران منتهی می‌شود، آن راه راست و مستقیمی است که اسلام مقرر نموده است. چه در مورد همسانی سهام، و چه در مورد را امحاء طبقات، چه اعاده توزیع ثروت، و چه در مورد تحقق عدالت اجتماعی و چه هر آنچه که تو بخواهی... و اما راهنمایی و توجیه پروردگار به لحاظ شمول و کمال و جلال و جمالش، عنوانی بر سرنوشت بشریت خواهد گردید. و شاید، آمدن ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذْهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ به دنبال و تعقیب، این عبارت: (تا ثروت بین بی‌نیازان شما دست بدست نشود)، بر وجوب پیروی از آن، و خواستن راهنمایی، از این توجیه، در سیاست دولت به نام قدرت دلالت کند، تا اینکه طبقات از هم وا نشود و پراکنده گردد. و به ظالم و مظلوم و خورنده و خورده شده تغییر و تحوّل پیدا نماید.

و چیزی وجود ندارد مانند ستم، ملت‌ها را نا پایدار کند و براند. و براستی ستم‌ترین ستم، این است که، گروه کمی، روزی همه ملّتی را بخورند.

بر دولت لازم است، قوانین و لوایحی را وضع و تصویب کند، آن را عملاً و تطبیقاً بمرحله تحقق برساند. چون هر عصر و زمانی، اسلوبی، و هر اجتماعی شرایطی دارد.

نابودی محمد (ص) لازم است: سپس غزوه خندق در ماه شوال سال پنجم از هجرت اتفاق افتاد. قصّه آن چنین است: چند نفری از یهود، نزد قریشیان رفتند و آنان را برای جنگ، با پیامبر ﷺ دعوت نمودند و وعده‌ی مساعدت و یاری را، تا نابود شدن محمد ﷺ به آنان دادند.

مکّیها به آنان گفتند: شما اهل کتاب هستید، و به آنچه که ما و محمد ﷺ بر سر آن اختلاف داریم، آگاه می‌باشید، آیا دین ما بهتر است یا دین محمد ﷺ.

در جواب گفتند: دین شما بهتر از دین اوست، و شما بحقّ اولی‌تر هستید. وقتی که این را به قریش گفتند: شادمان شدند و برای جنگ با محمد ﷺ جدی‌تر گردیدند.

و برای جنگ خود را جمع و آماده کردند.

سپس آن یهودیان نزد قبیله غطفان هم رفتند و آنان را هم به جنگ حضرت محمد ﷺ دعوت نمودند و وعده‌ی همکاری را به آنان هم دادند، و گفتند قریش هم در این جنگ شرکت دارند و آماده شده‌اند.

بعد قریش به فرماندهی ابرسفیان پسر حرب و غطفان به راهبری عیینه پسر حصن، به سمت مدینه حرکت نمودند.

وقتی که پیغمبر ﷺ این خبر را شنید، که آماده جنگ، علیه او شده‌اند، در اطراف مدینه خندق زد.

در کندن خندق، حضرت رسول اکرم ﷺ برای ترغیب مردم، در اجر و پاداش، خود بکار مشغول گردید. و مسلمانان با او هم، دست به کار شدند و در آن پایداری و استمرار داشتند. وقتی که از کندن خندق فراغت حاصل کردند و آن را به اتمام رساندند، قریش خود با ده هزار نفر از غلامان، و من تبعشان، از قبیله بنی کنانه و مردمان تهامه، و غطفان با تابعینشان، از مردمان نجد، در «احد» فرود آمدند. و پیامبر با سه هزار نفر از مسلمانان هم حرکت کردند و پیش قراولان‌شان، تا «سلم» رسیدند و در آنجا آوردو زدند. و خندق در بین آنان و دشمن بود.

مکر و غدر یهود: کعب بن اسد، که با پیامبر ﷺ به نیابت از طرف قوم و قبیله خود پیمان بست و تنفیذ نمود، آن را نقض کرد.

وقتی که خبر به حضرت رسول اکرم ﷺ و مسلمانان رسید حضرتش چند نفر از یاران خود را اعزام کرد، تا حقیقت قضیه را بررسی نمایند.

آنان وقتی جستجو نمودند. این قبیله یهود را برتر و پلیدتر، از آنچه که به رسول خدا ﷺ رسیده بود، شنیدند و یافتند و دیدند. گفتند: رسول الله ﷺ کیست؟ بین ما و محمد ﷺ هیچگونه عهد و پیمانی وجود ندارد.

در این وقت بود بلا و آزمایش سنگین ترشد. ترس شدت یافت. دشمن از بالا و پایین به آنان هجوم آورده بود. تا جایی مسلمانان در شک و گمان شکست قرار گرفتند.

پیامبر ﷺ ایستاد. و آنان هم در نزدیک شهر ایستادند. در بین آنان جنگی جز

انداختن تیر و محاصره، پیش نیامد. خداوند باد سخت و شدیدی را بر آنان فرستاد و در شبهای زمستان شدت سرما برای آنان زور آورد. دیکهای پختن غذاهایشان بر اثر بی آتشی سرد و چادرهایشان بر اثر شدت باد، زیر و رو گردید.

وقتی که ابوسفیان این وضعیت را دید: گفت: ای مردم قریش سوگند بخدا، در اینجا نمی‌توانید شب را به روز آورید و بمانید. اسب و شتر همه از بین رفتند. بروید و من هم می‌روم و همگی حرکت کردند و مدینه را ترک نمودند. بحران شدیدی بود، که در مورد این دعوت جدید اتفاق افتاد

همگی کار می‌کردند: این جنگ خندق یا احزاب بود. مجموعه‌ای اتفاقات متضادی را برای محمد ﷺ پیش آوردند. تا او را مستأصل کنند و از او و نظامش، راحت و آرامش یابند.

روش محمد ﷺ، در رویا رویی این بحران چگونه بود؟ فرمان داد، اگر دشمن جنگید، با او بجنگند و مدینه را بوسیله کندن خندق در اطراف آن بصورت قلعه‌ای مستحکم در آورند. سپس در پشت خندق اوردو زدند و در انتظار حمله دشمن ماندند.

سپس یهود، از پشت، بر امت و ملت مسلمان خنجر زدند به این گمان که فرصت برای نجات از محمد ﷺ و نظام جدیدش نزدیک شده است.

بعد عوامل و حوادث طبیعی، زندگی را بر نیروی مهاجم، تنگ و غیر ممکن گردانید و ناچار برگشتند.

در این موضع‌گیرها، آثار و نشانه‌های جامعه‌گرایی اسلامی کدام است؟
اول: محمد ﷺ در رأس جمع امت از شهر خارج شد، برای اینکه از دعوت و شرف خود دفاع کند. نگفت شما بروید و بجنگید و من اینجا در انتظار نتیجه‌ی جنگ می‌مانم.

۲- خود کلنگی را برداشت و با یارانش، شروع به حفر خندق کرد و مثل آنان سنگ و خاک را، به بیرون خندق حمل می‌کرد.

در این کار مانند، رؤسای دول و فرماندهان سپاه از خود هیچگونه تکبر و خود بزرگ

بینی رانشان نداد. بلکه زمین را می‌کند، خاک و سنگ را بر می‌داشت، گرد و خاک روی سینه و بازوهایش را پوشانده بود آن مردم وقتی که محمد ﷺ را دیدند که خود مشغول کار می‌باشد، همگی شروع بکار کردند. آنچنان بود محمد ﷺ کارش منطبق با گفتارش بود و خود نمونه‌ی معتقدات خود بود. و بدینوسیله محمد ﷺ در جامعه‌اش، بزرگترین قواعد و قوانین را مقرر نمود که کار کردن حق عموم است. و کارها بطور کلی دارای ارزش یکسان است و فرقی بین رئیس دولت و کوچکترین افراد ملت، در کاری که به آن اقدام می‌کنند وجود ندارد.

و من دوست می‌دارم با نظم جدید این مردم مانند نظم محمد ﷺ رو در رو شوم و به آنان بگویم: آیا در میان شما ملل مختلف دنیا، رئیس دولتی وجود دارد، با کارگران معدن زغال سنگ دست به کار زند و فقط برای یکبار هم زغال را روی دوشش بجای دیگر حمل کند؟

نه هرگز. پیدا نخواهد شد. حتی در دول کمونیستی که دولت کارگری را تأسیس نموده‌اند، وقتی که یکی از آنها، قدرت مقام، او را بالا برد، بین او و آن کارگران ناچیز، فاصله پیدا می‌شود. آنچنانکه مقامش را عالی می‌نامند، خود را هم عالی می‌دانند. اما مقامی که محمد ﷺ به آن رسید، مقامی بود که کسی توانایی آن را ندارد و نمی‌تواند آنچنان رهبری کند، که او توانایی آن را داشت

محمد ﷺ به هر کاری که از لحاظ فطرت قابل پذیرش بود، و در آن عیب و نقصی را نمی‌دید مستقیماً اقدام می‌کرد و آن کار را انجام می‌داد.

اما آنهایی که به نظام جدیدشان می‌بالند و در مورد آن داد سخن می‌دهند بشدت باد را به غیب می‌زنند و خود را بزرگ و برتر می‌دانند، اگر چه ظاهر سازی و تشریفاتی هم باشد

در اینجا است که محمد ﷺ بر دیگران امتیاز می‌یابد

۳- جامعه محمد ﷺ جامعه‌ای مرفعی و پیشرفته می‌باشد، جدیدترین اسلوب زندگی را بکار می‌گیرد، و جامعه‌ای را که و جامد و مرتجع نیست.

به کندن خندق فرمان می‌دهد که جزو اسلوب روش عرب برای جنگ نبوده

و سابقه‌ای در میان آنان نداشته است و او بسرعت به تنفیذ این فکر اقدام می‌کند و این خود ترقی و تجدد و پیشرفت است، آن هم، با ارزش‌ترین صورتش.

از هر نوع پیشرفتی در دنیا، و از هر افکار درست دیگران، بهره‌وری می‌کرد، چه جزو پیروان عقایدش بوده باشند یا نبوده باشند

این مورد و موارد دیگر مشابه، ادعای آنهایی که می‌گویند این شریعت در حال جمود و رکود است، مردود می‌نماید. آنهایی که مانند سنگ در سر راه افتاده‌اند تحرک ندارند و دیگران را هم به تحرک دعوت نمی‌کنند.

اسلام در این مورد قانون و شریعت پر ارزش را وضع کرده است. برای انسان مقرر کرده است، که زندگی کند، تحرک داشته باشد و خطایی از او سر نزنند. مقرر کرده است که در انجام کارهای نیک از هم پیشی بگیرند و مقرر کرده است که مجتهد در اجتهادش اگر، به حق برسد. دارای دو اجر، و اگر اشتباه کرده باشد یک اجر نصیبش می‌شود. (۱)

همه اینها دعوت به کار و عمل و جوابگویی با دنیا، دعوت به ابتکار و اختراع و اکتشاف است.

و این سرشت هر زنده‌ای و هرامت و ملت زنده‌ای است. اسلام هم دینی زنده و هم دین زندگی است. بلکه دینی است، احیاکننده‌ی کسانی که پایه‌های زندگی را گم کرده‌اند. آن محمد ﷺ است. آیا آنهایی که نمی‌دانند، وقت دارند، از کارهای او چیزی یاد بگیرند؟

۴- از درخشش جامعه‌گرایی اسلامی، در این غزوه، همان برجستگیهای سیاست محمد ﷺ بود. و آن برجستگیها، چگونه و کدامها بودند؟

اجرای حکم بر خیانتکاران: یهود پیمانشان را نقض کردند و قبيله‌های قریش و غطفان را وادار به حمله علیه مسلمانان نمودند. یعنی آنان به نقض معاهده بین خود و پیامبر ﷺ اکتفاء نکردند، بلکه مردمان دیگر را برضد او شورانیدند. دشمنان

۱- معنی و مفهوم لغوی مجتهد، منظور می‌باشد، یعنی: در هر کار درستی، به تفکر و تدبیر و نتیجه‌گیری بپردازند. نه معنی فقهی آن. که از روی منابع، مسائل مورد نیاز جامعه را، اتخاذ و تدوین نماید. مترجم

به اعتماد و اطمینان معاهده با یهود برای نابودی محمد ﷺ هجوم آوردند.

آیا آنان از لحاظ غدر و خیانت در این حد متوقف شدند؟ نه هرگز. بلکه از پشت به محمد ﷺ خنجر زدند و در اثناء جنگ در مورد او دست به غدر و مکر زدند و نزدیک بود که به مصیبت بزرگی منجر گردد.

آیا محمد ﷺ می‌ایستد که خیانتکاران، می‌خواهند دعوت و یاران او را مستأصل کنند، می‌ایستد و مشاهده می‌کند؟ خیر.

بلکه او، آنچنانکه آنان می‌خواستند، او را نابود کنند، بر علیه آنان به پا خاست و فرمان انتقام را صادر و اجرا نمود. زیرا جزای بدی، بدی است

و اینچنین شد. به محض اینکه قریش و اتباع آنان، عقب نشینی و حرکت کردند محمد ﷺ فرمان حمله به بنی قریظه را صادر نمودند بیست و پنج روز آنان را در محاصره گرفتند. تا جایی که محاصره آنان را در تنگنا قرار داد، خداوند ترس و وحشت را در دل‌های آنان ایجاد نمود و حکم قطعی در مورد ایشان اجرا گردید.

محمد ﷺ پیامبر رحمت بود. بشدت سخت می‌گرفت، در صورتی که اجرای حق مستلزم سخت‌گیری و شدت بود. ترحم نشان می‌داد، در شرایطی که حق، مقتضای رحمت و مهربانی بود.

اوضاع و احوال چگونه شد. اگر نقشه‌ی یهود می‌گرفت و پیروز می‌شد و احزاب بر محمد ﷺ و یارانش چیره می‌شدند و آنان را بطور کلی مستأصل می‌کردند؟

(آیا آنان را از کوچک و بزرگ، زن و مرد دختر و پسر، از دم تیغ نمی‌گذراندند؟) آن بود بر جستگی سیاست و آن بود، رأی محکم در مورد آن مواضع ترسناک. از اینجا می‌دانیم و متوجه می‌شویم که خار نمودن و سبک کردن خیانتکار بر دولت الزامی است مثل خیانتکار در دولت مانند مثل میکروب در بدن است اگر رهایش گذاری، ترامی کشد و اگر آن را نابود کنی نجات می‌یابی.

خیانتکار اینچنین است. باید نابود گردد، وقتی مرتکب خیانت شدند و گناهشان آشکار گردید.

مسلم است هر کس مخالفت فرمان رسول خدا کند، همراه شده است. شدت

وسخت‌گیری‌هایی که از محمد ﷺ بعلت ارتکاب خلافی که می‌بینی، در قبال ضد آن نهایت درجه رحمت و مهربانی را از او می‌یابی. و آن یک سبب دارد که محمد ﷺ بخاطر خدا خشمگین می‌شود، نه بخاطر خود. وقتی که دشمنی و تجاوز بخاطر دعوت او بوده باشد بشدت خشمگین شده است. وقتی علیه خودش بوده باشد، عفو و بخشش داشته است.

این فصل را که صفات عالیّه محمد ﷺ را تأیید می‌کند بشنو.

زنی دسیسه‌سازی مسمومیت محمد را می‌کند: زینب دختر حرث زن یکنفر از یهود، گوسفند بریان شده‌ای را برای پیامبر و یاران در نظر گرفت و از حضرتش پرسید که کدام اعضای گوسفند را دوست میدارد؟ در جواب فرمودند دست آن را

زینب گوشت گوسفند را مسموم کرد و بر دست آن بیشتر سم ریخت. سپس نزد حضرت رسول ﷺ آورد حضرتش لقمه‌ای از آنرا در دهان گذاشت و جوید. اما آن را فرو نبرد و اعلام کرد. که مسموم شده است و از آن نخورید.

بشر بن بُرا، همراهش بود. او هم مانند رسول خدا ﷺ لقمه‌ای در دهان گذاشت و جوید و بلعاند

رسول خدا ﷺ پس از بیرون آوردن و پرت کردن لقمه گوشت فرمودند: این استخوان به من گفت که گوشت مسموم شده است. زن را خواستند و از او پرسیدند او هم اعتراف نمود. پیامبر گفت (هدف تو در این کار چه بود؟) گفت: از مردمان خودمان شنیدم که چیزهایی از نو پنهان نمی‌شود. گفتم دست به این کار می‌زنم اگر پادشاه باشد از دست او راحت می‌شویم و اگر پیامبر باشد، خبردار خواهد شد.

پیامبر ﷺ از او گذشت کرد و مورد بخشش قرار داد. اما بشر بر اثر آن مسمومیت جان خود را از دست داد

این چنین محمد ﷺ در نهایت درجه مهربانی و ترحم، دشمن خود را که اقدام به کشتن او و همراهانش کرده بود مورد بخشش قرار داد.

در قوانین وضعی چه کسانی به این درجه از عفو و بخشش می‌رسند.

عفو عمومی

روشن‌تر و آشکارتر از همه‌ی اینها، سرگذشت حضرت محمد ﷺ است، وقتی با لشکرگران، عازم فتح مکه گردید و فاتحانه و پیروزمندانه وارد آن شد. بر در خانه کعبه ایستاد و برای مردم سخنرانی کرد.

بعد از آنکه همه اعراب مکه به او نزدیک شدند، مبادی عالیّه خود را به آنان اعلام نمود و گفت: ای مردم قریش، خداوند نخوت جاهلیت را از وجود شما راند و دور کرد و افتخار و حشمت را، به آباء و اجداد، در قلب شما برداشت. مردم از آمدند و آدم هم از خاک است سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمودند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ ای مردم ما شما را از نر و ماده‌ای (مرد و زنی) آفریدیم و بصورت ملتها و قبیله‌ها قرارتان داده‌ایم تا همدیگر را بشناسید.^(۱)

سپس گفت: (ای مردمان قریش، اقدام و اعمال مرا در مورد خودتان چگونه می‌بینید گفتند رفتار و اعمال نیک. چون تو برادری بزرگوار هستی سپس فرمودند (بروید شما آزاد هستید)

اینجا باید در مورد محمد ﷺ ایستاد و تفکری طولانی را بکار برد و برای بشریت لازم است که مبادی عمومی زندگی را از او بیاموزد.

مردم از آمدند و آدم از خاک، مساواتی تام و تمام است، در تثبیت و تقدیر حق

حیات برای کل انسانها در گام و قدم مساوی با همه انسانها، چرا و بچه دلیل؟ به این دلیل:

مردم از آدم و آدم از خاک است. اصل یکی است، که همان خاک باشد. پس برتری و خود بزرگ بینی و امتیاز در چه است و در کجا است؟

باری دیگر، بر بشریت لازم است: وقتی محمد ﷺ سر سخت ترین دشمنان خود را که عذابش دادند، از شهر و دیار خود، اخراجش کردند، مورد تمسخر و استهزایش قرار دادند، از هیچ چیزی در مورد او کوتاه نیامدند، و سرانجام با او وارد جنگ شدند و یارانش را کشتند، و در حالی که او وقتی پیروز شد، در کمال مجد و عظمت و قدرت آنان را مورد عفو و بخشش قرار داد، تفکری طولانی تر را بکار ببرند او همان نبی و پیامبر خدا است.

اینجا امتیازات و خصوصیات نظام اجتماعی و جامعه گرایی اسلامی، محمد ﷺ می بینیم که بطور کامل و شامل در چهره نظامش می درخشد.

می بینیم نظام اجتماعی او به تساوی تمام و کمال در حقوق و واجبات فردی و اجتماعی، در بین مردم که عرب بر عجم هیچ برتری ندارد جز به تقوا، دعوت میکند.

هر هموطنی مانند سایر هموطنان، حقی برگردن دولت دارد، و برگردن او هم، مانند سایر هموطنان، دولت حقی دارد.

یا اگر حق آدمیت را می خواهی بدانی، حق او این است که انسان باشد، و آنچه که انسانیت مستلزم آن است. از جمله آزادی کرامت و بزرگواری و حق زندگی و حیات. و همچنین ملاحظه می کنیم روح نظام اجتماعی محمدی همان روح تسامح و دوست داشتن خیر و نیکی برای همه انسانها است.

وقتی که می بینیم که دشمنان را در کمال صفا و مهربانی و محبت مورد بخشش قرار می دهد، تسامح و خیر و نیک خواهی او را ملاحظه می نمایم
قلب بزرگ او حاوی حسد و کینه و غل و غش نمی باشد. خیر و نیکی را برای

همه می‌خواهد. وقتی که بر آنان چیره شود، مورد عفوشان قرار می‌دهد تا به آنان فرصت دهد که به سوی خدا برگردند و خطاهای خود را اصلاح کنند. اینچنین هم بود بعد از فتح مکه برای غزوه حنین همراه او از شهر خارج شده و به جهاد رفتند. **من رسول خدا هستم** : بعد از فتح مکه در سال هشتم هجری. رسول خدا ﷺ با دو هزار نفر از اهل مکه و ده هزار نفر از یاران خود که در فتح مکه شرکت داشتند جمعاً دوازده هزار نفر برای دیدار قبایل هوازن و ثقیف حرکت کردند.

جابر پسر عبدالله می‌گوید: وقتی که وارد دره‌ای از دره‌های تهامه شدیم و در عمق آن سرازیر گشتیم، و تاریکی صبح هنوز سفید و روشن نشده بود، مردمان و جنگجویان آن قبایل، قبل از ما وارد دره شده بودند و در راهها و مخفیگاهها و اطراف تنگه‌ها و تنگه‌های آن پنهان شده و کمین کرده و آماده جنگ شده بودند. سوگند بخدا در حالی که نفس زنان فرو می‌رفتیم لشکری عظیم تعجب ما را برانگیخت و بر ما به حمله سخت یکنفر، بشدت حمله ور گردیدند.

مردم متفرق شدند، شکست خوردند و برگشتند، کسی به کسی دیگر توجهی نمی‌کرد رسول خدا ﷺ در کنار راست ایستاد و گفت مردم کجا می‌روید؟ نزد من بیایید، من رسول خدا هستم، من محمد بن عبدالله هستم.

جابر گفت: چیزی نشد. شترها بعضی بر بعضی دیگری می‌افتادند و مردم پراکنده می‌شدند.

شماتت دشمنان نظام جدید : وقتی مردم منهزم شدند مردمان ستمکار شکست خورده مکه که همراه رسول الله ﷺ بودند و آن جریان را دیدند بعضی از آنان عداوت درونی خود را بر زبان آوردند، گفتار و سخنان شماتت‌آمیز را شروع نمودند ابوسفیان گفت: مگر دریا، جلو گریز و فرار آنها را بگیرد، جبله. پسر حنبل گفت: آیا امروز سحر و جادو باطل شد؟

پیروزی کوبنده : عباس، عموی پیامبر ﷺ می‌گوید: وقتی که رسول خدا ﷺ، متوجه حرکات مردم شد گفت: مردم کجا؟ اما آنان توجه به چیزی نداشتند، فقط فرار می‌کردند.

سپس رو به من کرد و گفت: یا عباس. فریاد بکش: ای گروه انصار، ای اصحاب (سمره). و من مردی تنومند و صدای رسا و بلندی داشتم، فریاد کشیدم. در جواب لبیک گفتند و رسول خدا ﷺ جواب آنان را شنید.

حدود یکصد نفر از یاران در اطراف او گرد آمدند؛ بعد مردم روی آوردند و دست به جنگ زدند و طرفین درگیر شدند خداوند مردمان مشرک حنین را منهزم نمود و شکست خوردند و رسول خود را بر آنان چیره نمود. و این آیه را در مورد غزوه حنین نازل کرد: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾ (۱) حقیقتاً خداوند، در سرزمینهای فراوانی، و در روز جنگ حنین، یاری شما را داد و پیروزتان کرد. اگر چه فراوانی تعداد و کثرت نفرات خودتان شما را به تعجب انداخته بود.

توزیع غنیمت در آن جنگ چگونه بود: حضرت رسول اکرم ﷺ به مؤلفه القلوبها اشراف قریش که هنوز اسلام در دل آنها رسوخ نیافته بود، بخشش فراوانی داد

به ابوسفیان بن حرب و پسرش معاویه و حکیم بن حزام و حرث بن حرث بن کلدۀ هر یک صد شتر داد و به قریش و سایر قبایل عرب غنیمت را اعطا نمود. ولی به انصار چیزی نداد

منقلب شدن انصار: وقتی که پیامبر ﷺ، آن غنیمت را به قریش و به سایر اعراب داد و برای انصار چیزی را در نظر نگرفت، آنان در دل خود چیزهایی را گفتند. حتی یکی از آنان گفت: پیامبر ﷺ مردمان و خویشان خود را یافت.

سعد بن عبادۀ به خدمت پیامبر رسید و گفت: یا رسول الله ﷺ این قبیله‌ی انصار در دل خود از تو نگرانند. چون در این غنیمت که بدست آمده است، بین بستگان قسمت کرده و به سایر قبایل عرب بخشش فراوانی را داده‌ای، ولی برای قوم انصار چیزی را منظور ننموده‌اند

پیامبر ﷺ گفتند: (پس تو ای سعد در این مورد چه فکر می‌کنی؟) در جواب گفت من هم از قوم انصارم و مانند آنان فکر میکنم بعد فرمودند مردمان انصار را در پای این حصار حاضر کن.

سعد رفت و مردم را حاضر کرد. وقتی که همگی گرد آمدند، حضرت رسول ﷺ نزد آنان آمد و گفت (ای مردم انصار شما را، در دل خودتان، بخاطر مال بی ارزش دنیایی، که به دیگران دادم، تانس گیرند و اسلام را بیاورند، از خودم نگران می‌یابم، به آنان مال دنیا دادم و شما را به اسلامتان وا گذاشتم.

سوگند بخدا شما اگر میل داشتید می‌توانستید بگوئید: (اگر هم می‌گفتید، راست می‌گفتید)، تو وقتی که نزد ما آمدی بستگانت دروغ‌گویت می‌پنداشتند، ولی ما تصدیقت کردیم و راست‌گویت دانستیم. مردم ترک کرده بودند، ما یاریت دادیم. رانده و اخراجت کرده بودند، ما پناهت و جای دادیم. از لحاظ مالی ناتوان بودی، یاری و مساعدت کردیم.)

هنوز از آنان جدا نشده بود گریه را سر دادند و اشک از روی ریشهایشان سرازیر گردید، یکصدا گفتند: از لحاظ تقسیمات و سهم بندی، که رسول خدا ﷺ سهم ما باشد، راضی هستیم.

فلسفه نظام اجتماعی و اقتصادی محمد ﷺ: از این قضیه چه چیزی را درک می‌کنیم و در می‌یابیم؟

قانون مهم و با عظمتی که حضرت محمد ﷺ، برای سیاست کشور داری و اداره ملت وضع نموده بود، درک و افهام می‌نمائیم

پیامبر ﷺ غنیمت را در بین نومسلمانان، توزیع نمود و قبیله انصار را کنار گذاشت و به آنان چیزی نداد.

آنچه که انصار را منقلب نمود، براستی اگر این قوم بر سر سفره ربانیت پیامبر پرورش نیافته بودند: دست به درستی و دشمنی می‌زدند. و اما آنان بجز نگرانیهایی که در درون داشتند و سخنانی که از پیش خود می‌گفتند واکنشی از خود نشان ندادند.

سپس امیر آنان نزد رهبر بزرگ اسلام حضرت محمد ﷺ آمد و نظر و گفته‌های آن قوم را در غیاب او گفته بودند، بازگو نمود.

مردمان انصار تجمع نمودند و حضرت رسول اکرم ﷺ برای آنان روشن نمود، که نباید به سبب چیزی که بخشیده است، به مردمان دیگر برای اینکه دلشان به اسلام متمایل گردد از او نگران شوند.

بعد انصار فلسفه آن توزیع و تقسیم غنائم را فهمیدند و از رأی و نظر خود برگشتند و احساس ندامت کردند و بعضی از آنان گریه را شروع نمودند. و آنهم شایسته عظمت انصار رسول خدا ﷺ بود.

فلسفه سرشار و کامل آن، این بود، که رسول خدا، بنابر خیر و مصلحت کلی دولت، آنچنان که خود تشخیص می‌دهد، اموال را توزیع نماید.

آنچنان هم، توزیع و تقسیم نمود. و بعمق نظر میدانست، بدست آوردن و نرم کردن دل‌های آنان نسبت به اسلام برای دولت او بهتر و با مصلحت تراست. اما برای انصار، ایمان، و غنیمتی که در جنگ‌های قبلی نصیب آنان شده بود، کافی بود. در اینجا جامعه گرایی و نظام اقتصادی‌ای که محمد ﷺ به کار می‌برد، ملاحظه می‌کنیم.

و آن قانون این است، که دولت حق دارد سرمایه و منابع ثروت را آنچنانکه مصلحت می‌بیند، که منفعت عمومی، بطور کلی عاید دولت می‌گردد، توزیع نماید

۱- آن مصلحت منطبق با شرایط زمانی و مکانی متحول می‌باشد و جامد و لا یتغیر نخواهد بود.

۲- و هر چیزی که به عزت و سربلندی وطن و حفظ مقدسات آن منتهی شود، چیز با ارزشی است بذل و بخشش آن از روی تبرّع و رضایت الزامی است.

۳- بر رهبر لازم است به معترضین گوش کند و حرف آنان را بشنود. و در بیان حقیقت برای مردم سریع عمل کند تا دل‌ها آرامش یابند و جوششها فرو نشینند.

۴- پیامبر از آن اموال به انصار چیزی نداد، به این لحاظ که آنان در جنگهای قبل غنائم را با اندازه‌ی فراوان بدست آورده بودند اما آن‌هایی که دیروز مکه را قهراً از دستشان گرفته بودند و جراحاتشان هنوز التیام نیافته بود خونشان در جوشش و جریان بود نیاز به دل‌داری، محبت و همدلی بیشتر داشتند. اینجاست که یکی دیگر از برجستگی‌های سیاست محمد ﷺ تجلی می‌یابد.

قانون محمد ﷺ قانونی خشک و جامد نبود و همچنین فرمان و دستوراتی متحجرانه تصور نمی‌شود. بلکه قانون زندگی بود، زندگی‌ای انقلابی، با حق می‌جوشید و سرشار و لبریز از عدالت بود. امکان اینکه اموال بین اصحاب بطور یکسان تقسیم شود، بود. اقدام به این کار راحت‌تر بود خود هم راحت می‌شد. اما به چنین اقدامی دست نزد، زیرا آینده‌ی کسانی که دارای نفوس ضعیف و زخم زده بین حق و باطل بودند در نظر داشت. خواست آنان را تا حدودی پایبند نماید پس بخشش سخاوتمندانه‌ای که بیم تنگدستی را در نظر نداشته باشد در حق آنان نمود باین امید که بسوی پروردگارشان روی آورند و از آن تکبر و کجروی بر گردند.

محمد ﷺ در این مسئله آراسته به اخلاق پروردگار بزرگوار خود بود. زیرا خداوند بزرگ در عطا و بخشش^۱ به روی همه آدمیان باز است: «كَلَّا فَمَنْ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» به همگی از دو گروه اینان و آنان اعطاء و بخشش می‌دهیم و بخشش پروردگار تو ممنوع و مقطوع نمی‌باشد.^(۱) صرف‌نظر از کفر و ایمانشان بخشش فراوانی را در حق آنان کرد بلکه او گاهی مال دنیا را، بیشتر از مسلمانان به کافران می‌بخشید. چرا؟

تا بوسیله بخشش آن اموال آنان را وادار به تمایل کند و مهلت دهد. اگر نتیجه‌اش خیر باشد، به سوی او می‌آیند، اگر سرانجام آن شر باشد گناه و طغیان‌شان افزون می‌شود.

محمد ﷺ در این کارهایش قبل از دوستان به دشمنان توجه می‌کند تا غرور بشارت آنها را بشکنند و حلقوم آنان را از مال دنیا که به حرص و ولع با پرودگارشان می‌جنگیدند، پر کند

بامید اینکه باین دعوت اطمینان یابند در کنار او باشند این اسلوب محمد ﷺ بود، اسلوبی عالی و رفیع بود. کسی که فهمش مانند محمد ﷺ نباشد توانایی دریافت آن را ندارد.

اما سایر مردم اول در مورد آنچه که دلشان را تنگ می‌کند و خشمشان را برمی‌انگیزد اقدام می‌کنند و دشمنان را بشدت عقوبت می‌نمایند.^(۱)

آنان ثروتمندان محمد(ص) بودند : در سال نهم هجرت هستیم. در زمان تنگدستی مردم و شدت گرما. و تنگنایی از بلای بی محصولی و بی ثمری. وقتی محصولات رسید و مردم موقعیت خود را در وقت ثمر و سایه درختان دوست می‌داشتند. و خارج شدن از آن حالت و کیفیت را در آن وقت و زمان ناگوار می‌دانستند.

ناگهان حضرت رسول اکرم ﷺ فرمان بسیج عمومی را صادر و اعلام کرد که عازم روم هستیم

سپس سفر را جدی هم گرفت و به مردم دستور داد مجهز شوند. و ثروتمندان را به خرج و هزینه در راه خدا تشویق و ترغیب نمود. مردمان غنی عهده دار شدند و آمادگی خود را اعلام نمودند

حضرت عثمان بن عفان هزینه گزافی را بعهده گرفت کسی دیگر مانند او در مورد هزینه لشکر تنگدست غزوه‌ی تبوک، اقدام نکرد. یک هزار دینار را برای هزینه آن جنگ منظور نمود.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند (خداوندا. از عثمان راضی باش. من از او راضی هستم) سپس گروهی از مردمان مسلمان در حال گریستن نزد رسول اکرم ﷺ

آمدند. و آنان هفت نفر از انصار و از دیگران بودند و توان مالی نداشتند از پیامبر ﷺ خواستند آنان را با خود ببرد. در جواب گفت (چیزی ندارم که بتوانم شما را ببرم) ناچار با چشمهای پر از اشک و دل غمگین که توان هزینه سفر خود را نداشتند، برگشتند گروهی از اعراب هم معذرت کنان نزد پیامبر آمدند و پوزش خواستند که بجنگ نروند. خداوند متعال معذرت آنان را پذیرفت وقتی پیامبر حرکت کرد عبدالله بن ابی با منافقان و کسانی که در شک بودند از رفتن همراه پیامبر ﷺ تخلف ورزیدند.

این مقدماتی در مورد غزوه‌ی تبوک بود. آن غزوه‌ی تبوک که قرآن بطور مفصل آن را در سوره توبه ثبت و بیان نموده است. و همچنین در آن گروههایی از مردم و امراض درونی آنان را هم اعلام کرده است و آنان را مفتضح و ننگین و رسوا نامیده است.

ما داخل جریانات کلی غزوه‌ی تبوک نمی‌شویم. اما از بستان آن، دسته‌گلی که ما را در این کتاب در مورد زندگی اقتصادی و اجتماعی محمد ﷺ یاری دهد می‌چینیم.

به محمد ﷺ که فرمان خروج و حمله به روم را به یارانش می‌دهد، بنگر. و به موکب و گروه کوچکی از مسلمانان، که فرمان یورش و حمله به بزرگترین امپراطوری روی زمین، آن عصر و زمان، به آنان صادر شده است. آن هم امپراطوری سرکش و ستمکار روم.

واقعاً آن اراده‌ای آهنین، یا اراده‌ای مافوق اراده بشریت می‌باشد. اراده‌ای پیامبرانه، که همان اراده‌ی خداوند است. سپاه کوچک، در برابر سپاه روم، سپس وقت و زمانی که او ﷺ برای خروج از مدینه و حمله به دشمن تعیین نمود، زمانی بود که گرمای حارّ و سوزان شبه جزیره عربستان را، بصورت جهنمی پر از آتش در آورده بود.

در آن وقت تنگ و حادّ، که مردم از شدّت گرما به سوی سایه‌ها می‌گریختند و

ضمناً در انتظار محصولی که نزدیک بود، برسد و چشمها از آن لذت ببرد، بسر می بردند.

براستی محمد ﷺ در این وقت و هنگام و زمان به کار عظیم و خطیری، بلکه فوق عظیم و خطیر، اقدام می کند. فرمان بسیج عمومی را برای جنگ با روم صادر می کند. بلکه او آنان را آزمایش، و نهاد و درون آنها را به شدت و قدرت امتحان می کند. وگرنه کمترین برابری، و حتی تقابری در تعداد و شمارش، وجود ندارد. در آن زمان سپاه روم کجا و سپاه محمد ﷺ کجا؟

و همچنین برابر در سلاح و امکانات جنگی، در بین مسلمانان، و قدرت و نیروی شگفت انگیز روم، قابل تصور نبود.

پس به اضافه همه این موارد، گرمای شدید و سوزان، و تنگنای شدید و سخت امکانات و هزینه سفر. همه اینها آزمایشهای سنگینی بود، که محمد ﷺ بوسیله آن یاران و کسانی که ایمان آورده بودند، و کسانی که تسلیم شده بودند و ایمان صحیح نیاورده بودند، و بقول قرآن: ﴿لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ هنوز ایمان در دلهایشان داخل نشده است، امتحان می کند.

و اینجاست، برجستگی سیاست، و عظمت انسانی رسول خدا ﷺ تجلی می یابد.

این است برجستگی سیاسی، برای اینکه، رهبر دوراندیش، بر او لازم است، از نیروی شگفت انگیز، ملت و امت خود، در هر کار عمومی مصلحت آمیز، بهره برداری و استفاده نماید.

جامعه ای اسلامی در سال نهم هجری، تقریباً تا حدودی از مشکلات داخلی فراغت حاصل کرده بود. مکه فتح شد و در حنین پیروزی کامل بدست آمده بود. و در داخل شبه جزیره ی عربستان، قدرتی، جز قدرت اسلام خود نمایی نمی کرد. اما بعد از این یکپارچگی بر این جامعه جبر و هیبتی وارد شده بود. آن هم نه بطور کلی از روی ایمان. بلکه از ترس و خوف از دولت جدید، و طلب و اخواستن

دنیای ناپایدار و عشق و علاقه به آن.

و محمد ﷺ هم مردی نبود که تا ملتش را در مرحله تجربه و آزمایش قرار ندهد، و نقایص و کمالات آن را کشف نکند، ترک و رهايش نماید.

اینچنین بود که فرمان حرکت به سوی روم را صادر کرد و این اولین برخورد عمومی مردم و ملت عرب، با یک دشمن خارجی بود. و آن در ذات خود، بکار گرفتن نیروی بی کار ملت و مردم، تقریباً در آن وقت و زمان بود. و خطرناک‌ترین کارها این است که ملت از مشکلاتش فارغ شود و بدون هدفی که مشغولش کند، راکد شود. و آن هم نیک اندیشی دیگر، و برجسته پراهمیت، از سیاستهای حضرت محمد ﷺ بود. آنچه که مسلم است عظمت انسانیت محمد ﷺ در آن سیاست، در برنامه و اسلوب او، در حرکت برای غزوه‌ی تبوک نمایان می‌شود.

فرمان بسیج و حرکت عمومی را می‌دهد. او بوسیله این اقدام، می‌خواهد، همگی را در ورطه آزمایش قرار دهد، تا خوب و بد را از هم جدا کند.

در این مرحله، نهانها آشکار می‌شوند، مخلصین شناخته می‌شوند، شایعه‌سازان دستشان رو می‌شود. منافقین ظاهر می‌شوند. دشمنان نظام جدید معلوم می‌گردند. و دوستان و مریدان، معرفی و شناخته می‌شوند.

و این است فلسفه این اسلام، در اکتشاف حقیقت مردم، و آشکار نمودن مخفیات باطن آنان.

آزادشان می‌گذارد، که به آرزوی خود زندگی کنند. سپس تکالیف را بر آنان اجراء می‌کند. و آن تکالیف مخفیّات درونی آنها را، کشف و آشکار و عیان می‌نماید.

اسلام خود را بر مردم تحمیل نمی‌کند. اما بر منتسبین خود، واجب می‌نماید، برای دفاع از کیان و اعتلای کلمه حق، با کسانی که در کمین نشسته‌اند، داخل جنگ شوند. در این حالت مردم را می‌بینید، که دو گروه شده‌اند. گروهی برای حرکت در شتاب‌اند. و گروهی به عقب بر می‌گردند. و دلیلهایی نداشتند و عذرهای را می‌آوردند.

و این تکلیف همان عامل بیان حقیقت درونی است، بر آنان اجرا می شود و در مرحله ی امتحانشان قرار می دهد.

و اثر این تکالیف عظیم، در غزوه ی تبوک تجلی یافت. مردمانی را می بینیم که برای جنگ و تحمل هزینه آن در شتاب و حرکتند و آنان مخلصان اند. و مردمانی را می بینیم که از پیامبر درخواست، هزینه سفر می کنند. چون خودشان تهی دست اند و هزینه سفر ندارند. سرانجام مأیوس می شوند و گریه کنان بر می گردند برای اینکه فرصت جهاد را از دست داده اند.

آنان برای حرص جهاد و شهادت می گریستند، نه برای اموال زندگی دنیایی. آنان مجمعی محترم و مؤدب بودند یکی از آنان معادل میلیونها، از آن اجسام تو خالی و بی محتوا و منافق و نامتعادل می بود. و مردمانی را می بینیم برای رفتن به جهاد عذرهای می آوردند، آن هم به علت حرص دنیا و ترس از مرگ.

باهمتان و اغنیا را از امت محمد ﷺ مشاهده می کنیم، آنهایی که خداوند را دوست می دارند، اموال خود را از روی میل و رضا، و برای تجهیز جهاد، و هزینه کسانی که خود توانایی آن را ندارند بذل و بخشش می کنند.

عثمان بن عفان رضی الله عنه می بینیم، آن مرد غنی که به تنهایی یک هزار دینار را فقط به خاطر رضای خدا و رسول او، در این راه هزینه می کند.

محمد صلی الله علیه و آله می بینیم، می گوید: خداوند از عثمان رضی الله عنه راضی باش، من از او راضی هستم... خداوند از عثمان رضی الله عنه، راضی باشد.

محمد صلی الله علیه و آله عثمان را می بیند، قلبش به جوش می آید، این دعای بزرگ و عظیم را در حق او می کند. خداوند بطور مسلم از عثمان رضی الله عنه راضی است، چون تو ای رسول خدا از او راضی هستی. چرا رسول خدا از عثمان رضی الله عنه راضی است؟ چون او الگو و اسوه بود، برای مؤمنان بی نیاز که مانند او باشند.

در مقایسه با اهل دنیا، عثمان شایسته بود، که در کنار مال و زنانش بنشیند و لذت ببرد، که در وقت خود بعنوان جهادگر، به سوی جهاد می رفت و مقدار،

فراوانی از اموال خود را در راه خدا انفاق می نمود.

بگو: ای عثمان کجایند ثروتمندان و اغنیای این عصر و زمان، تا از تو سخاوت را بیاموزند. اینان لثیمان و بخیلانی هستند، که جز حرص و رغبت ازدیاد مال، چیزی در نهادشان وجود ندارد. به ملت و کشور و جامعه‌شان، بطور کلی، ایمان و اعتقاد و محبتی ندارند.

و اینکه رسول خدا ﷺ از عثمان رضی الله عنه راضی بود و از خدای بزرگ تمنا کرد، که از او راضی شود، باین علت بود، که در نهاد او مایه بذل و بخشش و سخاوت وجود داشت.

عکس آن هم صحیح است. حضرت رسول اکرم ﷺ نسبت به کسانی که متمول بودند و بخل و حسد می ورزیدند، خشمگین می شد، و خداوند بزرگ هم، در حق آنهایی که محمد ﷺ، از آنان خشمگین می شد، قهر و غضبش می جوشید.

و این هم خود قواعدی از قاعده‌های یکسانی نظام اجتماعی و اقتصادی محمد ﷺ بود. آن قاعده و قانون این است که اغنیاء مادام حق اموالی که خداوند به آنان اعطاء کرده است، ادا نمایند، مورد احترام قرار می گیرند و محترم اند. و وقتی آن حق را ادا نکنند، بهیچ وجه مورد احترام واقع نمی شوند.

ادای حق مال، آن است اولاً: از راه حلال کسب شود. ثانیاً: زکات شرعی آن ادا شود. و ثالثاً: برای رعایت توازن و تعادل، از آن، در کارهای خیریه، هزینه و انفاق شود و اصراف و خست و لثامت در آن اعمال نشود. رابعاً: هزینه و انفاق آن در راههایی باشد که خداوند حلال کرده است. نه در راهی که حرام و ممنوع شده است. خامساً: از آن مقدار که از نیاز و احتیاج خانواده و افراد تحت تکفل اضافه است، به مردم صدقه دهد و صدقه به بستگان نزدیک، در پیشگاه خداوند، نزدیکتر به اجابت است.

اگر متمول به این کارها اقدام کند: خودش در جامعه دارای احترام و مالش مقدس و محترم است. و اگر این فرامین را انجام نداد، نه خودش احترام دارد و نه

مالش تقدّس. یعنی: اگر از راه حرام بدستش آورد، یا زکات آن را ادا نکند، یا در اسراف و تبذیر خرجش کند، یا در آنچه که خداوند را خشمگین می‌کند، یا در مازاد بر نیاز، انفاق نکرد و بخالت بخرج داد، در این شرایط نه شخصیت خود مورد احترام است، و نه مالش تضمین دارد. این را ما چگونه می‌دانیم؟ این قانون اسلام است که برای بندگان تدوین شده است.

از بدیهیات است که اسلام روزی اموال و ثروت مردم را از تجاوز و مصادره محافظت می‌کند. به شرطی حق آن ادا شود وقتی که این شرط مختل گردد عزت و حفاظت سقوط می‌کند.

و باز از بدیهیات است که اسلام در کلیه دستورات خود، فرمان به کسب مال را از راه حلال داده است. قال تعالی: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ اموالتان را در بین خودتان از راه باطل (در منافی حق) نخورید و آن را (بعنوان رشوه یا از راه خصومت) به قدرتمندان بدهید تا گروهی مال مردم را بخورند: از روی گناه و عصیان و شما هم از آن آگاه باشید.^(۱)

و از بدیهیات است که اسلام به ادای زکات مال، بعنوان ادای حق نیازمندان فرمان داده و آن را معتبر شمرده است و بر علیه مانعین ادای آن جنگ را، الزامی دانسته است. و فرمان اقامه نماز را با ادای زکات مقارن کرده و می‌گوید: ﴿وَأَقِمْو الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ نماز را بپای دارید و زکات را ادا کنید.^(۲)

یکی دیگر از بدیهیات در اسلام، امر به توازن و تعادل در انفاق و خرج کردن ثروت و اکراه از اسراف و تبذیر است. خداوند در قرآن کریم می‌گوید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا﴾ دست را به گردنت نبند، بخل و حسادت را پیشه کنی، و تا آن حد آن را نگشائی (هرچه داری

بخشش کنی) و ملول و حیرتمند (دست خالی) بنشینید. (۱)

﴿وَلَا تُبْذَرُ تَبْذِيراً إِنَّ الْمُبْذَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً﴾ در هزینه و مصرف زیاده روی نکن، براستی اسراف کنندگان برادران شیطان هستند و شیطان در پیشگاه پروردگارش ناسپاس است. (۲) و بجز اینها نصّهای متعددی در این مورد نازل شده است.

یکی از بدیهیات در اسلام امر شده است که انفاق محض اطاعت و عبادت خداوند بزرگ باشد. و انفاق در معصیت و نافرمانی خداوند ممنوع شده است. امر شده است، مال عامل اصلاح صاحب آن، و مردم باشد، و اگر این شرط مختل گردد و مال بصورت عامل افساد مالک و دیگران درآید عصمت آن ساقط می‌شود.

یکی دیگر از بدیهیات فرامین اسلام این است، که در مواضع متعدد، در قرآن و حدیث و أعمال سلف صالح، به انجام صدقه بطور آشکار و پنهان، بصورت فردی و جمعی حتی بر غیر مسلمانان ملتها، فرمان داده شده است.

این رفتار اسلامی شایعه یافت و گسترده گردید، تا از ضروریات این دین در آمد و ضرورت تجلی یافتن آن برای مردم است.

یک نصّ جامع و شامل از قول خداوند بزرگ در قرآن در مورد آن کافی است. ﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرّاً وَعَلَانِيَةً﴾ آنهایی که مال خود را نهان و آشکار انفاق میکنند در شب و روز. (۳)

و حضرت رسول اکرم ﷺ گفته است: «خود را از آتش جهنم محفوظ کن اگر چه به بخشش یک نصفه خرما شد.» (۴) «و بر همه مسلمانان زن و مرد صدقه الزامی است.»

پس وقتی که اغنیاء بخل ورزیدند: و مازاد بر نیاز اموال را نگاه دارند و انفاق نکنند و برای خود خزانه سازند و ملتی که به آن نیاز دارند محروم نمایند، عصمت و

۲- سوره اسراء، آیه ۲۶.

۱- سوره اسراء، آیه ۲۹.

۴- بخاری: فتح الباری ج ۳ ص ۲۱۷ ج ۶ ص ۴۷۹.

۳- سوره بقره، آیه ۲۶۱.

حرمت اموالشان پایمال می شود

آیا این شریعت خدا و شریعت اسلام است؟

بلی بطور مسلم. و بر کسانی که درک نمی کنند یا کسانی که سکوت می کنند، لازم است، اسلام بطور جامع و شامل بشناسند. زیرا پر ضررترین علم، علم ناقص است. استعمار میان ما نسبت به اسلام فهم و درکی خطا کارانه و مرده را بجا گذاشته است. خبثت و گمراهی خود را و گمانشان، که مال مانند ذات انسان دارای اعتبار و حرمت است، برای ما به ارث گذاشته اند. و خود سکوت کرده و در مورد قضیه تکلم نمی کنند.

بلی درست مال مانند وجود انسان، احترام دارد، و ما هم می دانیم که رسول خدا ﷺ فرموده است: «به من فرمان داده شده است، با مردم مبارزه کنم تا بگویند (لا اله الا الله) و هر کس بگوید (لا اله الا الله) مال و جان و نفسش در حفاظت من است. مگر در مورد اجرای حق»^(۱)

ما این را می دانیم و به آن اقرار و اعتراف می کنیم و شهادت می دهیم که مال قداست دارد و سرمایه هم از احترام برخوردار است، و کسی حق ندارد، به مال کسی دیگر تجاوز کند، زیرا حضرت رسول اکرم ﷺ در سفارشات خود برای این امت فرمودند: خون شما و مال شما بر شما حرام است مانند حرمت این روزتان در این شهرتان، در این ماهتان...^(۲)

این حق است، چون گفته ی رسول خدا ﷺ است و کسی با آن ستیزه کند مسلمان نمی باشد.

اما و اما کدام مال و سرمایه، که شارع مقدس برای آن حرمت عظیم و سنگین قائل شده است؟!

آن مال و سرمایه ای که اسلام آن را معتبر شمارد و آن را بعنوان حق ثابت

۱- بخاری: فتح الباری ج ۱ ص ۶۴ و ج ۳ ص ۲۰۶

۲- بخاری: فتح الباری ج ۸ ص ۸۸

صاحبش، معتبر بداند و قداست آن را محترم داند چون شرایط شرعی آن انجام شده است.

همان مالی که از حلال جمع‌آوری و بدست آمده و زکاتش ادا، و در طاعت خداوند بزرگ از آن انفاق، و حق فقرا و مساکین ادا شده باشد، و عامل خیر برای مردم شود، وقتی که یکی از آن شرایط خلل پیدا کند، آن مال، مال مشروعی نخواهد بود و دارای حرمت و قداست شرعی نیست مالی که اسلام معتبر شمارد بدون رضای صاحب آن، برای دیگران حرام است. اما مال، اگر از حرام جمع‌آوری شود احترام شرعی ندارد. به این دلیل مال مغضوب شرعاً باید به صاحب آن برگردانده شود.

مالی که از ربا (سود) بدست آمده باشد، باید به آن کسانی که از آنان گرفته شده است، برگردانده شود. سرمایه‌تان متعلق بخودتان است. نباید ستم کنید و مورد ستم واقع شوید. این حکم اسلام است.

می‌پرسیم: آیا چنین نیست؟ اگر گفتند چنین است، می‌گوئیم: پس در مورد مردمانی چیره و مسلط، بر این ملت مستضعف فقیر مغلوب بر حکم آنان، (و حاکمیتی هم ندارند)، اموالشان را از فقرا و بی‌نویان، غصب نموده‌اند، رای و نظر چیست، و حکم اسلام در این مورد کدام است.

حکم اسلام این است که این اموال، حرمتی ندارد و از راه خبائث کسب شده است و باید به جبر و قهر از اغنیاء گرفته شود و به فقرا و صاحبان آن و کسانی که از آنها سرقت شده است، آن کسانی استغفالشان کرده‌اند تا از آنان اموالشان را گرفته‌اند، برگردانده شود.

می‌گوئیم: عقیده شما در مورد بیگانگانی که در کشورند، با سرزمین ما می‌جنگند، شکوه و جلال ما را پایین می‌آورند، آبروی ما را پایمال می‌کنند، بزور داخل کشور مامی شوند، ما را غارت می‌کنند، منابع آن را به پروژه‌های اقتصادی تبدیل، و مالکیت آن را برای خود منظور، و مردم را از آن محروم می‌کنند، چیست و

حکم اسلام در این مورد کدام است؟

برابر حکم اسلام، آنان مردمانی گناهکار و دارای احترامی نمی‌باشند، نه اموالشان، و نه وجودشان. زیرا آنان بعنوان تجاوزگر پیش آمده‌اند نزد خدا و پیامبر او، امانی ندارند، باید تمام ثروت و اموالی که از این ملت بهر عنوان نامشروعی بدست آورده‌اند، مصادره شود. و به صاحبان اصلی آن مسترد گردد. اگر دولت خواست آنان را تعقیب و کیفر کند، یا مورد بخشش قرار دهد، این حق را دارد. ولی در هر شرایط باید با آنان مبارزه کند، تا آنچنانکه غاصبانه و بدون اراده و خواست ملت، وارد کشور شده‌اند، رانده شوند و اخراج گردند.

آیا این حکم اسلام نیست؟

بلکه احکام اسلام از این شامل‌تر و کامل‌تر می‌باشد. بر مسلمان احتکار را حرام کرده است. حضرت رسول اکرم ﷺ میگوید: (احتکار از خطا کار سر می‌زند) این شرکتها جبهه‌ای پنهانی از احتکار هستند و احتکار باید نابود گردد.^(۱)

اسلام خمر (مشروبات الکلی را)، حرام کرده است. پس آن کسانی که گدایان کشور خود بوده‌اند و پیش ما آمده‌اند و به تجار مشروبات الکلی و زنان و زنا و فساد تبدیل شده و در آمده‌اند، و تا جایی ثروت و اموال ما را از ما گرفته‌اند، اگر بخواهیم حکم اسلام را در مورد آنان اجرا کنیم آن حکم چه خواهد بود؟

قال تعالی: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يَمُوتُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ...﴾^(۲) پاداش کسانی که با خداوند و رسول او سر جنگ دارند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند آن است که کشته شوند یا به دار آویخته گردند. یا دستها و پاهايشان در خلاف یکدیگر قطع شود، یا از شهر و دیار تبعید و اخراج شوند.^(۲) «البته هریک به

۱- مؤلف محترم مشخص نکرده، که منظور از شرکتها، کدام شرکتها می‌باشند و شاید کمپانی‌های خارجی باشند که اموال و ثروت ملت را می‌چاپانند. مترجم

۲- سوره مائده. آیه ۳۳.

اندازه جرم خود».

آن حکم اسلام است در مورد ستیزه‌گران با خدا و رسول خدا و ستیزه‌گران با سرزمینهای اسلامی و راه زنان و فسادکاران.

آن کیفری است که در بین مرگ (قتل) و تبعیدی می‌چرخد (بنابر حکم قاضی). گفته‌اند: دولت در انتخاب حکم دارای اختیارات است. این حکم اسلام است تنها اموال برگردانده نمی‌شود بلکه مجرمین هم مورد کیفر قرار می‌گیرند

چگونه این همه خیانت از انظار مهتران و انسانهای کامل و بالغ پوشیده و پنهان شده است. در حالی که آنان آمده‌اند به این خیال، که حق خودشان است. و تلاش می‌کنند. براستی آن خود فهم و ادراک زشت و خوارکننده است، نسبت به اسلام این ارمغان استعمار است خدا نابودش کند، که قرنهای متمادی است، نسبت به ما اعمال می‌شود. و این خرافات آن است که در عقول ما رسوب کرده است، تا آن جایی که ادعاهای خطاکارانه و خراب‌کننده و بی‌برنامه‌های آن، پا گرفت و ثمر را ارایه داد.

کجاست آن اسلامی که اعلام می‌کند و فرمان می‌دهد عزت برای خداوند و پیامبر او و مسلمانان می‌باشد و کدام است ستون و ارکان عزت اسلام، ای درست کاران. آیا مال و ثروت خود همین زندگی نیست؟ آیا خداوند بزرگ نگفته است: ﴿وَلَا تَوْتَوْا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^(۱) اموال و ثروت خودتان را، که خداوند بعنوان مایه‌ی پایداری و اقتدار شما قرارش داده است، به سفیهان واگذار نکنید.

این مال که مدار و مایه زندگی است، چگونه آن را رها کنیم که سفهاء تصاحب نمایند. چه سفیهان سرزمین و وطن خود، و چه سفیهان بیگانه. هر دو گروه چه اینان و چه آنان همگی دشمنان ما هستند.

یا چگونه این ثروت و اموال را در اختیار اغنیاء قرار دهیم تا عامل عزت آنان

و سبب ذلت و خواری ما گردد: آیا این است آن عزتی که اسلام در دین خود مقرر گردانیده است؟

آیا این مقررات اسلام است که ملت آرام بنشینند، و مایه و سنگ و خاک سر زمینش جویده شود و چند هرازی از آن متلذذ شوند و عامل فساد گردند و به میل خود بر روی زمین فساد کنند؟

نه هرگز. سوگند بخدا. خداوند حاکمی را که در روی زمین جانشین خود قرار داده است، اگر نسبت به مظلومین کشورش انصاف روا ندارد و بر دست مالداران و سرکشان نزند، مورد خشم و قهر خود قرار می دهد.

چگونه از خاطر شما فراموش شده است: ابوبکر رضی الله عنه خلیفه مسلمین، سپاهی را تجهیز و علیه مانعین ادای زکات وارد جنگ شد. چگونه خون آنان را باطل اعلام نمود و هزارها نفر از آنان را بقتل رساند؟

آیا این دین خدا نیست؟ اوضاع اغلب ثروتمندان ما چگونه است؟ این همه ثروت بصورت نقد، زمین زراعی، مستغلات، و شرکتهای مختلف، چگونه بسوی آنان سرازیر شده است؟

اکثر آنان این همه ثروت را از طریق حرام بدست آورده و از راه حرام هزینه می کنند. از جمله ادامه ی ذلت و خواری بلاد و ملت، و قدرت ادامه اشغال. اگر دلیل را می خواهی بدانی ملاکین را در نظر بیاور و نام یک یک آنها را از خاطر خود بگذران و تاریخ آنان را بررسی کن درست مصداق ادعای ما را خواهی یافت.

نیازی به تفصیل نیست و خداوند صبور و ستار است خواهند گفت هست در میان ثروتمندان کسی یا کسانی، که اموال خود را از راه حلال گرد آورده است و حق خدا را ادا نموده است.

می گوئیم: اگر مازاد اموال آنان بگیریم و به فقرا بدهیم آنان ضرری نخواهند کرد، مگر آنان درستکارانی نیستند که راه خیر و صلاحیت را خواستارند؟
آن چیزهایی است مورد اشاره غزوه تبوک قرار گرفت. از جمله: فلسفه آن جهاد،

و فلسفه نظام مشترک اقتصادی و اجتماعی اسلام، و نظراسلام نسبت به مال. باین امید کسانی که نمی‌دانند، بدانند و کسانی که می‌دانند بر علم و آگاهی خود، بیفزایند و به این امید آنهایی که ندای حرمت اموال و ثروت را سر می‌دهند، بدانند در آن چه که می‌گویند، ماهم با آنان هستیم و بلکه دورتر از آنچه که ادعا می‌کنند می‌رویم و به قداست مال، و تحریم اخذ و گرفتن آن، جز به حق هم، می‌رسیم. و اما به یک شرط. و آن شرطی است که خداوند، برای این مال قرار داده است. وقتی که شرط پایمال شد حرمت و تضمین آن پایمال خواهد شد. این صورتی است از قضیه، که پنهانش می‌کنند آن هم: یا از روی سوء نیت، یا از روی نادانی.

اسلام ستم را بشدت مورد خشم قرار می‌دهد و پرستش بتها را چه انسان چه سنگ مردود می‌داند. ستم و آنچه که به ستم کشانده می‌شود نمی‌پسندد. و چه ستمی بزرگتر از محرومیت همه‌ی ملت است، بخاطر مشتی از مردم؟ و پرستش کدام بت بزرگ‌تر از پرستش انسان مالدار سرکش است که بخاطر لقمه قوت ضروری مردم را به خواری می‌کشاند؟

اگر کل کارها متوجه خورد کردن بت مال، و ثروت باشد، شایسته است، آن هم آن آدمهای متجاوز که در این زندگی برای کسی حقی قائل نیستند. حتی بحق و وجود خدا هم اعتنایی نمی‌کنند. در افکار و اعتقاد و زبان و عواطف خود آله‌های عالی مقامی هستند. خود را بر مردم برتر می‌دانند. و اما هر رنج و مشقتی بر مردم بگذرد برای آن ملت نوعی مساعدت و پیروزی است آنان راهزنان، یا پیش تازان گناهها هستند. بر ملت الزامی است که آن‌ها را در سر راه خود بردارد، تا روی زمین بوسیله عدالت روشن و نورانی گردد و زمین به نور پروردگارش منور شود.

آنهایی که سرکش و طاغی می‌باشند، مردم را ناچیزه‌زبان مردم را حقیر، آرزوهای اسلامیّت را یاهو و آن‌ها را سخن ناروا و بیهوده‌گویی می‌دانند آنان کسانی هستند که فقیر را محترم نمی‌شمارند و فکر و نظر مسکین را ارزش

نمی‌نهند. کسانی هستند که این خلق و خوی بر آنان چیره شده است. در هر شرایط و نتایج، دولت باید آنان را از میان بردارد.

روزی آید (به امیدی روزی) که ثروتمندان ما همانند عثمان بن عفان رضی الله عنه شوند و بخاطر ارزش پروردگارشان و روی آوردن به جهت منفعت ملتشان، از ثروت و اموالشان بگذرند. چنین روزی آید خود دارای کمال احترام، و اموالشان قداست خواهد داشت.

و اگر اینچنین می‌شد، این وضع که دارند، برایشان پیش نمی‌آمد. اما بخل می‌ورزند، حسادت را پیشه می‌کنند، خود را مفتخر و بزرگ می‌شمارند پس شد آنچه که شد. اول و آغاز ستم بود. پس جامعه‌گرایی را سرزنش نکنید بلکه بهتر آن است، خودتان را سرزنش نمائید.

جمع آوری زکات: سال نهم هجرت، پس از هزیمت قریش در برابر محمد صلی الله علیه و آله و پذیرش دولت جدید بخاطر آمدن هیئتهای نمایندگی از سراسر شبه جزیره عربستان بخدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و اعلام ورود خود و مردمان سرزمین و قبایل خود، به دین اسلام، آنسال را (عام الوفود) سال هیئتهای نمایندگی می‌نامند.

در این سال حضرت محمد صلی الله علیه و آله امیران و مأموران خود را برای جمع آوری زکات به سرزمینهایی که اسلام به آن قدم گذاشته بود اعزام نمود

دولت برابر شریعت اسلام زکات را از مردم مسلمان می‌گرفت و مأمورانی را مسئول جمع آوری آن کرد
آن زکات چه بود؟

زکات سومین واجبات الهی بود در اسلام و دولت آن را از مردم مسلمان می‌خواست. و اگر کسی تمرد می‌نمود جبراً از او می‌گرفتند.

زکات در اموال نقدی و مال التجاره نسبت به دو و نیم (۲/۵٪) درصد و در مواشی تقریباً به همان نسبت، که شرع آن را در میزان خود معین کرده است ادا کردنش واجب می‌باشد.

در محصولات کشاورزی و ثمر اشجار (میوه) به نسبت عشره یکدهم ($\frac{1}{10}$) در اراضی ای که آبیاری آن دارای مشقت طاقت فرسا نباشد مانند زمینی که به آب باران، رودخانه یا چشمه‌های طبیعی آبیاری شود. و به نسبت نصف عشر یک بیستم ($\frac{1}{20}$) در زمینی که بوسیله ابزار مشک یا هر چیز دیگر آبیاری شود. شرایط گرفتن آن در هر نوع اموال رسیدن به حد نصاب است و یک سال از آن بگذرد و از آن حد معیشت که شرع مقدس تعیین کرده است بیشتر باشد. (۱)

خانه مسکونی، پوشاک مورد احتیاج، قوتی که برای غذای خانواده ذخیره شده است، و حیوانات سواری و بارکش کتب علمی مورد مطالعه (نه برای تجارت) ابزار کار از هر نوعی که باشد در نصاب زکات واقع نمی‌شوند.

این زکات برای هزینه زندگی گروه معینی از مردم برابر قرآن واجب شده است: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ﴾ براستی زکات برای مصرف زندگی فقیران بی‌نویانی که دخل از خرج کمتر دارند، مأموران جمع‌آوری آن، نو مسلمانانی که دلشان دارد به اسلام انس و الفت می‌گیرد، برای خرید و آزاد کردن بردگان و ورشکستگان، نه به تقصیر و بطور کلی احسان در راه خدا، و هزینه راه مسافرانی که هزینه راه مسافرتشان تمام شده است، از طرف خداوند بزرگ واجب گردیده است. (۲)

همچنان زکات در بیت المال دارای ترازنامه و توازن خاصی است، بوضعی که هزینه‌های دیگری در کفالت‌های اجتماعی برای دولت، به بار نمی‌آورد. آنچنانکه هم اکنون در این عصر ما، در بودجه دولتی واقع می‌شود.

این کورسویی (توضیح ناچیزی) است که بر آن فریضه می‌اندازیم. هدف ما این نیست که داخل شرح و بسط در مورد زکات شویم بلکه جای آن کتابهای اقتصادی و فقهی است.

۱- برای آگاهی بیشتر در مورد زکات به کتابهای فقهی مراجعه شود.

۲- سوره توبه، آیه ۶۰

ما می‌خواهیم به اساسی از اساسهای جامعه‌گرایی اقتصادی حضرت محمد ﷺ که پایه‌های عمیق و محکمی دارد: اشاره‌ای کرده باشیم.

پس اولین فلسفه فرضیه زکات این است که فرضی است، عمومی و فراگیر، که بر نقود، تجارت و صنایع، شرکتها محصولات کشاورزی و دامی و ثمر باغها واجب شده است.

تمام مردم مسلمان آنرا ادا می‌کنند، و کسی از آن معاف نمی‌شود. از مسئولیتها و بار اجتماع هر یک مسئولیت خود را بعهده می‌گیرد. زکات برای چه کسانی است؟

برای فقیران، بی‌نویان، مأموران جمع‌آوری آن، و تازه مسلمانان، و آزادی‌بردگان، و ورشکستگان نه به تقصیر، و در راه خدا، و درماندگان در راه، همه‌ی هدفها مشارکت اجتماعی و اقتصادی است.

اسلام برای فقیر رفاه، برای مسکین مساعدت، برای موظفین در کار جمع‌آوری زکات معاش، برای نو مسلمانان، بدست آوردن دل آنان نسبت به اسلام، برای آزادی‌بردگان، برای ادای دین مدیونین، سپس در راه منافع عمومی و در راه خدا زکات را می‌خواهد.

برای این فرضیه (زکات) فلسفه زندگی مشترک و هدفی اجتماعی فراگیر مورد نظر می‌باشد.

زکات مالیاتی است که حضرت محمد ﷺ قبل از وضع تمام قوانین جدید مالیاتی بطور رفیع و عالی به آن اقدام نمود.

مالیتهای جدید، مالیاتی مادی صرف، خشک و جامد، در آن اثری برای روح و روان وجود ندارد. به تو می‌گویند: این مبلغ را بپرداز. چون قانون دولت گفته است اما در مورد زکات به تو می‌گویند: «أَقِمْ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ» نماز را بپای دارید و زکات را ادا کنید^(۱)، و به خداوند ببیوند و زکات مالت را بده، و در بین ماده و روان رابطه برقرار کن.

و همچنین به تو گفته می‌شود: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى - براستی رستگار شد کسی که زکات را ادا کرد و یاد خدا را کرد و نماز را خواند.)^(۱) به این دلیل زکات را، زکات نامیده‌اند، چون به ادای آن نفس تزکیه می‌شود و صفا می‌یابد و مال به بذل آن پاک و تمیز می‌گردد.

و این خوی و روش اسلام است در همه کارها و اوامرش. دنیا را با دین، و ماده را با روح و روان مرتبط می‌کند.

در قانون‌گذاری مالیات جدید، نشنیده‌ایم، دریافت یکی از مالیاتها به ادای دین بدهکارانی تخصص یابد. و اما در مورد وجوب ادای زکات می‌گوید: (لِلْغَارِمِينَ برای ادای دین ورشکستگان) یعنی سهمی از زکات را در ادای دین بدهکارانی که توانایی مالی را از دست داده‌اند و نمی‌توانند بدهی خود را ادا نمایند هزینه می‌نمائید.

به فلسفه عالی زندگی اقتصادی و اجتماعی مشترک محمد ﷺ بنگر. قبل از اینکه مالیاتی باشد، یک جنبه کامل انسانی است.

جامعه در نظر اسلام مانند بدن واحدی است، وقتی عضوی از آن بدرد آید سایر اعضاها را به یاری خود می‌خواند.^(۲) پس وقتی فردی در جامعه از ادای دینش ناتوان شود ادای آن دین بر کل جامعه الزامی است، از طریق ادای زکات.

بلی اینجاست که نظام اقتصادی و اجتماعی محمد ﷺ بر سایر نظامهای اقتصادی قدیم و جدید به سبب پیشی گرفتن در جنبه رفیع انسانی می‌بالد و افتخار می‌کند.

۱- سوره اعلیٰ. آیه ۱۴ و ۱۵.

۲- قال رسول الله ﷺ، «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى» - مثل مؤمنان، در دوستی و رحم و عواطف مانند جسدی است که عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضاها را در حال تب و شب بیداری به یاری می‌خواند.*

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار

دگر اعضاها را نماند قرار

سعدی (ع) ر) مترجم

* بخاری: فتح الباری ج ۱ ص ۳۶۰

در واقع ما تا انتهای عظمت زکات در اسلام حرکت کنیم و اهداف انسانی آن را بررسی نمائیم موضوع بطول می انجامد و برای ما در اینجا کافی است که به موضوع آن اشاره ای کرده ایم. و ما را بس است که بگوئیم اسلام مانع ادای زکات را مرتد می شمارد، و کافر بدین خدا می داند و بنابراین بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مانعین آن به جنگ پرداخت.

یعنی اسلام برای اینکه جامعه را از تخیل و تفرقی که سبب محرومیت حق فقرا از امثال اغنیاء شود با مانعین ادای زکات در نهایت درجه سختگیری می کند. این آن نظریه را که در طول کتاب گفتیم محمد صلی الله علیه و آله برای بشریت حق مسلحانه را آورده است، نه حق رؤیایی شناگر، و اوهام و خیالی فلاسفه و متفکرین. او فرمان خداوند زکات را واجب می کند و کسی که ابا نماید با او جنگ کرده، و از آن گرفته، دماغش به خاک مالیده می شود.

این بمنظور احترام فقراء و تثبیت حق آنان، در آن اموال می باشد. و مسئله ی برتری اغنیاء بر فقرا نیست. بلکه، حقی است مقرر برای جامعه، در آن مال. اگر از ادای آن سرپیچی کنند دزدند و حق ملت را سرقت می کنند. و بر ملت الزامی است که با آنان بجنگند و قصاص بگیرند و به قتلشان رسانند.

و آن است فلسفه نظام مشترک اقتصادی و اجتماعی محمد صلی الله علیه و آله، انوار عالی خود را برای ما ظاهر و راه ما را، در سیاست دولت جدید روشن می نماید.

پس آن فلسفه می گوید: دولت حق دارد حق فقراء حق بیشتر ملت را، از اغنیاء، آن گروهی که سرنوشت ملت در دستشان قرار گرفته است، بگیرد

دولت نباید در برابر مهتران بی نیاز دست بسته بایستد و در حال سپاسگذاری از آنان بخواد که زکات را ادا فرمائید

نه هرگز بلکه باید بردستان زد و حق فقراء را از شکمشان بیرون آورد. و اگر تمرد نمودند، کشتن و جنگیدن.

در اینجا دعاوی پوچ کسانی که از بعضی گوشه و کنار جهان عرب، بر می خیزند

و می‌گویند: دولت جز به رضا نباید اموال را از کسی بگیرد مردود شمرده می‌شود. نه هرگز آنچنین نیست. بلکه مسأله، مسأله‌ی حق پایمال شده است، نه مسأله‌ی سؤال و خواهش. آنچه که مسلم است حق از بین دندانه‌های غارتگران بیرون آورده می‌شود. کسی که این را درک کند و بفهمد هدایت و ارشاد شده است. و کسی که در این مسأله تکبر کند از اسلام گمراه شده است.

و اگر جهان اسلام فریضه زکات را ضایع و پایمال نمی‌کرد، این تفرقه که همه را به شکاف قوانین و روش اقتصادی افراطی کشانده است ایجاد نمی‌شد.

آن روشهای اقتصادی که در عالم اسلام، متخلفهای تخریب‌کننده‌ی مرتع پر نعمت زکات را بوجود آورد

بلی تعطیل فریضه زکات، به ازدیاد غنای اغنیاء و فقر فقرأ منجر می‌شود. و سرانجام شکاف ایجاد می‌گردد. و درگذشت قرون توسعه می‌یابد. و تا جایی جهان اسلام را به دو طبقه تقسیم می‌کند. طبقه‌ای که همه چیز را، در اختیار دارند و طبقه‌ای که هیچ چیز را. و این حکمی است قطعی برای تعطیل شدن فریضه زکات. اگر فرض کنیم مردی یک میلیون تومان پول نقد دارد به حسابی ساده زکات آن بر مبنای (۲/۵٪) دونیم درصد در سال بیست و پنج هزار تومان خواهد شد. و اگر این زکات بمدت چهار سال متوالی ادا نشود یک میلیون خواهد شد مساوی سرمایه‌اش پس بر ما الزامی است که این میلیون تومان را به نفع ملت مصادره نمائیم و بفقراء بر گردانیم. چون حق خودشان است که از آنان گرفته شده است.

کم نیستند ثروتمندان ماکه این کیفیت را دارند حقها را پایمال کرده‌اند و خزانه‌ها را بوجود آورده‌اند.

اگر ما بخواهیم عدالت را در مورد آنان اجرا کنیم باید همه اموال آنان را مصادره نمائیم. زیرا آنان دهها سال زکات اموال خود را ادا ننموده‌اند و حق دیگران را ضایع گردانیده‌اند. در زکات فلسفه‌ها وجود دارد و پندها نهفته است!!

قواعد بزرگ

در سال دهم هجرت هستیم ، رسول خدا ﷺ برای حج (حجۃ الوداع) از مدینه خارج می شوند. جمعیت فراوانی همراه او آماده حرکت شده اند. همگی می خواهند با رسول خدا ﷺ قیام کنند و مانند او عمل حج را انجام دهند و آنجا در این جمع فراوان، در عرفه، برای مردم سخنرانی کرد و فرمودند: «خونتان و اموالتان بر شما حرام است مانند حرمت این روزتان این ماهتان در این شهرتان.»^(۱)

سخت سرانجامی است سخت سرانجامی است. براستی خون و اموال در بین ما مانند حرمت روز عرفه در ماه محترم حج و شهر محترم مکه حرام است و آن اولین قاعده از قواعد بزرگ نظام اقتصادی و اجتماعی یا جامعه گرایی حضرت محمد ﷺ است و ما اینجا به جانب مسأله تحریم خون و خطرناک بودن آن، بر سبیل نظام اقتصادی و اجتماعی، نه از طریق بحثهای جنائی رو در رو می شویم سپس مسأله دوم قضیه را، که اموال است بررسی می کنیم.

حضرت محمد ﷺ را می بینیم در بزرگترین جمع امتش در حجۃ الوداع قاعده و قوانین پر اهمیت اقتصادی خود را بگوش آنان تأکید می کند و می گوید: (اموالتان بر شما حرام است.)^(۲)

رسول خدا ﷺ اولین کسی است که حرمت مال را تثبیت نمود و آن حرمت را در

بزرگترین مجمع مردم به شدت تأکید و تأیید کرد. پس او بدینوسیله سنگ را بخورد
آنان که ندای حرمت سرمایه را می‌دهند، داد.

او از لحاظ تثبیت احترام سرمایه‌ها از آنان سبقت می‌گیرد اما برای این حرمت
شرطها و شرطها را، از حدود و حرمت‌های خداوند قرار داده است.
آزادی و حرمت سرمایه تضمین شده است و لکن مشروط به شرطهایی است.
اسلام به تو می‌گوید: کسب کن آنچه که میل داری. اما کسب پاک و حلال. و حق
هم نداری احتکار کنی، و بر حق دیگران تخطی نمایی.

سپس به تو می‌گوید: ادای حق خدا و حق ملت را، در اموالت فراموش نکن البته
بقدر آن چه که آزادی سرمایه اطلاق شود و بقدر شرایطی که بر آن آزادی تلقی گردد
و حدودی که آن را محدود می‌کند.

تحریم ربا (سود): سپس حضرت محمد ﷺ در آن سخنرانی خود، در مجمع
مردم، به سمع تمام مردم دنیا می‌رساند، که ربای (سود) جاهلیت ساختگی است.
و اعلام می‌کند همه رباها (سودها) ساختگی و بی محتوا است سرمایه و اموالتان
مال خودتان است، ستم نکنید و مورد ستم هم واقع نشوید خداوند فرمان داده
است، که ربا (سود) نباید باشد.

محمد ﷺ در آن موقعیت به همه دنیا اعلام می‌کند، ربا نباشد. تکرار می‌کند
خداوند فرمان داده و حکم کرده است که ربا مردود است. ای مردم خداوند می‌گوید
از امروز به بعد ربا نباید باشد.

آیا ربا چیست که محمد ﷺ حرمت آنرا این قدر سخت گرفته است؟ و آن را
تأکید و تأیید کرده است؟

این قانون و قاعده‌ی دوم نظام اقتصادی اجتماعی محمد ﷺ چیست، که تکرار
و تکرار می‌کند، ربا نباید باشد، ربا نباید باشد؟ و در معاهدات مسلمانان تا روز
قیامت ربا نباید وجود داشته باشد.

جابر روایت می‌کند، که رسول خدا ﷺ از قول خداوند ربا خوار و ربا

و شاهد‌های آن رالغن و نفرین کرد و فرمود همه آنان، یکسان و مساوی هستند. ربا، در اصطلاح قرن جدید یا عصر جدید بهره‌ی کم یا زیاد است. و ما در اینجا نمی‌خواهیم، آنچنان وارد تفاسیل آن شویم، که ربا چیست؟ انواع آن کدام است؟ و مطابقت آن در معاهدات جدید چگونه است؟ همه این موارد جایشان غیر از این کتاب است.

فقط مامی خواهیم آن را در نظام جامعه‌گرایی اقتصادی محمد ﷺ تا حد نیاز بطور کوتاه و مختصر و لطیف و رقیق لمس نمائیم

اولاً: چرا و برای چه خداوند و رسول او ﷺ ربا را حرام و مردود شمرده‌اند؟ خداوند بزرگ در قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا، وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» آنهایی که ربا را می‌خورند، روز قیامت از قبرهایشان بر نمی‌خیزند، جز مانند کسانی که شیطان فریشتان می‌دهد و بر زمیشتان می‌کوبد که از روی نادانی و جنون می‌گویند، ربا مانند بیع است (ولی اشتباه می‌کنند) خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.

و سپس می‌گوید: «يَحَقُّ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِي الصَّدَقَاتِ» خداوند مالی که ربا داخل آن شده است، نا بود می‌کند و برکتش را می‌برد و مالی که زکاتش ادا می‌شود رشد می‌کند و برکت می‌گیرد. و سپس می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و رها کنید باقی مانده ربا که در نزد مردم است، اگر بخدا ایمان دارید، اگر این کار را نکنید با خدا و رسول خدا داخل جنگ شده‌اید، و اگر توبه کنید و پشیمان شوید سرمایه‌تان مال خودتان است ستم نکنید و مورد ستم هم واقع نشوید. (۱)

قرآن متوالیاً بیان نموده است.

اولاً مقرر می‌دارد، جامعه‌ای که ربا می‌خورد و جامعه‌ای که معامله ربا را انجام می‌دهد، جامعه‌ای است، زندگی شیطانی دیوانه‌وار دارد. درست مانند کسی است که شیطان از روی نادانی و دیوانگی فریبش دهد.

زیرا اصل و پایه زندگی، برادری و برابری است. برادر، برادرش را به تملک و غل و زنجیر نمی‌کشاند. بلکه یاریش می‌دهد و از راه درست و پاکش شریکش می‌شود. اما وقتی که از برادری کناره گرفت و به دشمن تبدیل گردید و برادرش را بعلت نیاز که دارد، بغل و زنجیر کشاند و به بهره کوتاه مدت یا درازمدت به او قرض داد، آن جامعه جامعه‌ای متفرق و متحول، و سرانجام جامعه از دشمنان جنگی در خواهد آمد، نه برادری از روی تعاون و همکاری. و این عین جنون و دیوانه‌واری است. و روزی که در جامعه برادری محو گردد و تعاون برادرانه پایمال شود، آن جامعه فاسد و سست است و فاقد نظم و اوضاع سامان.

زیرا زیبایی زندگی در جامعه در شیوع رحمت است، نه شیوع جرمه. و کدام جرمه از هدر دادن خون فقراء، و نتیجه و تلاش آنان، بخاطر حساب و بهره ناچیز اغنیاء، بزرگتر و پراهمیت‌تر است؟

غنی در خانه خود می‌نشیند و نیروی کار فقراء را پیش خرید می‌کند، به مزد و سود ناچیزی. و خود بخون این بی‌نویان سرگرم لذات خود می‌شود. برای این ثروتمند لازم می‌نمود که از مال خود نسبت به آنان واجب یا مستحب عطایایی می‌داشت، نه اینکه اموال ناچیز آنانرا غارت کند و به اموال و ثروت فراوان خود بیفزاید.

سپس قرآن بزرگ در مورد ربا به دفاع از جامعه بشریت می‌پردازد و در عبارتهای کوتاه در غایت صداقت و مهارت و اختصار می‌گوید: **«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا»** آن (فریشان به وسیله شیطان) باین علت است که گفتند: (بیع هم مانند ربا است).

آیا این خود مختصر دفاع از بشریت در مورد (ربا) نیست؟ آنان سخنانی را

می‌گویند که خارج از این دایره نمی‌باشد. مثلاً تجارت همانند ربا است. یا فرق بین مشارکت در کار تجارتي مشخص، و قرض دادن بر همین عمل به سودی مشخص که مورد رضایت طرفین معامله باشد، سخنی است که به تلؤلؤ خود عقل را فریب می‌دهد.

و اما قرآن این گمان را رد می‌کند و می‌گوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام نموده است.

تجارت حلال است به هر صورت و کیفیتی که می‌خواهی در آن داخل شو. و انجام ده. اما ربا حرام است بهر اسمی آنرا بنامید و به هر شکلی از اشکال آن را در آورید. (ربا) است و حرام است و حرام.

براستی خداوند که شما را آفریده است علم کامل را در مورد شما دارد و معامله به ربا را بر شما حرام کرده است سپس به همه بشریت بطور عجیب و شگفت‌انگیز، اعلام کرده است «يَحْقُّ اللَّهُ الرِّبَا» خداوند مالی را که ربا داخل آن شده است نابود می‌کند.

مالی که از طریق ربا بدست آید یا بارها آمیخته شود، سرانجامش خداوند آنرا در این دنیا نابود می‌کند و در آخرت او را مورد کیفر قرار می‌دهد. اگر گفته شود: چگونه؟

می‌گوییم: به بودجه تسلیحاتی در کشورهای جهان، بنگر، می‌بینید که بیشتر آن برای جنگ آماده شده است.

این جنگ، سرانجامش چیست؟

آن اسلوبی است از اسلوبهای خداوند در نابود کردن اموالی که بر مبنای ربا، پی ریزی و جمع آوری شده است.

و باز می‌گوئیم بنگر: اگر آن اموال و ثروت مفید، در صلح و چیزی که به مردم نفع می‌رساند انفاق و مصرف می‌شد اوضاع بشریت چگونه بود؟

در آنجا (در مورد ربا) بالاتر از این و در ورای این در خاطر احدی از مردم خطور

نمی‌کند که اموال ربوی، خطر نابودی اموال مردم را در بر دارد

و اما خداوند (يُزَيِّ الصَّدَقَاتِ - مالی که زکاتش ادا می‌شود رشد می‌کند)، مال و ثروتی که زکات آن ادا می‌شود، بر آن می‌افزاید برکت را بر آن وارد میکند، و آن را در راه خیر و نفع قرار می‌دهد. بر عکس اموالی که از راه ربا بدست آمده است راهش به سوی شر و به شر منتهی می‌شود

سپس قرآن بر حذر می‌دارد و می‌ترساند و می‌گوید ﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ اگر بقیه ربایی که نزد مردم دارید رها نکنید، آماده جنگ با خداوند بزرگ و رسول او شوید

این اعلان جنگ با سوداگران ربا است و چه کسی توانایی جنگ با خداوند را دارد و در این صورت است که خطرناک بودن ربا را درک می‌کنیم که آن مستوجب حشم خداوند است و لعنت او. و جامعه به جامعه‌ای دیوانه وار که حق را از باطل نشناسند، متحول و تبدیل می‌گردد.

وقتی یهود در دنیا اساتید این فن بودند. فن ربا، و آن را در سرزمینهایی، که بر آن سیطره اقتصادی داشتند، اشاعه دادند. تا اینکه ربا در تمام عالم عرف عام گردید وقتی که این سرزمین، این جمهوری مستعمره‌ای از آن سرزمینها گردید که یهود، بر آنها سیطره اقتصادی داشتند، نقش خود را در دایره ربای مردود و ملعون وارد کرد. و اولین لعنتی که از ربا به ما اصابت نمود آن اموال ربوی بود که اسماعیل^(۱) از خارج گرفت و قرض کرد و سرانجام نقش آن به اشغال کشور و داخل شدن استعمار منجر گردید.

کسی که برای ملعون و محروم بودن (ربا) از رحمت و برکت الهی، دلیل بخواهد، اشغال شدن کشور و وارد شدن استعمار برای دلیل کافی و بس است.

وقتی که اقتصاد ما قبل از انقلاب بازیچه‌ای در دست استعمارگران و دنباله روان آنان بود، (ربا) در اقتصاد ما بعنوان اصلی تابع آن قرار گرفت.

۱- اسماعیل، شاید یکی از فرمانروایان مصر بوده باشد.

و هم اکنون اقتصاد ما اقتصادی عربی خالص و حر و آزاد است. فقط تنها چیزی که الزامی است، این است که ما آنرا از آثار یهود و استعمار که در آن وجود دارد و غلت هم هست پاک و پاکسازی نمایم

و اما این جمهوری وقتی که در معاملات بانک تعاونی کشاورزی با کشاورزان ربا را منحل و ملغا نمود، دست به کار محیر العقول و شگفتی زد. و برآستی این تجربه‌ی پر محتوا و پیروزی بود که ربا را در بزرگترین پیش پرداختها ملغا و منحل نمود. تجربه‌ای بی نظیر بود، دلیلی صادقانه بود، که ربا در معامله ما اصلی از اصول نیست و زاده اخلاق ما نمی باشد بلکه چیز مردود و ملعونی است که استعمار لعنتی در سرزمین ما بجا گذاشته است.

مبلغهای پیش پرداخت، برای کشاورزان، بزرگترین مبالغی بود. اگر چه ربا در آن ملغا شده بود الغای آن در پرداختهای دیگر سبک تر و آسان تر بود.

چیزی اتفاق نیفتاد، بلکه کشاورزان دولت را دوست داشتند. چون اولین بار بود که احساس کردند که دولت دوستشان دارد و به استقلال و استثمارشان نمی کشاند. و به آنان بخاطر رضای خداوند بزرگ قرض می دهد و از آنان منفعت و ربا را نمی خواهد. و این همان اخوت و برادری انسان بر انسان، بخاطر برادر انسانش می باشد.

بلی، برآستی بانک اعتبارات ملیونها (..) خسارت خواهد دید. و اما خسارت بیند، بهتر است، برای او، تا اینکه خداوند خشمگین شود و فقراء، به فقر کشانده شوند و از آنان سوء استفاده شود.

اوضاع و احوال چگونه بود، وقتی که کشاورزان، با «ربا» خواران، یونان، یهود و بیگانگان و غریبانی از این سرزمین، مبارزه می کردند. آن جنایتکاران پول یا مال کمی را به کشاورزان قرض می دادند و سود فراوانی را با اصل مال، از آنان می گرفتند. و چه بسا ثروتها، به سبب این گونه معاملات، نابود شد و انسانها ذلیل و خوار گردیدند. پس آیا بعد از این، دلیل دیگر برای تحریم «ربا» لازم است.

بزرگترین فرصت: و هم اکنون که تجربه پیروز شده، و دولت در این جمهوری بزرگترین بهره را در معامله‌ها ربوی «بهره‌بردار» الغاء نموده است، آیا «ربایی» باقی مانده است؟ فقط بهره‌های دیگر، مانند بهره بانکی و شرکتها، و معاملات جاری بین مردم باقی مانده است. بانکها ملی شده و به تملک دولت درآمده‌اند. و شرکت‌های بزرگ هم یا به تملک دولت درآمده‌اند، و یا دولت در آنها شریک شده است، و سیادت اقتصادی در دست ملت و راهبری اداره و سرنوشت کشور، در دست دولت قرار گرفته است.

و هم اکنون فرصت کم پیدا و کم یاب است، تا این ملت پاک و بزرگوار و نجیب در مورد «ربا» آن ربایی که، برخلاف، آرزوی ما، در میان ما، ماندگار بود، سخن خود را، بگوید:

ما مانند ملّتی هستیم که اصول زندگی‌ش، دینی عربی است. ربا را در صورتهای مختلفش مردود می‌داریم. چون خداوند بزرگ آن را ردّ نموده است و رسول خدا ﷺ می‌گوید: «ربا» نباید باشد و ضمناً تمام ادیان و مکاتب آسمانی، «ربا» را حرام دانسته‌اند. وقتی که دولت تجربه‌ای را عملی نماید و مردم به آن شادمان گردند، بر آن ملّت جز کامل کردن نعمت، چیزی الزامی نمی‌باشد. یعنی از نعمت بهره‌برداری مفید نماید. بر فرصتش بیفزاید و در هر شرایط و اوضاع و احوال، و احتمال هر گونه خسارت «ربا» را در معاملاتش، ترک و رها کند.

و اگر ما به این کارها اقدام نماییم، خداوند، از ما راضی می‌شود، نعمت خود را بر ما ارزانی می‌دارد، و به صورتی که ما خودمان، برایمان قابل تصور نباشد، عوض آن را به ما اعطاء خواهد کرد.

ملّت عرب، امروز ملّتی نیست که ربا خوار نباشد. و ربا خواری از خصوصیات آن ملّت نبود و اما آنهایی که این سرزمین ما را، استعمار نمودند، خداوند نابودشان کند، کسانی بودند، که در میان ما فحشا را اشاعه دادند.

می‌خواهیم آن را تصفیه نماییم و از «ربا» پاکش کنیم، چون «ربا» کثیف است و

نجس. و نباید در مال و ثروت، جز آنچه که شایسته است، داخل گردد.

و ما از دولتمان این آرزوی بزرگ را خواستاریم. و بطور قطع این دعوت خداوند بزرگ را اجابت خواهد کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند بترسید و آنچه که از «ربا» باقی مانده است، رهایش کنید).

و آنچه که از «ربا» در میان ما باقی مانده است، بعد از الغای آن، از طرف بانک اعتبارات کشاورزی، شیء ناچیزی است و الغای آن سنگین نیست.

و آن همان راه الغای «ربا» در نظام اقتصادی ما است که تا با نظام و جامعه گرایی اقتصادی و اجتماعی حضرت محمد ﷺ هماهنگ شود. آن نظام که «ربا» را برای ابد حرام کرد، و برای ابدی قطعش نمود، و تبدیل شد، به برادری، رحم و مروت، تعاون و انسانیت.

ماههای عربی: سپس حضرت محمد ﷺ در سخنرانی جامع خود، اصول و قواعدی را، برای این امت بیان می کند و می گوید: «تعداد ماهها نزد خداوند دوازده ماه است و چهار ماه، از آن دوازده ماه، ماههای حرام هستند»^(۱)

پس شأن و مقام این ماهها، با نظام مشترک اقتصادی و اجتماعی محمد، چه رابطه ای دارد؟ رابطه این است: حضرت محمد ﷺ، امام امت، نه مأموم. راهبر امت، نه تابع و پیرو. رئیس است، نه مرئوس.

و این امت، بهترین امتی است، که برای سرمشق بشریت بوجود آمده است. دینش بهترین دین و آخرین دین است. لذا الزامی است که از لحاظ ماهها هم از سایر امتها امتیاز داشته باشد. و بنابراین بود که حضرت محمد ﷺ، اعلام می کند، تعداد ماههای سال دوازده ماه عربی است، که با قمر رابطه دارند.

و این امتیازی بود برای نظام حضرت محمد ﷺ بر سایر نظامها. امتیاز در تفکر و امتیاز در اختیار.

ارتباط ماه عربی را به گردش قمر، امری عمومی و جهانی است. زیرا ماه (قمر) پدیده‌ای آسمانی گسترده، برای همه مردم، در همه شبها، می‌باشد، که برای شناخت روزها و ماهها، به آن می‌نگرند.

برای هر فردی از امت حضرت محمد ﷺ کافی است، که به ماه بنگرد و بداند این کدام شب و از کدام ماه است.

و همچنان از خصوصیات اسلام است، که رابطه دنیا با عبادت برقرار است، می‌بینیم روزه ماه رمضان، به دیدن هلال آن ماه، مقرر می‌شود، و مراسم مناسب حج با رؤیت هلال ماه ذیحجه مرتبط می‌باشد. و هکذا و... و...

آنچه که مسلم است سال هجری و ماههای عربی اساس معاملات این دولت اسلامی، و اصلی از اصول آن بود. تا اینکه استعمار آمد و اقتصاد خود را بر ما تحمیل کرد، و پیروی از خود را بر ما اجباری نمود. و ماههای عربی اسلامی را به ماهها فرنگی میلادی مبدل گردانید.

و ما می‌خواهیم به تاریخ هجری و به ماههای عربی، برای آزادی اقتصادمان از تبعیت، و رهایی نظام جامعه‌گرایی اقتصادی و اجتماعی اسلامی‌مان، از قید اسارت، برگردیم.

و همچنین می‌خواهیم، ضمیرمان، از تبعیت آزاد شود. براستی برگشت دولت به تاریخ هجری، خود ندای درونی این ملت است.

و تاریخ هجری برای ما غریب نمی‌باشد. و تاریخ هجری خود، تاریخ اولیه استقرار این جمهوری و سایر مراسمهای بزرگ آن بود.

و ما در این دولت، در همه چیز، همان اساس رسمی را می‌خواهیم. بخاطر امتیاز این امت، از امتهای دیگر، و امتیاز نظام شرق، از نظام غرب.

هرگز گمراه نمی‌شوید: آخرین وصایا و سفارشهایش، در آن سخنرانی بزرگ و عظیم، این بود: «آنچه که برای شما جا گذاشته‌ام، اگر به آن متوسل شوید، هرگز، گمراه نمی‌شوید. امر آشکار و روشنی است. کتاب خدا و سنت پیامبرش. ای مردم

سخن مرا گوش کنید و بشنوید و در مورد آن فکر کنید و عقل را بکار گیرید.»
 باری دیگر می‌گوئیم: شأن این سفارشات، در رابطه با جامعه‌گرایی اجتماعی و اقتصادی چیست؟

در جواب می‌گویم: محمد ﷺ به ما می‌گوید، اگر به آن دستورالعملی که برایمان جا گذاشته است متوسل شویم، راه زندگی سالم و درست را هیچوقت گم نمی‌کنیم. این خلص آن نظام اجتماعی است. زیرا بزرگ‌ترین مسئله و امر در زندگی این است، میزانی که حق را از باطل جدا می‌کند بشناسید.

چیز مسلمی است که این زندگی مانند اقیانوسی است، که از رای‌ها و نظریه‌ها و نظم‌های گوناگونی، موج می‌زند. زیرا در این دریای زندگی، سرمایه‌داری با نظام‌های مختلفش، و کمونیستی، با اشکال متفاوتش، و ملت‌های مختلف، دیگر که نه این را می‌شناسند، و نه آن را، در آن غوطه‌ور می‌باشند.

این از ناحیه اقتصادی.

بالتر از این. اختلاف بشریت در همه چیز. مثلاً در موضع‌گیری‌ش، در برابر خداوند. نظریه‌هایش در مورد زندگی، قوانین، دستورالعمل‌ها، لذت‌ها طمع‌ها و آزمندی‌ها، پنهان‌ها، علنی‌ها. خلاصه در همه چیز اختلاف برقرار است. دو نفر در این زندگی هیچوقت دارای نظر و اندیشه واحدی نمی‌باشند.

و سرانجام اختلاف علت‌ها و ازدحامات بین المللی در دنیای جدید چگونه؟
 هریک از اینها گرداب سرکشی هستند، که تمام بشریت را به حرکت در می‌آورند. بشریت یا همگام آن، یا در خلاف آن، در تحرک و دوران است. و همگی نمی‌دانند، چرا با آن و یا چرا در خلاف آن، در جریان‌اند.

و اما آن جریان‌ات جهانی است، و هر انسانی، با جریانی که در آن است، در تحرک می‌باشد و جز آن نیست.

پس موضع‌گیری این امت در آن جریان‌ات چیست؟

آیا جریانی را اختیار می‌کند، که هرگونه حرکت کند، با آن همگام شود؟

و آن جریان را نداند که خطا است یا صواب؟

نه هرگز. آنچه که واقعیت است حضرت محمد ﷺ، این چنین اراده‌ای را در بنیاد اصول و ارکان خود مردود می‌دارد و نمی‌پذیرد، که امتش بی اراده و فرمانبر هرکسی باشد و در سیاست جهانی، و اراده‌ی حرکت سفینه‌ی زندگی بدون نقش بماند. و او ﷺ وقتی که آن را ردّ می‌کند، ردّی خودبینانه خشک و توخالی نیست که، نپذیرد از کسی اطاعت کند، سپس متوقف شود و بر چیزی توانایی نداشته باشد. بلکه او تبعیت و پیروی را ردّ می‌کند. در همان وقت خود، برای پیشوایی کل دنیا قدم بر دارد، و مفیدترین فکر را در مورد زندگی، و بهترین روش را برای سیاست آن، و بهترین راه را برای اداره آن، در قدرت داشته باشد.

این چگونه؟ دلیل و حدود صحتّ آن ادعا کدام است؟

این ادعایی درست و صحیحی است. بلکه تا دورترین برد و صحتش، خود حضرت محمد ﷺ، بر آن ارائه دلیلی می‌کند، و برهان و دلیل قطعی ادعای خود را، در برابر کلّ بشریت قرار می‌دهد و می‌گوید: «کتاب خدا و سنت پیامبرش». در میان شما «کتاب خدا را»، که در کلّ امور دنیا و آخرت در آن وجود دارد، باقی گذاشته‌ام. و همچنین «سنت پیامبرش» یعنی راه زندگی خود محمد ﷺ و اسلوبی که، منطبق با کتاب خداوند تنظیم و عملی کرده بود.

قرآن دستور، و سنت قانون، قرآن اصل، و سنت شرح و بیان آن اصل است. و من توانایی آن را ندارم، که در این مختصر حاضر، حق این عبارت را ادا نمایم. چون آن، از کلمات جامع حضرت محمد ﷺ است، که انسان از شرح و بیان کامل آن ناتوان است.

چه گویم در مورد کتاب خدا، و چه گویم در رابطه با سنت پیامبرش. آیا می‌توانی دریایی را در قطره‌ای، یا آسمان را در نظری، یا کره زمین را در اندیشه بگنجانی؟ اگر چنین توانی را داشته باشی، می‌توانی در مورد قرآن خدا، و سنت پیامبرش، در چند کلمه، سخن بگویی.

قرآن و سنت دو چیز عظیم و بزرگ اند. جامع و حاوی کل خیرات می باشند. چیزی وجود ندارد، که در آنها نباشد. و اما مردم نمی بینند و درک نمی کنند. خداوند بزرگ می گوید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»^(۱). براستی این قرآن به راهی هدایت می کند، که عادلانه تر باشد).

این قرآن با عظمت و بزرگ، همین کتابی است که مقدار عظمت آن درک و دانسته نمی شود. و براهی که عادلانه تر، در زندگی بشریت است راهنمایی می کند. و این سنت پیامبر ﷺ مبین و مفسر، و عظمتی، از عظمتها، و رفعتی از رفعتهای قرآن است.

وقتی که حضرت محمد ﷺ، می ایستد و به جهانیان اعلام می کند، که در میان امتش چیزی را باقی گذاشته است، اگر به آن متوسل شوند، هرگز گمراه نخواهند شد، ادعای قاطعانه می کند و مستقیماً جلو می افتد، برای پیشوایی مردم تمام دنیا. در طرف راستش کتاب خدا، و در طرف چپش روش خودش در مورد زندگی قرار داد. وحی از طرف خداوند و منطبق با نظام زندگی بر روی زمین است. اینجا است عظمت نظام اجتماعی محمد ﷺ که از نظامهای آسمانی (گذشته) و نظامهای ساختگی، مرتفع تر و بالاتر می باشد.

شریعت حضرت محمد ﷺ نسخ کننده شریعتهای آسمانی قبل از خود است، زیرا آخرین نسخه آسمانی، و آخرین سخن آسمانی به روی زمین است.

نظام این شریعت آسمانی شامل و حاوی، بهترین مطالب کتابهای آسمانی سابق، و آنچه که متناسب با زندگی بشریت است، تا روز قیامت، بر آن افزوده شده است.

و بنابراین، آن جامعه گرایی، جامعه گرایی رهبری است، نه فقط نظام عبادتی محض. و نظام اقتصادی رهبری است، نه اقتصاد تقلیدی.

مثل اینکه من احساس می کنم که حضرت محمد ﷺ می خواهد، به امتش

بگوید: نظام و اوضاع و احوالی که دیگران بزرگش می‌دارند شما را فریب ندهد، که در افکار و نظام اقتصادی آنان فرو روید. هست و کیان مستقل و فکر و اندیشه مستقل خودتان برایتان الزامی است، و اگر خوف گمراه شدن را پیدا کردید و اختیارات شما را متزلزل نمود، کتاب خدا و سنت من نزد شما است، راهنمائیهای آنها از همه چیز بی‌نیازتان می‌کند. آنها نوری دارند کارهای خلاف شما را روشن می‌کنند و غلط آن را از صحیحش، باطل آن را از حقش، برایتان بیان می‌کنند و بشما می‌شناسانند. و در این صورت دارای بینش کافی خواهید شد.

این گرامی‌داشتی است، از جامعه‌گرایی حضرت محمد ﷺ، برای پیروانش، که آنچنان آنها را گرامی می‌دارد، که عنوان راهبر را برایشان قرار می‌دهد، نه پیروی کننده.

و بار دوم عظمتی را برایشان قائل می‌شود، وقتی نظام کامل و تمامی را، در پیش پایشان می‌گذارد، تمام دنیا، با آنان به مبارزه، بر می‌خیزند.

بار سوم، وقتی که به آنان می‌گوید: «سخن را گوش کنید و عقل و شعور را، در مورد آن بکار ببرید» آنان را مکرم و معظم داشته است.

به خودتان ستم نکنید: آخرین موضوع سخنرانیش این بود: «بدانید که هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است و همه مسلمانان برادر یکدیگرند حلال نمی‌باشد، برای کسی مال برادرش را، جز به رضای او، و از خودتان ستم نکنید. خداوند، آیا فرمان ترا ابلاغ نمودم؟» مردم یکصدا گفتند خداوند، بلی. سپس حضرت رسول اکرم ﷺ گفتند: «خداوند، شهادت می‌دهم». به این جمله سفارشات خود را به امتش به اتمام رساند.

سفارشات خود را به اصلی عمومی، اصل برادری، در نظام جامعه‌گرایی اجتماعی خود، به اتمام رساند.

برادری و اخوتی که فراگیرنده تمام حقوقات و واجبات آن باشد. آن برادری که خود تثبیت واقعیت آدمیت است. معلوم است که انسانها از آدم‌اند، و آنان در

حقیقت از لحاظ جنسیت برادر می‌باشند.

اگر چه دست تطاول و تجاوز، زمانها و اختلاف عقاید، حقیقت آن برادری را از خاطر آنان فراموش کرده است. ولی تنها راه درستش که آنان را، بر آن گرد آورد، آن است که، کسانی بر یک فکر متکی، و به آن ایمان دارند و اعتماد می‌کنند، گرد آیند. مسلمانان به یک فکر ایمان دارند و به یک عقیده معتقد می‌باشند، پس درست‌ترین راه برای آنان، آن است که بر آن اندیشه‌ی برادرانه‌ی دوست داشتنی، مهربانانه، سرشار از عواطف و تعاون و همکاری، جمع شوند. وقتی یک رابطه فکری بوجود آید، آن رابطه مقدس است، همیشه با زندگی حرکت می‌کند، یارانش را به آنچه که در همه اوقات، برایشان مفید باشد، سوق می‌دهد و می‌کشانند.

محمد ﷺ جامعه مؤمنین را به مثال بی نظیر عجیبی مثل زده است: «مثل مؤمنان در دوستی، مهربانی عواطف نسبت به همدیگر، مانند مثل بدنی است، که عضوی از آن به درد آید، سایر عضوها، در بی‌خوابی و شب بیداری به همدردی او می‌شتابند.» (۱)

این مثل حضرت محمد ﷺ در حقیقت، حرفی نیست که بر سبیل مثال آورده باشد، نه هرگز. بلکه آن حقیقت واقعی است که او برای امتش خواستار شده است.

امت، ملت، افراد جامعه مسلمین، در نظر حضرت محمد ﷺ، درست مانند جسم انسان است، و فرد در آن مانند عضوی از اعضای آن بدن است. آنچنانکه تمام اعضای آن جسد در خدمت، آن جسد هستند، و همچنانکه جسد در خدمت هر عضوی از جسد است، تمام افراد اجتماع در خدمت اجتماع، و خود اجتماع در خدمت یک یک، افراد اجتماع است.

آنچه مسلم است حضرت محمد ﷺ، برای لذت سخن، مثال نمی‌آورد، حاشا و کلاً. بلکه به آن، نظامی که فراگیر زندگی اجتماعی باشد، ثابت و مقرر می‌دارد. و

ضمناً آن نظام چگونه باشد.

در فصل بعدی کتاب، به تفصیل و تشریح این قسمت بر خواهیم گشت. و هم اکنون، به خاطر اینکه تأکید نمائیم، که حضرت محمد ﷺ، آخرین مطلبی که در سخنرانی خود، اعلام نمود، تثبیت برادری، بعنوان اصلی عمومی در ساختار نظام اجتماعی، اقتصادی، و تأسیس و ایجاد علاقه، بین افراد جامعه مسلمین بود.

وقتی که می‌گوییم برادری، هرچه که در خلاف آن، و متباین و متضاد، با آن باشد، مردود می‌داریم.

و بنابراین، استبداد، استغلال (سوء استفاده کردن و به رنج و استثمار کشیدن)، احتکار، گرسنه نگاه داشتن مردم، ستم به مردم، و... و... هیچکدام برادری نیستند. و عکس آن: تعاون و یاری، محبت و مهربانی، مساوات و برابری، یاری ستم‌دیدگان، مقاومت با ستمکاران، همگی برادری هستند.

از مرگ خود خبر می دهد

در سال یازدهم هجرت هستیم. مرض مرگ، بر حضرت رسول اکرم ﷺ شدت یافته بر وجود مبارکش سنگینی انداخته است. سر مبارکش را بسته است حرکت می کند و بر منبر می نشیند، سپس می گوید:

«بنده ای از بندگان خداوند، اگر خداوند او را، در بین دنیا و آخرت، و آنچه که پیش خداوند بزرگ است، مختار نماید، آنچه که پیش خداوند است انتخاب و اختیار می کند».

ابوبکر صدیق رضی الله عنه فهمید و دانست که از خودش خبر می دهد. در حال گریستن گفت: ما خودمان و ابا و اجدادمان را، فدای تو می کنیم.

در جواب فرمودند: «ای ابوبکر آرام باش». پیامبر ﷺ می خواست ابوبکر آرام باشد، تا مردم منقلب نشوند.

در روایت آمده است، حضرت رسول اکرم ﷺ آن روز، در سخنان خود فرمودند: «اگر از میان بندگان خداوند دوستی را برای خود، انتخاب می کردم، بطور مسلم ابوبکر را بعنوان دوست انتخاب می کردم. ولکین او صحابه و برادر دینی است، تا خداوند ما را نزد خود گرد آورد.»^(۱)

در روز دوشنبه : روز دوشنبه که آمد، پیامبر برای نماز صبح، در حالی که از شدت درد، سرش را بسته بود، به سوی مسجد، از خانه بیرون رفت. ابوبکر نماز

صبح را با مردم به امامت می‌خواند. وقتی رسول خدا ﷺ وارد شد، مردم از هم باز شدند و ابوبکر دانست که مردم جز برای پیامبر، چنین اقدامی نمی‌کنند. لذا از جای خود عقب کشید «پیامبر به پشت او زد، که نماز را با مردم ادامه دهد»، و خود در جنب راست ابوبکر نشست و نماز را، در حال نشسته اقامه نمود. وقتی که از نماز فارغ شد، رو به مردم ایستاده و با صدای بلند، که از در بیرون می‌رفت و مردم می‌شنیدند، شروع به سخن گفتن می‌کند و می‌گوید: «ای مردم آتش زبانه کشیده، و فتنه مانند قطعه‌ای از شب تاریک روی آورده است. و بخدا سوگند، دست آویزی بر من ندارید. من حلال نکرده‌ام، چیزی را جز آنچه که قرآن حلال کرده است، و چیزی را حرام نکرده‌ام جز آنچه که قرآن حرام کرده است».

وقتی که سخنان را به اتمام رساند، ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا ﷺ می‌بینم ترا که به نعمت و فضل خداوند، آنچنانکه ما می‌خواهیم و دوست داریم بهبودی را بدست آورده‌ای، امروز نوبت دختر خارجه است نزد او بروم؟^(۱) پیامبر گفتند: بلی. سپس پیامبر به منزل خود تشریف بردند و ابوبکر هم، نزد زن و بچه‌اش به سنح محل زندگی‌اش در خارج شهر مدینه رفت.

بلکه به سوی رفیق اعلا: اما آنچه که پیش آمد، غیر از آن بود، که ابوبکر احساس کرده بود. وقتی که چاشتگاه کامل شد، حضرت رسول اکرم ﷺ، روز دوشنبه که دوازده شب از ماه ربیع‌الاول گذشته بود، رأس ده سال تمام، از مقدم مبارکش به شهر مدینه منوره، دار فانی را وداع فرمودند.

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ آن روز که به مسجد رفته بود، نزد من برگشت در اتاق من روی زمین خوابیدند.

می‌گوید: دیدم، پیامبر ﷺ که سرش را در دامن من بود، سنگینی می‌کند، به چشمهایش نگریستم، دیدم که از حرکت افتاده‌اند و می‌گوید: «بلکه رفیقی که از

۱- ابوبکر به سبب بیماری حضرت رسول ﷺ چند روزی بود نزد زن و بچه‌اش که در خارج شهر منزل داشت نرفته بود.

بهشت بالاتر است.»

در شب چهارشنبه : وقتی که به ابوبکر رضی الله عنه، بیعت شد، مردم در روز سه شنبه برای تجهیز کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. وقتی که جهاز کفن و دفن به اتمام رسید، او را در همان بستر مبارک خود در همان حجره محل زندگی خودش دفن کردند. مسلمانان بر سر محل دفن حضرت رسول اکرم اختلاف پیدا کردند، عده ای گفتند: در مسجد او را دفن نمایم. عده ای دیگر گفتند: با یارانش. (شاید هدف، شهدای بزرگوار بدر باشد).

بعد ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفتند: شنیدم از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، فرمودند: پیامبران در هر جا قبض روح شوند، در همان جا دفن می شوند. فرشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن وفات یافته بود، برداشتند و در زیر آن قبر را کردند. سپس مردم گروه گروه آمدند و بر پیامبر نماز گزاردند. اول مردان سپس زنان و بعد بچه ها، بر او داخل شدند.

عائشه می گوید: ما نمی دانستیم رسول خدا صلی الله علیه و آله در کجا دفن کنیم. تا اینکه شب چهارشنبه صدایی را، از دل شب شنیدیم.

کسانی که داخل قبر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند، علی بن ابی طالب، فضل بن عباس، قثم بن عباس و شعران آزاده ی رسول خدا، بودند. وقتی پیامبر را در قبر دفن نمودند. شعران آزاده ی او صلی الله علیه و آله جامه ای مخمل پشمی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گاه آن را می پوشید و گاه زیرانداز می کرد، آورد در قبر او دفنش کرد و گفت سوگند بخدا نباید کسی بعد از تو، آن را بپوشد.

گذشت : و اینچنین گذشت، رفت، بهترین انسان بر روی این زمین. محمد صلی الله علیه و آله رفت و مرگی که خداوند، بر او واجب کرده بود، چشید.

چه اموال و املاک و ثروتی را از خود بجای گذاشت؟ هیچ چیزی را از خود باقی نگذاشت، جز این گفته ی خود: (ارثی «ما گروه پیامبران» از خود باقی نمی گذاریم، آنچه که بجا می گذاریم صدقه است).

اصول نظام مشترک اجتماعی و اقتصادی محمد (ص)

زندگی رسول خدا ﷺ را با هم مختصر مرور کردیم و سیره او را ﷺ از زاویه اقتصادی، اجتماعی اختصاراً عرضه نمودیم. هم اکنون می‌خواهیم، درخششهای نظام اقتصادی و اجتماعی او، و جهات بارز و روشنی را، از آن بیان نمائیم و ما در اینجا از اصول جامعه‌گرایی بطور عموم، برای اتمام فایده، و کامل نمودن مورد بحث خود، در فصل مستقلی، سخن می‌گوییم.

آسان گرفتن و بشارت دادن : می‌گوییم: با تفکری عمیق در نظام اقتصادی محمد ﷺ، آن را نظامی آسان گیر، همگام و هماهنگ با فطرت، می‌بینیم. و انسان را به پیچ و خمها نمی‌کشانند، و در مشکلات لاینحل، وارد نمی‌کند. و این به طور مداوم، کار و حالت او ﷺ بود. چه بهتر و خوب‌تر، که همیشه در بین دو کار، آسان‌تر آن را انتخاب و اختیار می‌کرد.

و حضرتش ﷺ وقتی که، معاذ و ابوموسی را، به یمن اعزام می‌دارد، می‌گوید: «آسان گرفتن، نه سخت‌گیری. شادمان کردن، نه منفور کردن. به هم پیوستن، نه اختلاف داشتن.»^(۱)

و کتاب او (قرآن) می‌گوید: «يُرِيدُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» خداوند، راحتی و آسایش شما را می‌خواهد، نه سختی و تنگی را^(۲)

و «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ» خداوند (بدون تَمَرّد) عذاب شما را نمی دهد^(۱) نزد محمد ﷺ واجب است، که زندگی بر دو ستون، آسان گرفتن و شادمان نمودن، پایدار باشد. به اصطلاح امروزی سهل و ساده گرفتن.

همه چیز باید به سهولت زندگی مردم منجر شود. این اصولی است که محمد ﷺ مقرر و تثبیت نموده است.

و همه چیز باید به شادمانی و سرور منتهی گردد. و این چیزی است، که محمد ﷺ، دوست می دارد.

و حضرتش ﷺ این دو راه را در کل زندگی خود، معمول می داشت و این، سهولت و خیر اندیشی، طبیعت اقتصادی او بود.

رحمت خداوند بر انسانی باد، که در خرید و فروش بخشنده باشد. و قرآن می گوید: «وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» در بین خودتان بخشش را فراموش نکنید^(۲).

و هر جا این دو صفت را (سهولت و بخشش) در زندگی یافتید، روی زمین برای انسان، روشن و نورانی می شود.

آسان گیری، در معاملات، بسیاری از مشکلات آن را، حل و فصل می کند. محبت و شادمانی، در معاملات بسیاری از عقده های درونی را، از بین می برد. و لبخند به روی برادرت، صدقه محسوب می شود.

و هر جا تمدن جدید، در فنون معاملات و اسلوب اداره ی کارها، ابداع گردد، از این دو اصل، سهولت زندگی، اشاعه شادمانی، یا سعادت در زندگی هرگز خارج نمی شود.

روح اقتصادی محمد ﷺ : وقتی که از آن، مختصر سیره و زندگی، حضرت محمد ﷺ فارغ می شویم، با سؤالی که در تمام دنیا معروفیت دارد، رو در رو خواهیم شد. و آن عبارت است، از: روح اقتصادی محمد ﷺ کدام است؟ در جواب می گوئیم: روح اقتصادی محمد ﷺ، همان عدالت است و قانون آن

این گفته خداوند بزرگ است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» آنچه که قطعی و مسلم است. خداوند به اجرای عدالت فرمان می‌دهد^(۱)

هر کاری که در بین مردم منجر به عدالت شود، از آنهایی است که خداوند به آن فرمان داده است و اگر به ظلم و ستم منتهی گردد، از آنهایی است که خداوند آن را منع نموده است.

اسلام به نامها و شعارها توجهی ندارد، بلکه واقعیت و حقیقت اشیاء را می‌خواهد. آیا این عدل است، یا ستم؟ پس هر نظامی اقتصادی که عدالت را، به تحقق رساند، آن حق است. و هر نظامی که در بین مردم، ستم روا دارد، آن باطل است.

اینجا است که اقتصاد اسلامی، (مانند درختی بارور است، ثمرش را، در هر زمان، به فرمان پروردگارش، اعطا می‌کند).^(۲)

سراسر دنیا را فرا گرفت، روزی که سایه لوای خود را انداخت، یاری دری، یاریش را داد، که نظم اقتصادیش را، به تحرک، درآورد و زندگی را، فروکش نکرد. و کسی در آن روز خود، نگفت: که اسلام از یاری دادن ما، به آنچه که از نظم زندگی می‌خواستیم، ناتوان بود.

و به راستی سخنانی که هم اکنون ما می‌شنویم، چیزی است، بر می‌گردد به رسوبات استعمار در نفوس و روان ما. معلوم و مشخص است، این ملت روزی ضعیف شد و در برابر دشمن فروتن و ناتوان گردید، این بود، که تمدن آنها را پایمال و ناپدید نمودند و تمدن و افکار خود را جایگزین آن کردند.

و معقول نمی‌باشد، که استعمار به ما بگوید: اقتصاد شما، با هر زمان سازگار است. معقول آن است، که بگوید: اقتصاد، همان اقتصاد غرب است و بس.

سالها گذشت و نسلا بر این فهم و شعور نشأت یافتند، تا جایی که گمان بردند، که این واقعیت و حقیقت است. حق هم دارند. زیرا جز آن را نشنیده‌اند، و در

زندگی‌شان جز آن، با چیزی دیگر، رابطه و سروکاری نداشته‌اند. و این است، همان سرّ، مردمانی که دهنشان از تعجب وا می‌شود، وقتی که می‌شنوند، یکنفر می‌گوید: اقتصاد ما توانایی دارد و آنچنانکه می‌خواهم، در نظم زندگی، ما را یاری دهد.

آنچه که مسلم است، اصل فلسفه اقتصاد محمد ﷺ همان تحقق عدالت است. و این عدالت چیزی نسبی است. زیرا چیزی که در آمریکا عدل محسوب می‌شود، در مصر ستم می‌باشد. مثلاً مزد کارگری روزانه در آمریکا پنج (دلار) باشد، ولی در شهر دیگر مانند شهر مصر، بعنوان فاحش‌ترین ستم نمایان می‌شود. چون محتوا و راستای هزینه زندگی برابر هزینه زندگی آمریکا نمی‌باشد.

پس عدالت در نظام مشترک اقتصادی، اجتماعی محمد ﷺ اصل ثابتی است. و آن سیّال و روان است. متحرّج و خشک نمی‌باشد. با جامعه متبلور و درخشان است.

هر اجتماعی مشکلات خود را می‌داند، و به آنچه که در آن است، آگاهی دارد. پس او به اصلاح خود، و تنظیم شئونات و کارهایش سزاوارتر است. اسلام به انسانها می‌گوید: عدالت را در بین خودتان اجرا، و به آن جامعه‌ی عمل بپوشانید. من جز این را از شما نمی‌خواهم. عدالت را محقّق نمائید و بعد هر طور که می‌خواهید باشد^(۱).

اسم آن را، سوسیالیست، کفایت اجتماعی، عدالت اجتماعی و تعاون و همکاری و هر اسم و نام دیگری که می‌خواهید بر روی آن بگذارید. زیرا مهمّ هدف است، و هدف همان عدل و تحقق عدالت است.

اسلام در این مبدأ و همتا و هم مثل، و همچنین در نظام جهانی نظیر و همانندی ندارد.

آنچه که معلوم است. نظام سرمایه‌داری، از اینکه: از نظام کمونیستی، در چیزی اقتباس کند، بشدت متنفر است و بطور کلی از آن، ترسی در دل دارند، آنچنانکه

۱- مسلم وقتی که عدالت اجرا شود، دیگر انحرافی پیش نخواهد آمد.

بچه‌های شما از لولو می‌ترسند.

و همچنین معلوم و مسلم است، که نظام کمونیستی، در این مورد با نظام سرمایه‌داری معامله به مثل می‌کند. و او به هیچوجه اجازه نمی‌دهد، سرمایه‌داری، در هیچ شرطی از شرایط، در جامعه کمونیستی نفوذ کند. و به جمهوریهایش می‌گوید: این اعمال برزواهای استعمارگر است.

در صورتی هر دو اردوگاه، در این، دچار تشطط و اشتباه شده‌اند. زیرا هر چیزی هم دارای خیر، و هم دارای شرّ است، و امکان ندارد، یک شی واحد، شرّ، یا خیر، مطلق باشد. و این بدان معنی است که کمونیست نمی‌پذیرد در نظام سرمایه‌داری چیز نیکی وجود داشته باشد. و همچنین نظام سرمایه‌داری اعتراف به چیز نیکی در نظام کمونیستی نمی‌کند.

و این چنین مفهوم می‌شود، که تعصب چشم هردوی آنها را کور کرده، و محسنات یکدیگر را نمی‌بینند.

و این حق و واقعیت نیست. چیزی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد. اسلام بزرگ می‌گوید ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ اَنْ لَا تَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی﴾ حسادت و خشمستان نسبت به مردمان دیگر و ادارتان نکند، که عدالت را اجرا نکنید، عدالت را بکار گیرید، آن نزدیک‌تر است به تقوا و پرهیزکاری^(۱)

خشم شما نسبت به دیگران سبب نشود که و ادارتان کند، عدالت را اجرا نکنید حق را زیر پا کنید. عدالت را بطور کلی در گفتار و کردارتان، چه با دشمنان و چه با دوستان بالتساوی، اعمال نمایید.

و بدین وسیله اسلام، ادیان سابق قبل از خود، و تمدنهای گذشته، و افکاری که همزمان آن، بر روی زمین می‌زیست، بلعانید.

اندیشه‌ای وجود نداشته است که اسلام آن را نگشاید و بر میزان کتاب خدا و سنت پیامبرش عرضه ندارد و نسجد. اگر آن اندیشه و تفکر نیک بود به نظام خود

می‌افزود و مورد استفاده قرار می‌داد. و اگر بد بود، آن را رها و دور می‌انداخت، چون با سرشت آن منطبق نمی‌شد.

اسلام همه‌ی نظامها را هضم می‌کند: اسلام انضمام محسنات اقتصادی نظام سرمایه‌داری، یا کمونیستی را به نظام اقتصادی خود ممنوع و مردود نمی‌دارد. چون حکم اسلام عادلانه است. و بطور یقین می‌داند، که در هریک از آنها، هم محاسن و هم معایب وجود دارد. و این حکمت اقتضا می‌کند که محاسن را هر کجا یافت، اتخاذ گردد و معایب در هر شرایط دور انداخته شود. و این اسلوب اسلام است، چه در علم، چه در فن، چه در اقتصاد، چه در جنگ و چه در صلح. تشریع و اسلوب است، که با زندگی و ادامه حیات رشد می‌کند. در طول و عمق همه افکار فرو می‌رود و شعاع خود را بر آن فرو می‌آورد، اگر آن را نیک یافت، فرو می‌برد و در خود هضم می‌کند و جز نظام خود قرارش می‌دهد. و اگر آن را بد یافت، دورش می‌اندازد، بدون اینکه برایش متاسف گردد.

پس وقتی که از نظام سرمایه‌دار، چیزی که با اقتصاد اسلامی هماهنگ باشد، اقتباس کنیم، یا از نظام کمونیستی چیزی را، اقتباس کنیم، که منافی اسلام نباشد، کسی نباید بی‌تابی کند.

یک شرط واحد: اینجا داخل قانونی دیگر، از قوانین اقتصادی محمد ﷺ می‌شویم، آن قانونی است، که شیء مورد اقتباس، نباید حلال را حرام، و حرام را حلال نماید. و این یگانه شرطی است که اسلام برای گرفتن هر چیزی، از نظام غیر از اسلام در نظر گرفته است.

و هر وقت این شرط پایدار باشد، ما می‌توانیم آنچه که میل داریم از نظامهای دیگر، اختیار، و در زندگی خود وارد و مورد استفاده قرار دهیم.

این قاعده‌ی طلایی اسلام است که مشکلات کارها را در اقتصاد ما حل می‌کند و موقعیت آن در شریعت ما است.

چون در اسلام بزرگ در همه موارد فرمان به گذشت و بخشش داده شده است.

مثلاً وقتی می‌بینیم در نظام کمونیستی نظم زیبایی از لحاظ تعاون، وجود دارد، می‌توانیم آن را مورد استفاده قرار دهیم. اما به این شرط که حلالی را حرام، یا حرامی را حلال نکند.

یا اینکه در نظام سرمایه‌داری روش نوظهوری را در مورد تأمین اجتماعی یافتیم، مادام حلالی را حرام، یا حرامی را حلال نکند، می‌توانیم آن را در نظام اقتصادی و اجتماعی خود داخل کنیم و مورد استفاده قرار دهیم.

می‌توانیم نظام تأمین اجتماعی را وارد نظام خود نماییم، ولی مسئله «ریا» را باید از آن حذف کرده و کنار بگذاریم، و آنچه که با اصول اسلام مبایت دارد، تعدیل نمائیم، سپس آن را کاملاً تطبیق دهیم تا به نهایت درجه اطمینان رسیدیم.

و همچنین، با دنیایمان همگام می‌شویم و بر راه هدایت، از کتاب خدا (قرآن) و انوار سنت پیامبرش، با آن عمل می‌نماییم. و این خود تکامل عاقلانه و آگاهانه می‌باشد.

و اما اگر با نظمی دست و پاشکسته و درست و نادرست، حرکت تکاملی داشته باشیم، آن چیزی است که دخلی به فلسفه اقتصادی محمد ﷺ ندارد و از اعمال عقلاً هم خارج می‌باشد.

و آن قاعده از اسلام است، آن را، (اقتباس محاسن نظامهای دیگر)، بصورت خلق و عادت، در می‌آورد، و با زندگی هر جا که حرکت کند، می‌چرخد. و در این صورت است، که گفته‌اند: هر جا مصلحت ایجاب کند، قانون خداوند است.

پس کسانی که از اسلام، به نام واپس مانده، عیب جویی می‌کنند، یا به نظامی خشک و جامد، متهمش می‌نمایند، و در حالی که هم دروغ می‌گویند، باید بدانند، که اسلام، تا حیات بقاء دارد، زنده است و همراه زمان رشد و نمود می‌کند و ما به آنان می‌گوییم: هر نظام اقتصادی در دنیا که مورد پسند شما باشد، بعد از کنار گذاشتن، آنهایی که اسلام، مقرر نداشته است، و آنهایی که با شرایط منطبق نمی‌باشد، ما با نظام خود تطبیق می‌دهیم. سپس به شما می‌گوییم این نظام از اسلام

است. پس کجا می روید؟ و چه جوابی دارید؟ فقط عدل و اجرای عدل، و روح این شریعت با گذشت را می خواهیم.

امت مانند بدن انسان است: وقتی که این موارد را به پایان رساندیم، با مبنای اقتصاد کامل محمد ﷺ روبرو میشویم. و در برابر ضرب المثل شکوهمندی که برای جامعه اش زده است قرار می گیریم. «مثل مؤمنان در دوستی و ترحم و عواطفشان نسبت به یکدیگر مانند بدنی است، وقتی که عضوی از آن به درد آید، سایر اعضاها را، در حال بی خوابی و شب بیداری به یاری خود می خواند.»^(۱)

این همان فلسفه اقتصادی محمد ﷺ است، که عمومی و فراگیر می باشد. امت مانند یک پیکر یک بدن است، پیکر، یا بدن واحدی. وحدت در تعاون، همکاری و پشتوانه همدیگر، برای هدف واحدی این پیکر واحد، دارای عوامل تخریب و عوامل ساختاری است.

عوامل ساختاری و بنائی بدن را نگاه می دارد و عوامل تخریب کننده به ضعف و نابودی آن منجر می گردد. فلسفه اسلام برای محافظت امت از عوامل هدم ممانعت می کند و امکان تقویت را به عوامل ساختاری می دهد.

عوامل هدم به معاصی و گناه، و عوامل ساختاری، به اطاعت و عبادت تعبیر می شود. اسلام وقتی که چیزی را حرام می کند، به این علت است که فرد و امت را نابود می کند. چون امت جز مجموعه افراد نیست. وقتی که او فرمان به اطاعت می دهد بخاطر این است، که در عبادت و اطاعت بناء و ساختار فرد، و ساختار امت وجود دارد.

مثلاً مشروبات الکلی را حرام می کند، چون عامل انهدام فرد و سرانجام انهدام امت است. یا مثلاً به ادای زکات فرمان می دهد. چون ذات فرد را می سازد و امت را، از روشهای تخریب کننده محافظت می کند.

و اینچنین هر چیزی به بناء و ساختار منجر شود مشروع، و هر چیز به تخریب و

انهدام منتهی گردد، ممنوع کرده است. و تمام فرمانبرداریه‌ها و نافرمانی‌ها در این دایره دور می‌زنند.

و آن بدان سبب است، که اسلام نظرش به جامعه، مانند نگاه کردنش به بدن انسان است. آن‌چنانکه هر سمی و هر بیماری‌ای، به نابودی بدن انسان منتهی شود، معصیت و تمرد هم به نابودی و هلاکت جامعه کشانده می‌شود.

و بنابراین است که فلسفه اقتصادی محمد ﷺ به اطاعت تمام افراد در آن فرمان می‌دهد. زیرا آن ساختار امت را نیرومند می‌کند و تولید را بالا می‌برد. و همچنین تمام افراد را از ارتکاب معصیت بر حذر میدارد زیرا آن هم امت را ضعیف می‌کند و هم تولید را پایین می‌آورد.

و از کسی پنهان نمی‌باشد، که فرد راست و درست کار، چندین برابر فرد منحرف تولید می‌کند. و بدین وسیله فلسفه محمد ﷺ بر کل فلسفه‌های اقتصادی جهان برتری دارد.

نظام سرمایه داری و کمونیستی و سایر نظام‌های جدید و قدیم، بامعصیت و اطاعت فرد، مانند ابزار تولید، برخوردی نمی‌کنند و توجهی ندارند آنها از او تولید می‌خواهند و او وظیفه‌اش در خلق و زندگی شخصیش فقط همان است.

آن نظام‌ها، چگونه صاحب حیوان، به حیوان می‌نگرد، به او نظر می‌کنند. فقط از او تولید می‌خواهند، و بجز آن به چیزهای دیگری کاری ندارند.

اما محمد ﷺ به عنوان و شخصیت انسان، به انسان می‌نگرد. اول انسانیت و شخصیت انسانی او، و سپس تولید او را می‌خواهد و اگر تولید با قوام انسانیت متباین باشد، تولید او دارای ارزش و بهایی نمی‌باشد.

صاحب صنعت در امریکا، اندازه معین تولید یومیه را، از کارگری می‌خواهد دیگر به سایر اخلاقیات، و رفتار او، در جامعه، کاری ندارد.

اما اسلام اول از انسان می‌خواهد فاضل، آگاه و دانا باشد بعد از آن کار را به واگذار می‌کند. و سرانجام تولید انسان فاضل و آگاه برتر از تولید انسان غیر فاضل می‌باشد.

اسلام کثرت تولید را با حفظ انسانیت می خواهد. اما نظامهای مادی صرف سود و تولید، و حدود، مشخصه آن را می خواهند. و آن عالم را در این عصر جدید به سوی حیوانیت سوق می دهد.

مثلاً توجهی به تولید، سود و کار کردن در مشروبات الکلی ندارد ولی اقتصاد جدید به آن، و بدتر از آن مادام سودی عائد شود، توجه کامل دارد. و اینجا است که حد فاصل و امتیاز در بین نظام مشترک مقدس محمد ﷺ، و اقتصاد خالص مادی عالم جدید، کاملاً دیده می شود.

اقتصاد جدید می گوید: بزرگترین سود به کمترین کار و اما اقتصاد محمد ﷺ می گوید: اول رضای خداوند بزرگ، سپس مقررات. و رنج در مرحله سوم.

اقتصاد محمد ﷺ حرص و آرزویش بر انسانیت است، درست مانند پزشک که آرزویش بهبود بیمار است. اما اقتصاد جدید حرص برای شفای بیمار ندارد. بلکه مبالغاتی به کشتن و مردن او ندارد، مادام به سودی اضافی منجر شود.

به دست خودت کار کن : اقتصاد محمد ﷺ وقتی کار را بر کل افراد جامعه واجب و بطلالت را نسبت به همه حرام می کند به غایت درجه خود می رسد.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده اند (بر هر مسلمانی صدقه الزامی است) گفتند ای پیامبر خدا، اگر کسی برایش امکان نداشت؟ فرمود: (بدست خود کار کند، هم خود بهره برد و هم صدقه را انجام دهد). گفتند اگر ممکن نشد؟ فرمودند: (نیازمندان را یاری دهد). گفتند اگر ممکن نشد؟ فرمودند: (کار نیک را انجام دهد و از انجام کار بد کوتاه آید. این برای او صدقه است).^(۱)

این خود محمد ﷺ است مقرر می دارد که بر هر مسلمانی صدقه لازم است، بر او لازم است از مال و ثروت خود سهمی را برای اجتماع هزینه نماید. و این ابتدای احساس تکفل افراد جامعه نسبت به نیازمند، و بر انسان حقی برای دیگران واجب است.

وقتی که گفتند: ای پیامبر خدا ﷺ اگر ممکن نشد؟ فرمودند: بدست خود کار کند. در صورتی مالی نداشته باشد، از آن صدقه دهد لازم است کار کند، تا اینکه انسانی غیر باطل مثبت و در زندگی تولید کننده باشد.

از این فرمان دادن به کار کردن چه نتیجه‌ای گرفته می‌شود؟ به خودش نفع می‌رساند. این اولین فایده کار کردن است که بخود آن کسی که کار می‌کند نفع می‌رساند، از دیگران بی‌نیازش می‌کند، و دیگر سربار افراد جامعه نمی‌شود.

سپس چه صدقه می‌دهد؟ یعنی از دسترنج خود، پس از رفع نیاز خود، مقداری را بعنوان صدقه بدیگران می‌دهد.

گفتند: اگر امکان نداشت چه؟ یعنی انسان چکار کند اگر امکان نداشت از کسب دست خود چیزی بدست آورد؟

نیازمند دردناکی را یاری دهد، آنوقت در اجتماع انسان مثبتی خواهد شد. گفتند: اگر آن هم امکان نداشت چه؟

فرمودند: کار نیک انجام دهد و از کار زشت دوری نماید، این خود صدقه است. همه انسانها باید به مفهوم این حدیث همیشه جاودان، از احادیث حضرت رسول اکرم ﷺ تأمل و تفکر نمایند و بنگرند، که چگونه رسول خدا ﷺ اقتصاد، که موردی صرف مادی است، با اخلاقی که صرف روحی است، با هم آمیخته است و از ترکیب آن دو، راه بزرگ را برای زندگی شرافتمندانه اتخاذ کرده است.

براستی محمد ﷺ هیچوقت به کسی اجازه بطالت را نداده است. چون بطالت عامل تخریب بناء و ساختار اجتماع و امت است.

انسان عاطل و باطل در جامعه، مانند سلول مرده‌ای است در بدن، باید او را مشغول کرد، تا بوسیله کار متحول گردد و از مرگ، به سوی حیات رود.

او اجازه نمی‌دهد بطالت سبب شود، بی‌کار بعنوان عنصر انهدام، برانگیخته شود. مخصوصاً وقتی برابر گفته خودش ﷺ، (کار نیک انجام دهد از کار بد دوری

نماید، آن برای او صدقه است)، به طرف سازندگی و خیر اندیشی متوجهش می‌کند.

و اگر وقتی شرایط بر بیکاری انسان حقیقت یافت، بایستی صبر کند، کار نیک انجام دهد، از کار بد دوری جوید، تا گشایشی از طرف خداوند بزرگ فراهم شود. این علاج روانی دیگری است، که در اسلوب اقتصادی محمد ﷺ وارد می‌شود.

سؤال (گدایی) نکنید : محمد ﷺ گدایی کردن و سؤال کردن را حرام می‌کند، چون از قبل بطالت و تنبلی را حرام کرده است.

از ابی هریره روایت شده است. که پیامبر ﷺ گفت: «به آن خدا سوگند که جان من در دست او است، اگر یکی از شما طناب را بردارد و کوله باری هیزم را بر پشتش حمل کند، بهتر از آن است که از کسی سؤال کند، به او هم بدهد یا ندهد.»^(۱)

این موضع‌گیری و نظر و اندیشه او در مورد سؤال کردن است. او بشدت سؤال کردن را دشمن میدارد. کسی که می‌رود و چوب را جمع آوری و بر پشتش حمل می‌کند، از کسی که پیش دیگران دست توقع را دراز می‌کند معتبرتر است زیرا حضرتش ﷺ کرامت و عزت انسان را می‌خواهد، و سؤال پستی و خواری می‌آورد پس بالاتر از این و آن، سؤال کردن نوعی بطالت و تنبلی است. و آن تنها این نیست که کار را پیدا نکند، بلکه بدتر از آن، این است که انگل و سربار زندگی مردم می‌شود.

این تفکر و نظر رسول خدا ﷺ است، در مورد سؤال و گدایی کردن که ما را در این مورد به تفکر و تأمل و میدارد.

وقتی که می‌بینیم ملت به لشکری از گدایان و سؤال کنندگان در آمده است، بهتر نیست، به سبب و عاملی که او را به این حالت توهین آمیز در آورده است، فکر کنیم؟ مثلاً چه چیز و چه عاملی ملت مصر را به لشکری از گدایان متحول نمود؟ آنچه که واقعیت است، میلیونها بشر، به دنبال کار، برای یافتن لقمه‌ای بزی و نمیر که

استعمارگران، بدهن آنها بیندازند، از شرق بسوی غرب سرازیر شده‌اند. چون استعمارگر حق آنها را غارت کرده است و گروه قلیلی از زمین داران و صاحبان سرمایه را، از غارت، آنچه که مانده تأمین نموده است. و میلیونها گرسنه سرگردان پریشان حال را، که برای نگاهداری خود جز ادامه سؤال و گدایی، راه نجاتی برای آنان شناخته نمی‌شود رها نموده‌اند. این حالت را، رسول خدا ﷺ نمی‌پسندد و مردود می‌دارد. چون خواری و ذلت، خلاق و تضییع حق ملت‌ها را دوست نمی‌دارد و مکروه می‌داند.

پس الزامی است که دولت برخیزد و آن اموال را از دست استعمارگران، و استغلال‌گران (به بند بردگی کشندگان مردم) درآورد و به مردمان محرومی که صاحب مال و زمین بوده‌اند و بر خلاف میل خود، به سؤال روی آورده‌اند برگرداند. و بر دولت لازم است ملت را، بجای ملتی سؤال‌کرو مغلوب، به ملتی کارگر و پر کار متحول نماید.

چه واقعیت گفته است حضرت رسول اکرم ﷺ وقتی گوید (خداوند بزرگ، سه چیز را بر شما دشمن می‌دارد: قیل و قال (بحث و گفتگو) ضایع کردن مال و کثرت سؤال «گدایی»^(۱))

کار کردن گناهان را می‌آموزد: جز اینکه محمد ﷺ دستور کار کردن را می‌دهد، از بطالت و بی‌کاری، برحذر می‌دارد، و به عفو و بخشش، فرمان می‌دهد و سؤال کردن و گدایی را ممنوع می‌دارد، این محمد ﷺ دست زدن به هرکاری را نمی‌خواهد. فقط کار درست و سالم را می‌خواهد. اجازه هرکسی را نمی‌دهد، فقط برای کسب پاک و سالم اجازه می‌دهد.

خداوند بزرگ در قرآن می‌گوید: «**أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ**» از کسب پاک و حلالتان در راه خدا انفاق کنید^(۲) و می‌گوید: «**وَكُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**» از

۱- بخاری، فتح الباری ج ۱۱ ص ۲۷۵ و ج ۳ ص ۲۶۶

۲- سوره بقره آیه ۲۶۷.

روزیهای پاک و حلالی که به شما داده‌ایم بخوردید. (۱)

و این صراحت دارد که صدقه، اگر از مال حرام باشد، مورد قبول واقع نمی‌گردد. چون مال حرام ملک صدقه‌کننده نمی‌باشد و تصرف در آن ممنوع است و دادن صدقه از آن، تصرف در آن است. و اگر قبول گردد، الزامی است، از یک وجه واحد، هم مأمور به، و هم منهی عنه باشد. این هم محال است (۲). و بنابراین انفاق بسیاری از اغنیاء و ثروتمندان این سرزمین که در طول عمر خود، از آن اموال غارتی به انجام آن اقدام کرده و در خلال این نهب و غارت اموال مردم را صدقه داده‌اند، مردود می‌باشد و مقبول واقع نمی‌شود.

و ضمناً فقرا را فریب میدادند، که می‌گفتند: مردی خوب است. حاشا وکلاً. که او و امثالش، هرگز مردخوبی نبوده‌اند و خداوند صدقه آنها را که از مال حرام بوده است، نمی‌پذیرد.

اینها حق این ملت بی‌نوا می‌باشد، از او دزدیده شده است. و سپس به انفاق و صدقه بعضی از آن اموال، که از او دزدیده‌اند فریبش می‌دهند.

قال تعالی: ﴿وَلَا تَتِمَّمُوا الْحَيِّثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ﴾ (۳) قصد و اراده مال فاسد و نامشروع را نکنید، که از آن در راه خدا انفاق نمائید.

آنچه که مسلم است محمد ﷺ می‌خواهد حق همه صاحب حقها گرفته شود قال تعالی: ﴿وَأُمِرْتُ لِأَعْدَلَ بَيْنَكُمْ﴾ به من فرمان داده شده است که در بین شما عدالت را برقرار کنم. (۴)

و بالاخره، صدقه باید از شخص راضی، امیدوار، نه مظلوم، و نه ظالم، صورت پذیرد.

و حضرتش ﷺ کار حلال را بزرگ می‌شمارد و می‌گوید: (کسی که شب را، بر اثر کار حلال به رنج و خستگی بگذارند، بخدا سوگند، خداوند از او راضی شده است.

۲- به عبارتی ساده هم درست و هم نادرست باشد.

۴- سوره شوری آیه ۱۵.

۱- سوره بقره. آیه ۵۷ و ۱۷۲

۳- سوره بقره ۲۶۷.

و مورد بخشش او، شب را روز کرده است. و خواستن حلال بر هر مؤمنی واجب می‌باشد^(۱)

حالتی که ما داریم، چقدر به آن موضوع، که پیامبر ﷺ خبر داده است شباهت دارد.

ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت می‌کند، که فرموده‌اند (زمانی بر مردم می‌آید، کسی توجه نمی‌کند، آنچه که بدست آورده است، حلال است یا حرام.^(۲) و ما فعلاً در این زمان زندگی می‌کنیم. ضمناً بر دولت لازم است، که در بین این متخلفین و سرنوشت و مقدرات ملت تحولاتی را ایجاد نماید. و به آنهایی که اموالی را بدست می‌آورند و توجهی نمی‌کنند، که از حلال است، یا حرام، اجازه اینچنین کاری رانده‌د، و آنان را از غارت اموال ملت باز دارد. و آن ثروت را که بر اثر غفلت از دست ملت ربوده‌اند از چنگشان در آورد.

نه سروری نه بردگی: معرور روایت می‌کند، در (ریزه) ابوذر غفاری رضی الله عنه را دیدم که جامه‌ای نو پوشیده بود و غلامش هم جامه‌ای نو پوشیده بود. علت را پرسیدم، در جواب گفت: مردی را سرزنش کردم، یعنی به مادرش مسخره‌اش کردم. رسول خدا ﷺ، به من گفت: «اباذر به مادرش مسخره‌اش می‌کنی؟ تو مردی هستی جاهلیت در وجودت مانده است. برادرانتان خدمتکاران شما هستند خداوند زیر دست شما قرارشان داده است. پس کسی که برادرش زیر دستش باشد، باید طعامی که خود می‌خورد به او دهد، و لباسی که خود می‌پوشد، به او بپوشاند، و به انجام کاری که بر آنان چیره شود وادارشان نکند، اگر به انجام کار سخت مجبورشان کنند، باید یاریشان دهند^(۳)».

بلی: معرور در (ریزه) محلی است در نزدیکیهای مدینه، به ابوذر غفاری که به تنهایی در آنجا می‌زیست بر خورد می‌کند. می‌بیند لباس نوی را پوشیده است

۲- بخاری، فتح الباری ج ۴ ص ۲۴۹

۱- بخاری، فتح الباری ج ۱ ص

۳- بخاری: فتح الباری ج ۱ ص ۳۸۳ و ج ۵ ص ۱۳۱

و غلامش لباسی مانند لباس او را بر تن دارد معرور اسرار همانندی لباس او و غلامش را که در میان اعراب مرسوم نبود، می پرسد، چون اقدامی که ابوذر کرده بود، برخلاف معمول بود.

ابوذر در جواب، به او گفت که او مردی را در عهد حضرت رسول اکرم ﷺ که به مادرش مسخره و سرزنش کرده، و به او گفته است: ای پسر سیاه (می گویند بلال بوده است). پیامبر ﷺ به او می گوید: (ای ابوذر به مادرش مسخرش می کنی؟) پیامبر ﷺ وقتی که فرمودند برادرانان عاٹله شما هستند، یک اصل جاویدان را برای کل انسانها اعلام نمودند.

یعنی آنهایی هستند کارهای شما را روبرا می کنند و راست و درستش می نمایند و برای انجام آن بر می خیزند و زحمت می کشند.

سپس عیان و بیان نمود، که خداوند آنان را در زیر دست شما قرار داده است. بعد توضیح داد و دستور برخورد با آنان را بیان کرد و گفت: «کسی که برادرانش زیر دستش باشند، باید از غذائی که خود می خورد به آنان دهد».

گفت: از چیزی که خود می خورد باید به آنان دهد، تا مطابقت کامل برقرار شود، آنچنانکه گفت: لباسی که خود می پوشید، به آنان بپوشاند، نگفت طعامی که طعم می کند. چون طعم به معنی چشیدن است، نه خوردن. اگر می گفت از آنچه که خود طعم می کند به او بدهد این اوهام پیش می آمد، که لازم است از آنچه که خود می خورد، چیزی هم به او بدهد که بخورد. یعنی تفاوت و امتیاز بین غذایی خود و زیر دستان نباید باشد.

سپس می گوید، از لباسی که خود می پوشد، به او دهد که بپوشد. و مساوات کامل در لباس و غذا و سایر خوردنیها.

کار تنها به این تمام نمی شود. می گوید: به انجام کاری و ادارشان نکند که توانائی آن را نداشته باشند. یعنی نباید از آنان تکلیف مالا یطاق کند و به کارهای شاق و از حد توان خارج مجبورشان نماید و این دستور و فرمان تخفیف کار نسبت به مردم است

سپس می‌گوید: اگر به انجام کار سنگین وادارشان کنند، باید یاریشان دهند. یعنی در صورتی که طبعاً کار سنگین باشد، باید تا پایان و اتمام کار آنان را یاری داد و مساعدت کرد.

این سرگذشتی جاویدان از جامعه‌گرایی اجتماعی محمد ﷺ است. آن سرگذشتی که به کل جهان ارسال می‌شود و می‌رسد، عالی‌ترین دستوری که در بین کارفرما و کارگر جامی گیرد و جایگاهی دارد.

و ابوذر رضی الله عنه برای انجام و تطبیق آن در مورد خود سبقت گرفت و از دو لباس جدیدش نتوانست خود بدون غلامش از آن استفاده کند. خود یکی را پوشید و غلامش دیگری را

آیا به اصطلاح، (سوسیالیست) دنیای جدید به این حد رسیده است؟ خداوند میدانند نه هرگز.

آیا آنجا قانون و قدرتی بود که ابوذر را به اجرای این کار وادار کند؟ نه هرگز. آیا عصا و چوب تو سری‌ای بود، که او را به انجام آن مجبور نماید؟ نه هرگز. اما و اما. تنها محبت خدا و رسول او ﷺ بود که آنان را بانجام این کارها وادار می‌کرد.

فقها می‌گویند: این خبر (حدیث)، انسان را به نیکی با مزد بگیران، خدمتگزاران، ضعیفان و همچنین دواب وادار می‌کند. و لازم میدانند که نسبت به آنها کمال نیکوکاری را داشت و به کار طاقت فرسا وادارشان نکرد، در غیر این صورت، باید یا خود صاحب کار، یا بوسیله دیگران آنان را یاری داد، تا کار بدون ایجاد مشقت به اتمام رسد. و باز در این فرمان برتری برای مسلمان نسبت به دیگران وجود ندارد. اگر چه غلام (عبد) یا از جمله ضعیفاء باشد. زیرا خداوند بزرگ می‌گوید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ براستی گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است.^(۱)

ادله در ظاهر به فرمان محبت نسبت به ضعیفاء و یاری آنان و منع کردن از تحقیر آنان و احترام نسبت به آنان خود را نشان می‌دهد.

و در این فرمان مستحب بودن غذا و لباس دادن، از آنچه که خود می خورد، می پوشد، صراحت دارد و مستحب است ویژگی خاصی برای زن و فرزند خود و برتری نفس خود، در زندگی، بر آنان قائل نشود.

در این خبر منع تکلیف کار فرما از کار شاق و طاقت فرسا، یا عدم توان ادامه آن معین و معلوم است. نظر به اینکه منع بدون خلاف، برای تحریم است، اگر دست به چنین اقدامی زد، باید او را چه بوسیله خود، و چه بوسیله دیگران یاری دهد، چون در این خبر می گوید (اگر به آنان تکلیف کردید، باید یاریشان دهید).

در حدیث برادر شامل (غلامان) هم خواهد شد. این ادراکات و دریافتهای فقها از این حدیث شریف بر حسب گذشت حیات و زندگی آنان بود.

اما ما هم اکنون، در این حدیث قانونی عمومی را می بینیم که رابطه بین صاحبکار و کارگر را منظم می نماید.

قانونی که مقرر می دارد، موظفین، مستخدمین و کارگران، و بطور کلی هر کسی که نزد دیگری کاری می کند. اول و قبل از همه چیز، برادران صاحب کار و سرمایه هستند. پس قانون و قاعده اول برادری است.

سپس این قانون مقرر می دارد که آن کارگران نسبت به سرمایه ها، آن کسانی هستند که نگاهش میدارند و حفاظتش می کنند، اصلاحش به عهده آنان است. آنان اند که در آن تولید را ایفاء و ادا می کنند. و در منافعش شریک می باشند.

این قانون مقرر می دارد، که حکمت الهی مقتضی است، کارگران و صاحبان کار باید باشند، نه به خاطر برتری اینان و نقص و کمبود، آنها. بلکه ناموس طبیعت و نظم و عمومی اقتضای آن را دارد. و الزامی نیست یکی بر دیگر تعالی و برتری داشته باشد.

و این قانون مقرر میدارد، کارگران از آن غذایی که صاحب کار می خورد، تغذیه نمایند.

این قانون بطور شگفت انگیزی بین کار فرما و کارگر مساوات را برقرار می کند و

آن مساوات از این گفته حضرت رسول اکرم ﷺ اتخاذ و اشتقاق یافته است: (کسی که برادرش زیر دستش باشد باید از آنچه که خود می‌خورد و می‌پوشد، به او بخوراند و بپوشاند). این قانون مساوات را در خوراک و پوشاک که دو ستون اساسی زندگی هستند بین کارگر و کارفرما برقرار می‌نماید.

سپس قانون مقرر داشته است که صاحبکار، کار شاق و مالایطاق را به کارگر تحمیل نکند و اگر اتفاق افتاد کار سخت را به آنان واگذار کرد، بهر وسیله باید آنان را در انجام آن کار، یاری دهد.

این، قصه و سرگذشت بزرگ و عظیمی است، اصل بزرگ و عظیمی را در نظام مشترک اقتصادی، اجتماعی محمد ﷺ معتبر می‌شمارد. و این استحقاق را دارد، در قانونی که دولت، برای حکمیت و رفع اختلاف بین کارگران و صاحبان کار، مورد استفاده قرار می‌دهد، آورده شود.

قانونی است، تساوی بین صاحبان سرمایه و کارگران را، در ضروریات زندگی صریح و مورد توجه قرار می‌دهد.

مال در رأی و نظر محمد ﷺ: پیامبر فرموده‌اند (براستی این مال سبزه‌ای شیرین است، چه خوب همراه و همراهی است برای مسلمان، که از آن به بی‌نویان و یتیمان و درماندگان در راه خدا، اعطا کند و بخشش داشته باشد. و براستی کسی آن را به غیر حق بگیرد و ببرد، مانند کسی است که می‌خورد و سیر نمیشود و روز قیامت بر او شهادت می‌دهد).^(۱)

یعنی کسی ثروت و مالی را بغیر حق تصرف کند، از حرام بدست آورد، یا بدون نیاز آن را تصاحب نماید و حقوق واجبه آن را برابر فرمان شرع ادا نکند، درست مانند کسی است، که می‌خورد ولی سیر نمی‌شود.

یعنی هر اندازه، از آن را بدست می‌آورد، رغبتش از دیاد می‌یابد، و هر آنچه که در دستش قرار می‌گیرد و به بالاتر از خود می‌نگرد، به رقابت می‌پردازد.

آنچه که مسلم است. کسب مال از غیر راه حلالش، مبارک نمی باشد و خداوند بزرگ از آن رفع برکت می کند. یعنی خیر و نفعی را در آن قرار نمی دهد. براستی مال نزد محمد ﷺ رفیق خوبی برای مسلمان است. چون مال پایه و قوام زندگی و ادامه حیات است.

اما بشرطی حق آن ادا شود و به بی نوایان و یتیمان و مسافران درمانده در راه خدا داده شود.

براستی هر کس مال را کسب کند و از راه حرام و غیر حق گرد آوری نماید، او حریص و طماع است درست مانند کسی است که می خورد ولی سیر نمی شود. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند می گوید: از حضرت رسول اکرم شنیدم، می گفت: «اگر بنی آدم لبالب دووادی (دره) ثروت را انباشته کند، در جستجوی وادی سوم است، چیزی جز خاک شکم بنی آدم را سیر نمی کند، خداوند می پذیرد توبه کسی که توبه کند»^(۱).

(جز خاک شکم بنی آدم را سیر نمی کند) کنایه از مرگ است. چون مستلزم آزمایش و امتحان است. مثل اینکه گفته شده است: سیر نمی شود، کسی که از خاک آفریده شده است. مگر به خاک.^(۲)

(می پذیرد خداوند، توبه کسی که توبه کند) یعنی از انجام و ادامه معصیت پشیمان شود و به آن برنگردد، برای توبه موفقش می نماید.

قال تعالی: ﴿أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ شما را مشغول کرده است برتری جویی در مال و ثروت و فرزندان و جمعیت تا جایی قبرها را هم بعنوان جمعیت قبيله بحساب می آوردید.^(۳)

مال در رأی رسول خدا ﷺ سبزی شیرین است، یعنی نیک و لذت بخش و

۱- بخاری، فتح الباری ج ۱۱ ص ۲۱۲

۲- چشمان تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور. سعدی علیه الرحمه، مترجم

۳- سوره تکوین آیه های یک و دو

دوست داشتنی است، مانند نظر قرآن، آیا محمد ﷺ جز مبلغ قرآن است؟

مال برای انسان همدمی زیبا است و اما همدم خطرناکی هم هست، وقتی که به آرزوهای ویرانگر تبدیل گردد. «آیا بیشتر هست؟»

براستی آنهایی که جز به جمع آوری ثروت و مال و انباشتن به این دست و آن دست خود، فکر نمی‌کنند، و توجهی ندارند که حلال است یا حرام. و حق ملتی که در میان آنها هستند ادا نکنند، دولت باید سرکشی آنها را محدود کند و آرزو، و شهواتشان را به لحاظ حفظ حق ملت که سبب رقابت مکارانه و غدارانه آنها گردیده است، مهار نماید، تا حق آن ملت تضییع نشود.

قال تعالی: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ براستی اولاد و اموالتان سبب فتنه و آزمایش است.

پیامبر ﷺ فرموده‌اند (هر امتی فتنه ای دارد، فتنه امت من مال است)

بدبختی بردگان مال : ابو هریره روایت می‌کند، که حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند (هلاک می‌شود برده‌ی دینار و درهم، و پارچه پشمی، اگر به او داده شود، راضی و اگر داده نشود ناراضی می‌باشد)^(۱).

حضرت محمد ﷺ به مفاد این حدیث اساس فلسفه و رأی خود را در مورد مال و ثروت وضع و اعلام می‌نماید.

او وقتی که می‌گوید (هلاک می‌شود بنده دینار و درهم)، هلاکت و بدبختی، صاحب طلا و نقره را، ثابت می‌کند. بنده دینار، کسی است، خواهان آن، خدمتگذار آن، حریص و آزمند در جمع‌آوری آن، حافظ و نگاه دارنده آن، مثل اینکه برده و بنده آن است.

مال دوست را به برده دینار و درهم تخصص داد. برای اینکه غوطه ور شدن و فرو رفتنش را در محبت دنیا و آرزوهای آن مانند اسیری که رهایی را نمی‌یابد، اعلام می‌نماید.

نگفت: مالک دینار یا جمع کننده دینار، چون ملک دار شدن و جمع آوری آن ازدیاد بر قدر نیاز و حاجت باشد، مورد مذمت است. و پیامبر ﷺ وقتی که بدبختی و هلاک این صنف را مقرر می دارد، فقط تنفر از بردگی انسان را برای مال، مورد نظر دارد.

زیرا خداوند انسان را برای بندگی خود آفریده است، نه برای بردگی مال و ثروت. کسانی که عمر خود را در راه بردگی طلا صرف می کنند، مردمانی بدبخت و شقاوتمند در دنیا و آخرت هستند.

آنان در ذات خود بدبخت و شقاوتشان این است که راهنماییشان. پشت سرشان قرار دارد.

سپس حضرتش ﷺ همچنان شقاوت و بدبختی کسی که برده و بنده‌ی (قطیفه) جامه‌ای است از مخمل ریشه دار، و (خمیصه) لباسی است پشمی سیاه رنگ مربع شکل، اعلام می دارد.

آن دو لباس نمونه خود بزرگ بینی بی محتوا بودن و ابهت ظاهری می باشند. و همچنین بدبختی خوشگذرانانی که مظاهر زندگی آنان را فریفته و برده‌ی خود گردانیده و بطور کلی طاقات و نیروی خود را متوجه آنها کرده اند مقرر و اعلام می کند. آنان کسانی هستند که مظاهر زندگی اسیرشان کرده است و خود گمان می کنند، که آن سرمایه شان می باشد، آنان بدبخت و در معرض هلاکت قرار دارند.

پس معنی و مفهوم این چیست؟ وظیفه نهایی او در ورای این کدام است؟ معنی و مفهوم آن، محمد ﷺ، مقرر می دارد، جامعه وقتی که جامعه‌ای باشد برده‌ی آرزوهایش، از مال و ثروت، لباسهای فاخر، خودنمائیهای دروغین آن، هلاک می شود، و هلاک کننده هم می باشد، جامعه‌ای خراب و بدبخت است.

چرا؟

عظمت امتها و ملتها، دارای تکالیف، و عواقب سخت و ناگواری را بدنبال دارد. امت بزرگ، امتی است، عظمت وادار و ملزمش می کند که جهادگر باشد. جهاد،

مستلزم آمادگی است آمادگی مستلزم تمام امکانات در این راه است.

کسی که شرف و رفعت مشغولش دارد، از مظاهر و خود نمایی غافل می‌شود. و کسی که خودنمایی مشغولش کند، از دلاوری چشم می‌پوشد. و برای ملت چیزی، از خوشگذرانی کشنده‌تر نمی‌باشد. آن به شبهه مردها تبدیلیش می‌کند، نه مرد. و زنان را به زنانی گردنکش، فتنه‌انگیز، روی و موی آزاد، که فکری جز ادای شب نشینیها و رقصها، و از بین بردن اموال، نمی‌کنند، تبدیل می‌نماید.

حضرتش ﷺ خوشگذرانی را نمی‌پسندد. آن را از روی فهم و ایمان و بطور عیان، نمی‌پسندد. نمی‌پسنددش، چون خوشگذرانی عامل انهدام جامعه است. در این میان گفته خداوند بزرگ کافی است: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا﴾^(۱) وقتی که اراده کنیم سرزمینی را نابود کنیم فرمان می‌دهیم به امیر^ن او خوشگذرانان، از خداوند اطاعت کنند، پس آنان تمرد می‌کنند و عصیان می‌نمایند و تهدید ما نسبت به آنان تحقق می‌یابد و آنان را محو و نابود می‌کنیم.

آنچه که مسلم است سرانجام خوشگذرانی، هلاکت و نابودی است.

و بنابراین است که محمد ﷺ می‌خواهد امتش جهادگر و سخت‌گیر باشند. این است که اقتصادش به قناعت و بردباری و سختی در زندگی، دعوت می‌کند، تا امتش بر سایر امتها، تعالی و برتری را پیدا کنند.

آیا محمد ﷺ امتش را به سختی زندگی و مخالفت با خوشگذرانی و رفاه، دعوت می‌کرد. که برای او خانه مجللی بسازند و در آن راحت زندگی کند؟ نه هرگز. آنچه که مسلم است محمد ﷺ، بعنوان پیشوا در زهد و پرهیزکاری، و صبر و بردباری در سختیها، و راهبری سخا و جوانمردی، زیست و هر آنچه که در دست داشت، برای فقراء و زندگی کردن آنان می‌خواست.

و او همان رهبری جاودان، و همان اسوه‌ی حسنه، از لحاظ حقیقت جویی و

صدق و صداقت بود. به دستهای مبارک کار می‌کرد، و در کارهای عمومی و خصوصی، از هر نوع و راستایی، شرکت می‌کرد.

برای ما، موقعیت او در روز واقعه خندق کافی می‌باشد.

انس روایت می‌کند:

مهاجر و انصار، اطراف شهر مدینه را می‌کنند و خاکش را بر روی شکمشان به بیرون می‌بردند می‌گفتند: ما به محمد ﷺ بیعت کرده‌ایم و اسلام را پذیرفته‌ایم و تا ابد باقی نخواهیم ماند. (این مفهوم یک شعر است که در آن روزها در حین انجام کار فردی و جمعی بر زبان می‌راندند و می‌گفتند) مترجم.

و پیامبر ﷺ در جوابشان می‌گفت: خداوندا. خیری جز خیر آخرت نیست و از انصار و مهاجر مبارک گردان.

برای ﷺ می‌گوید: روز احزاب پیامبر را ﷺ دیدم، خاک را حمل می‌کرد، و در حالی که خاک سفیدی روی سینه و شکمش را پوشانده بود، می‌گفت:

«اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم، صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌خواندیم تو بر ما آرامش نازل فرما، و ما را ثابت قدم گردان اگر با ما رودرو شدند، باطلها بر ما تجاوز و ستم کردند، وقتی که خواستند، آشوب کنند، از ما دور گردان.»

(مفهوم سه شعر است که حضرت رسول اکرم ﷺ در روز خندق می‌فرمودند.

مترجم)

و باز او روایت می‌کند و می‌گوید: روز خندق پیامبر را دیدم، خاک را حمل می‌کرد و گرد و خاک موهای روی سینه‌اش را پوشانده بود، در حالی که او مردی پُر مو بود. (۱)

این است، همان محمد، پیشوای کارگران، از هیچ کاری تکبر نمی‌کند، اگر هر چه کوچکتر باشد. آیا هم اکنون در این دنیا کسی دیگر مانند او پیدا می‌شود. خدا می‌داند که نه.

رقابت بر انفاق: جُبَيْر بن مطعم می‌گوید: وقتی پیامبر ﷺ با مردم از حُنین بر می‌گشت من هم با او بودم. مردم عرب دور پیامبر را گرفتند و از او سؤال می‌کردند و می‌خواستند تا جبراً و اضطراً او را به درخت «سمره» رسانند. و ردایش روی آن افتاد و گیر کرد. پیامبر ﷺ ایستاد و گفت: ردایم را بیاورد. اگر به تعداد خارهای این درخت عضات نعمت باشد، بین شما تقسیم می‌کنم. پس شما نمی‌توانید، مرا بخیل، دروغگو یا ترسو پندارید. (۱)

(سمره) درختی است بلند، شاخ و برگ باز و متفرق، کم سایه، برگ‌های کوچک و پَرّ خار و چوبهای سخت. (عضات) درختی است خاردار مانند: درخت سدر.

این حدیث اصل فلسفه اقتصادی محمد ﷺ است و رقابت مردم را بر انفاق، مقرر می‌دارد. و نشان می‌دهد که ملت حقوقی را بر دولت دارد. و دولت وقتی که این حق را داشته باشد که از اغنیاء، اموالی را بگیرد و به بی‌نویان برگرداند، ملت، هم حق دارد، از دولت، در مورد انفاق بپرسد و درخواست کند، که انفاق چگونه بوده است، اموال دولتی چگونه اداره می‌شود، آیا اداره کردن آن خوب است یا بد. چون ملت حق، مال، و حق سخن و حق وصایت اداره‌کننده‌ی، مال را دارا می‌باشد. اعراب در مورد غنیمت از پیامبر (ص) سؤال می‌کردند، و می‌خواستند آن را تقسیم کنند، تا اینکه جبراً، به درخت پَرّ خاری برخورد کرد و ردایش روی آن پرتاب شد و گیر کرد.

پیامبر ﷺ فقط فرمودند: «ردایم را بیاورید». سپس به آنان اطمینان داد: اگر به تعداد خارهای این درخت نعمت باشد، بین شما تقسیم می‌کنم. و برآستی این مال حق شما است باید در بین همگی تقسیم شود.

سپس به آنان آرامش خاطری می‌دهد می‌گوید: مرا بخیل و دروغ‌گو و ترسو نمی‌بینید.

۱- بخاری فتح الباری ج ۶ ص ۹۴. قوم عرب قبل از اسلام، بیشترشان بی ادب بودند حضرت محمد ﷺ، با آن اخلاق حسنه خود، در کمال بردباری، آنان را، متمدن و مؤدب بار آورد. مترجم

بخیل نیستم که حق شما را به شما ندهم. آن را مانند ستمکاران، وقتی که حق ملت را می‌بلعاند و فقط برای خود خزانه می‌کنند، برای خودم تنها و بدون شما، نگاه دارم.

دروغگو هم نیستم، آنچنانکه روش و اسلوب سیاست مداران دنیا است، که تنها به وعده خالی و پوچ و بی محتوا، به ملت دروغ می‌گویند، و آنچه که گفته‌اند، هیچوقت اجرا نمی‌شود و تحقق نمی‌یابد.

ترسو هم نیستم تا از حقّ مظلوم غافل شوم و از مردم بگیرم برای ستمکاران. مانند حاکمانی که با اقرباء برضد ضعیفاء هماهنگ می‌شوند.

فلسفه‌ای است عالی و متعالی از دین شریفی صادر می‌شود و به هیچوجه دروغ را نمی‌شناسد. بلکه بیشتر و بالاتر از این، پیامبر ﷺ سخت‌گیری ملت را باتمام بشاشت و سرور بر خود می‌پذیرد.

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند و می‌گوید: با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، که بردی (لباسی) نجرانی پُر حاشیه پوشیده بود، راه می‌رفتیم. مردی اعرابی آمد و حاشیه برد را گرفت و بشدت هر چه تمام‌تر، آن را کشید. وقتی که به بالای شانه مبارک او صلی الله علیه و آله نگاه کردم، حاشیه ردا، از روی آن کنده شده بود. سپس گفت: دستور ده، از اموالی که نزد تو است، به من بدهند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او نگریست و خندید و گفت: مقداری را به او بدهند. (۱)

این چه اخلاقی است؟ کجا است، کدام است؟ آن حاکمی که، به فردی عامی و عادی از ملت اجازه دهد، لباسش را هر چه تندتر و سخت‌تر بکشد و بشدت برگردنش اثر گذارد. کجا است؟ آن حاکمی، که در برابر یک فرد خیابانی، که اقدام به چنین کاری کند، آرام باشد.

کسی جز محمد صلی الله علیه و آله وجود ندارد. این همان فرق و امتیازی است که بین محمد و سایر افراد، خود نمایی می‌کند.

او دوست می‌داشت، ملتش، محاسبه‌اش کنند و از او حقشان را بخواهند. و به چنین کاری، خوشوقت می‌شد و آن را دلیل وجود خیر و منفعت، در امتش می‌داند. و بدین علت است که خندید و شادمان گردید. شادمانی محمد ﷺ به بیداری و آگاهی ملتش در محاسبات او.

اما سایر سیاستمداران غیر از محمد ﷺ بر ملت سخت می‌گیرند و مورد اذیت و آزارشان قرار می‌دهند، در صورتی که آنان را مورد محاسبه قرار دهند.

و اما سایر سیاستمداران غیر از محمد ﷺ، می‌خواهند، خدایگانانه زندگی کنند و هر کاری که می‌خواهند انجام دهند و مورد بازخواست واقع نشوند.

اما رسول خدا ﷺ آنچنان نبود، بنده‌ای از بندگان خدا بود. و مردم را یکسان و مساوی می‌دید و خود، در برابر هر انسانی حساب را پس می‌داد.

سپس بیا و به سخن مرد بنگر: «فرمان بده از مال خدا به من دهند». «دستورده به من دهند» خود تعبیری ارجمند و گرامی دارد و بر نفس بزرگ و بالا، دلالت می‌کند. خود را خوار نمی‌داند و سؤال نمی‌کند، به محمد ﷺ پیشنهادی می‌کند و می‌گوید: «برای من دستور بده». سپس می‌گوید: «از مال خدا». این ادراک عجیبی است، از یکفرد عادی، در مورد حقیقت زندگی، و حقیقت مال و ثروت. زیرا مال در نظر او مال خدا است، نه مال محمد ﷺ نه مال کسی، یا کسانی دیگر، بلی، مال مال خدا است. پس وقتی که مال، مال خدا باشد، مال عموم است همگی در آن حقی دارند. کسی حق ندارد، بدون دیگران، از آن بهره‌مند شود. این چه فهم و ادراکی است، از یک اعرابی؟

مدرسه محمد ﷺ است و او ناچیزترین دانش‌آموزان. پس بزرگان و کامل‌تران آن، چگونه باید باشند؟

این اعرابی ساده فیلسوف است. فیلسوفی ربّانی، با فلسفه‌ای بزرگ و عظیم. به خاطر اینها بود، محمد ﷺ خندید و شاد و مسرور گردید. سپس فرمان داد مقداری از بیت‌المال، به او عطا شود.

بلی او صاحب حق بود، نه گدا، یا طفیلی. این همان ملت بود، و آن هم بیداری آن ملت. آنان بیدار و دیگران خوابیده بودند. حاکم را در قبال کارهای بزرگ و کوچک، زیر سوال می بردند.

اگر این شگفت انگیز باشد، شگفت انگیزتر از آن، حاکمشان بود که به این کارها شاد و مسرور می شدند.

رئیس دولت از دسترنج خود می خورد: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «قرآن (قرائت = خواندن) برای داود علیه السلام سبک و آسان بود. فرمان زین کردن اسبش را می داد. تا آن زین می شد، او قرآن را می خواند. و فقط از دسترنج خود می خورد»^(۱) قرآن در این حدیث، قرائت زبور و تورات منظور می باشد، نه کتاب آسمانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله. قرآن بر قرائت اطلاق می شود. و قرآن هر پیامبری، کتابی است، که به او وحی شده است.

قبل از اینکه الاغش زین شود، قرآن را می خواند این طی زمان فقط برای حضرت داود علیه السلام بود. این راهی، جز ادراک فیض ربانی ندارد.

و جز از دسترنج خود، تغذیه نمی کرد: و آن هم از مزد ساختن زره های جنگی بود که بدست خود از آهن می ساخت و می فروخت.

قال تعالی: ﴿... اَلَا لَئِذَا لُحْدِدَ اَنْ اَعْمَلَ سَبْعًا...﴾ به او یاد دادیم نرم کردن آهن را. تا از آن زره های بزرگ را بسازد.^(۲)

این عادت داود بود، و اخلاق او، از بزرگترین اخلاق حاکمان بود. داود با وصف اینکه پیامبری از پیامبران خدا و پادشاهی بزرگ، با ملک فراوان، قدرتی بزرگ، بر قوم بنی اسرائیل، دوری می کرد، که سربار ملت باشد. پس صنعت زره سازی را آموخت و از دسترنج خود می خورد.

دلیل این کار بزرگ و پر عظمت چیست؟

دلیل آن: کار بر هر فردی لازم است: زیرا کار تحقیق اندیشه آزمایش، در زندگی،

و تحقیق توجیه پیامبر ﷺ، برای هر فرد از افراد امت است.

و آن بزرگوار ﷺ کسی را، به ادعای اینکه به کار نیاز ندارد، از کار معاف نمی‌کند. چون فراغت به فساد و فساد کردن منتهی می‌شود.

آنهايي که سرزمین به وجود آنان مبتلا شده است، ایشان را باطل و تنبل ارثی می‌نامیم، باید منقرض شوند، یعنی بر آنان باید سخت گرفت، تا از روی ناچاری و اضطرار، به کار روی آورند و از خلوتخانه مرگ، به خلوتخانه حیات و زندگی درآیند و در بنای کشور، شریک شوند. و آنان باید، بدانند که کار بر آنان فرض و واجب است. و از حضرت محمد ﷺ بهتر نمی‌باشند، که روز خندق، خاک را حمل می‌کرد، و از داود علی‌ه السلام برتر نمی‌باشند، که با دستهای خود، زره جنگی را می‌ساخت. و از پیامبران برتر نیستند. پیامبری نبود که چوپانی نکند. و آنان باید متحول شوند و یاد بگیرند.

فلسفه اقتصادی محمد ﷺ وقتی که کار را بر همه افراد جامعه واجب می‌کند، به سوی هدفی بزرگ می‌رود. باید هر فردی، حرفه‌ای داشته باشد و از آن، نان بخورد. و همچنین به هدفی که الغاء و انحلال آنهايي است که طبقه متکبر نامیده می‌شوند، و تصور می‌کنند که کار کردن ننگ و عار است، و حق آنان است، که در ناز و نعمت باشند و دیگران کار کنند، منتهی می‌شود.

و همچنان به هدفی که سقوط سروران اهل سلطه، به راستایی که در آن، آلام و دردهای واقعی ملت و مشکلاتی طبیعی، آنان را، علاج می‌کند، منجر می‌گردد. و برآستی محمد ﷺ وقتی که با یارانش، خاک را بر می‌داشت و حمل می‌کرد و این کار ساده را، ادامه می‌داد، می‌خواست، آنچه که از ضیقت و شدت زندگی، که احساس می‌کنند، علاج نماید.

او بدین وسیله می‌توانست مشکلات جامعه‌اش را، به راه حلی واقعی که از درک واقعی دردهای مردم، سرچشمه می‌گرفت، حل و فصل نماید.

و این چیزی است که بر همه فرمانروایان الزامی است، بر او لازم است، در

راستای زندگی متوسط مردم، به زندگی خود ادامه دهد و دردهای آنها را علاج نماید و در این صورت می‌تواند مشکلات اجتماعیش را پیدا کند.

فلسفه ساخت و ساز نزد محمد ﷺ: مردم در مورد این عنوان متعجب می‌شوند و می‌گویند: آیا محمد ﷺ برای ساخت و ساز، و طرح و نقشه آن، فلسفه‌ای دارد.

بلی ما شگفت‌انگیزترین نقشه، و اعلاترین فلسفه ساخت و ساز و کارها و تأسیسات عملی او را به آنان تقدیم می‌داریم.

خداوند، کسی که بیشتر از حدی او را، از سرما و گرما، بپوشاند و در انتظار مردم ستر عورت نماید، بسازد و فراهم کند، سرزنش و مذمت کرده است و در قرآن می‌گوید: «اتَّبِعُوا كُلَّ رِيْعٍ آيَةٍ تَعْبُثُونَ. وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ»^(۱) آیا در هر راه و جای و مکانی خانه‌های بلند و مرتفعی را می‌سازند که کاری بیهوده و بی‌فایده می‌کنید. و آنها را بعنوان حصار محافظت و قصور عیش و افتخار، انتخاب می‌کنید، به این آرزو که جاودان باشید.

«مصانع» بمعنی و مفهوم: قصرها است. حضرت رسول اکرم ﷺ، فرموده‌اند: «بنی آدم، آنچه که از مال و ثروت را در خاک، هزینه می‌کند (ساختن قصرهای مجلل)، برای او مفید و باقی ماندنی نیست. و از آن پاداشی بدست نمی‌آورد». و اما کسی، آنچه که نیاز دارد، که از سرما و گرما و برف و باران او را بپوشاند و محافظت کند، بسازد، برای او مباح است. و سلف و گذشتگان هم چنین می‌کردند.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «از نشانه‌های قیامت، یکی این است، که چوپانان بادیه، خانه‌هایشان را بزرگ و مرتفع بسازند»^(۲)

چوپانان، بز و گوسفند چرانان هستند، یعنی بی‌نویان بادیه نشین می‌باشند که دنیا برایشان بسط می‌یابد (ثروتمند می‌شوند) و به ساخت و ساز، خانه‌ی بزرگ و

۱- سوره شعراء، آیه‌های ۱۲۸ و ۱۲۹

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۱، مسلم ج ۱، ص ۱۶۲ و ۱۶۵

مرتفع مباحات و افتخار می‌کنند.

ابن عمر رضی الله عنهما، گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله مرا دیدید. خانه‌ای را با دست خودم ساختم که برایم از باران و گرمای خورشید، سرپناه شود. و فردی از آفریدگان خداوند مرا یاری نداد. ^(۱) کسی مرا یاری نداد. یعنی در ساخت و ساز این خانه، کسی به من هیچگونه کمک و مساعدتی نکرد. چون تنها به دست خودم آن را ساختم، برایم هزینه چندانی نداشت.

از این نصوص، و نصّهای دیگر، اندیشه‌ای در مورد فلسفه محمد صلی الله علیه و آله، در چهارچوب ساخت و ساز خانه‌ها و بناها، ایجاد و روشن می‌شود. وقتی خداوند بزرگ و دانا می‌گوید: ﴿وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ﴾ ^(۲) قصرها را می‌سازید، به این امید که جاودان باشید. قصرها را مذمت و سرزنش، و انسانها را تمسخر می‌کند. انسان تو می‌خواهی جاودان باشی. قصرها را می‌سازی و فوقش صد سال در آن زندگی می‌کنی، و سرانجام خواهی مرد و آنها را پشت سر خود جا می‌گذاری.

بلی. اگر خداوند بزرگ برای این زندگی ابدیت را می‌خواست، اندیشه آن زندگی را، براساسی غیر از این اساس، وضع می‌نمود. برای انسان ممکن می‌ساخت، که خانه را از طلا و نقره بسازد، نه از گل و گچ و بتون.

بلی اگر خداوند زندگی انسان را، ابدیت اراده می‌کرد، اینچنین قرارش می‌داد و توانایی آن را هم داشت. زیرا آفریدن طلا و نقره برای خداوند بزرگ مهمتر از آفرینش خاک، نبود، بلکه ساده‌تر و سبک‌تر بود.

و اما خداوند پاک و منزّه، زندگی را فانی و ناپایدار، اراده نمود و اراده او در این زندگی ناپایدار، فقط آزمایش و امتحان انسان است، و سایر نیازمندیهای اولیه حیات لازمه این امتحان و آزمایش است. بنابراین است که خداوند بزرگ، به گفته خود (به این امید که جاودان باشید)، انسان را سرزنش می‌کند.

و محمد ﷺ، آن را می‌داند. و اسرار زندگی را در ماورای آن، که همگی توانایی دانستن آن را نداریم، می‌داند.

فلسفه او در ساختمان سازی و ساخت تأسیسات، به سادگی و تواضع و فروتنی دعوت می‌نمود. دعوت می‌نمود ساختمانها، ضرورتی برای محافظت، از بارش، سرما، گرما و پوشش انسان، از دید مردم، باشد.

جز این را نمی‌پسندید. از بناهای افتخارآمیز و خود بزرگ بینی، و تزئینات اسراف آمیز دوری می‌نمود.

آیا در این فلسفه اندیشه اقتصادی نهاده شده است؟

بلی. اندیشه‌ای شکوهمند، عمیق، استوار و محکم، در آن موجود است. آنچه که معلوم است، اغلب مردم، همان بی‌نویان هستند. و آن بی‌نویان هم نیاز به سرپناه دارند، و درآمد مردم هم معین و مشخص است.

و اگر ملت، اغنیا را رها کنند، قصرهایی را به میل و آرزوی خود بسازند، به این معنا است، که آنان بخش گسترده‌ای، از اموال مردم را، برای خود، تعطیل و بلوکه می‌کنند و در آن چیزهای که نفعی ندارد، به کار می‌برند مانند: تزئینات و نقوش بی فایده و منفعت.

به معنی دیگر، غالبیت مردم فقیرند. سرپناهی که آنان را از سرما، گرما و بارش و انتظار مردم، نگاه دارد، نخواهند توانست به دست آورند.

بنابراین محمد ﷺ مردم را به ساده سازی دعوت می‌کند. و این به صرفه جویی سرشار و هنگفتی، که امکان توجیه آن، به نفع فقراء می‌باشد، منجر می‌شود. سپس به تواضع و فروتنی انسان، در برابر خداوند بزرگ کشانده می‌شود. آن تواضعی، که انسان را پاک، غیر مغرور به دنیا و اموال دنیایی، و یاد کننده‌ی مرگ، قرار می‌دهد. و سرانجام به عدم حسادت و کینه توزی، در ما بین انسانها منجر می‌گردد.

تو نمی‌دانی چه آتشی در درون فقراء، وقتی که، در کنار قصرهای بزرگ و بلند اغنیا عبور می‌کنند، افروخته می‌شود.

فلسفه اول آن، فلسفه اصلاح است. سپس فلسفه اقتصاد. و بالاخره فلسفه آن، واقعی است، نه خیالی.

و سرانجام بر می‌گردیم، به این ملّتمان. آن ملّتی که استعمار به فسادش کشاند و به دو قسمت تقسیمش کرد. قسمتی، کم و ثروتمند و غنی، و قسمتی، فراوان فراوان و فقیر. کاخ اغنیا را می‌بینی مثل اینکه بهشت پرسیایه و نعمت است. کوخ فقرا را می‌بینی، در روستاها، یا در شهرها، مثل اینکه قبر زندگان است.

اختلاف فراوان است. آن خانه ستمگران، و این کلبه ستمدیدگان

من می‌خواهم دلایل فساد زندگی اجتماعی گذشته جامعه عربی خودمان را، که همان مقارنه و موازنه، بین کاخ اغنیا، و قبور، یا خانه‌های فقراء است، بیان نمایم و توضیح دهم.

کجاست، خانه‌ی روستای مصری، نسبت به قصر مصری؟ مقایسه و مواجّه‌ای برای موازنه در بین آنها وجود ندارد. اگر این قصرها، تا حدودی ساده و بدون تجمّلات ساخته می‌شدند، مسئله مسکن، و خودکفایی برای دولت، از لحاظ تأمین هزینه، تا برای فقراء و اغلب این ملّت، خانه را بسازد، تحقق می‌یافت.

و اما سروران خوشگذران، به آن قصرها افتخار می‌کنند و می‌بالند. و می‌خواهند، بر روی زمین، بدون حق، علو مقام بدست آورند.

دولت می‌بایست برای تأمین مسکن، از راهنماییهای حضرت رسول اکرم ﷺ پیروی می‌نمود.

بر دولت لازم است، وقتی که خواست بنایی عمومی را، چه در مجتمعه‌ها، شرکتها، مراکز، مدارس، باید تا آنجایی توانایی دارد، ساده بسازد.

باز برای دولت الزامی است، وقتی که نقشه‌ای برای ساختمان‌سازی بخش خصوصی طرح و پیاده نمودند، ساختمانهای باعظمت را بطور مطلق، وقتی برای جامعه مفید نباشد و صاحب آن میلیونها میلیون را، در تزیین آن، مصرف نماید، ممنوع کند.

آیا امکان ندارد، به هزینه‌ی این نقش و نگار، خانه‌هایی را برای فقراء و درماندگان ساخت؟

نظر محمد ﷺ به رقابت : حضرت محمد ﷺ نظر و فکری بی مانند در مورد رقابت داشت، نه به معنا و مفهوم اقتصاد دانان معاصر. رقابت مورد نظر، نزد اهل اقتصاد امروز، رقابتی آزادانه، در تجارت است، که به شکوفایی آن منتهی می‌شود. و اما محمد ﷺ، به رقابتی که سران اهل اقتصاد را به فتنه کشانده است، به نظری عمیق‌تر، و از لحاظ منزلت مهمتر، نظر می‌اندازد. او می‌بیند که این رقابت به نابودی دین، و تبدیل شدن انسان، به درنده‌ای گرسنه، که در جستجوی شکار می‌باشد، اگر چه در دهن برادرش باشد، منجر می‌شود.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «به خدا. سوگند، از فقر شما نمی‌ترسم، اما از شما می‌ترسم، که دنیا برایتان بسط و توسعه یابد، آنچنانکه برای کسانی که قبل از شما بودند توسعه یافت و به رقابت خطرناکی پرداختند، و نابود شدند. آنچنانکه آنان نابود شدند، شما هم نابود شوید. (۱)

گفته‌اند: رقابت در دنیا به هلاکت و نابودی دین منجر می‌شود.

«رقابت» همان رغبت است، در چیزی، و منحصر و منفرد شدن به آن.

براستی رسول خدا ﷺ بشدت در مورد اینکه دنیا برای امتش بسط و توسعه یابد، و ثروت و مال در دستش فراوان گردد، می‌ترسید.

بسط و توسعه دنیا، انسان را به رقابت، در جمع‌آوری مال، وامی‌دارد، آنچنانکه قبل از امت اسلام، اینچنین مسئله‌ای معمول بوده است، رقابت به ارتکاب محرمات و واقع شدن در نافرمانی و تمرد و گناه، کشانده می‌شود، حرص و آز و طمع، در جمع‌آوری مال خود سبب هلاکت و نابودی می‌گردد.

و چنین شد. این دنیا برای این امت بسط و توسعه یافت، تا اینکه مشرق و مغرب را بملکیت درآورد.

آن چه بود؟

رقابت بود، سپس هلاکت و نابودی.

ما همیشه از آثار پدرمان، از لحاظ ذلت، خسارت و خواری، رنج می‌بریم. محمد ﷺ در این مورد بر رهبران اقتصادی تفوق و تعالی می‌یابد و اندیشه و نظرش در این مورد عمیق‌تر از اوهامی است، که آنان به آن اعتماد دارند. آنان برای رقابت، بعنوان اینکه راهی به تولید خوب و خوبتر، و قیمت بیشتر و سود فراوان‌تر است، کف می‌زنند.

و اما محمد ﷺ برای این رقابت کف نمی‌زند، آنچنانکه دیگران به آن شادی می‌کنند، شاد نمی‌شود. چون به منفعت عمومی، دعوت و راهنمایی می‌کند، و آنان به مال فراوان، توجه دارند.

محمد ﷺ به مردم دستور می‌دهد که کارکنند، و به جهاد و تلاش و فعالیت در زندگی تحریکشان می‌نماید، و اما به آنان هم می‌گوید: از رقابتی که به مصیبت در پیشگاه خداوند بزرگ، و هلاکت و نابودی خودتان منجر گردد، دوری جوئید. فرق بزرگی است بین نگرشی و نگرشی دیگر، و بین اندیشه‌ای، با اندیشه‌ای دیگر. بلکه بالاتر از بین نور و ظلمت.

گرامی‌ترین مردم نزد محمد ﷺ: از ابوهریره روایت شده است: که از حضرت محمد ﷺ پرسیده شد: گرامی‌ترین مردم کیانند؟ فرمودند: «پرهیزکارترین آنان در پیشگاه خداوند»^(۱).

وقتی که از گرامی‌ترین مردم پرسیدند، گفتند: از گرامی‌ترین گرام به ما خبر بده گفت: «پرهیزگارترینشان». چون پرهیزکار، در آخرت، بزرگوار است. و آن همان فلسفه بزرگ محمد است، در مورد مردم. و آن میزانی است که ارزش و توان آنان، به آن، موازنه می‌شود.

بلی او به انسان می‌نگرد، آیا تقوا دارد، یا ندارد؟ آیا به خداوند ایمان دارد؛ از

نافرمانیش پرهیز می‌کند؟ یا به او ناسپاس است و در معصیت او واقع می‌شود. اگر مؤمنی متقی است، نزد او انسان حساب می‌شود. و اگر ناسپاس و گناه کار است، نزد او، با هیچ چیز، برابر نمی‌باشد و چیزی هم نیست.

اینجا هم امتیاز محمد ﷺ از سران اقتصاد، در ارج و ارزش گذاشتنشان نسبت به مردم، که به آنان، بعنوان ابزاری از ابزار تولید می‌نگرند، شناخته می‌شود. اما محمد ﷺ مقیاسی از نور دارد و دارای شعاعی است، که بر انسان اعمالش می‌کند. در این صورت یا نورانی است و روشن، یا ظلمانی و تاریک.

این اندیشه در زندگی اقتصادی عالم مقامی عالی دارد. چون امروز دنیای بشریت، به سبب آنچه که شیاطینهای استعمارگر، از فلسفه‌های شیطانی، ساکنان جهان را به دو گروه سفید، دارای حقوق، و سیاه محروم از حقوق بشری، تقسیم نموده‌اند، از الام و دردهای حادثی رنج می‌برند.

و جهانیان، از آن اندیشه خبیثانه، که غرب برای اینکه گردن آفریقائیه‌ها و آسیائیه‌ها را فرود آورد و خوار کند، ابداع نموده است، رنج می‌برند.

مدعیان واهی و خیالی، در امتیاز مرد سفید، و استحقاقش برای سعادت و سروری بر روی زمین، گمانها می‌برند، فلسفه‌ها می‌بافند و هزارها کتاب را تألیف می‌کنند.

آنان بدینوسیله مجرم و گناه کار شناخته می‌شوند. با اراده خداوند، در آفرینش و آفریدگارش، مخالفت می‌کنند، آن اراده‌ای که به صدای رسا، ندا می‌دهد و می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^(۱) ای مردم ما شما را آفریده‌ایم از نر و ماده‌ای (مرد و زنی) و به ملت‌ها و قبیله‌ها تقسیمتان کرده و قرارتان داده‌ایم. تا همدیگر را بشناسید، براستی گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است.

بلی ایشان مجرم‌اند. جرم‌ها و گناهان خود را در فلسفه قرار می‌دهند و از روی

فلسفه توجیه می‌کنند، تا شکار را فریب دهند و کشتن آن را مباح جلوه دهند. اما محمد ﷺ آنچنان نبود. او گرامی‌ترین مردم را، پرهیزکارترینشان، در پیشگاه خداوند بزرگ می‌دید و بحساب می‌آورد. او اعتباری، برای رنگها، نسبها و سلالها، قاره‌ها، و هیچ چیزی از آن چیزهای گمراه‌کننده، قائل نبود.

مردم از آدم‌اند و آدم هم از خاک، پس کجا است، امتیاز و تعالی و برتری؟ غرب گناه کار، به انسانهای رنگین پوست، آن سلاله عظیم، از آلام و دردهای بشریت، نظر خود را متوجه نمود.

چه بسا ملت‌های آفریقایی، به سبب آن فلسفه گناه کارانه، آزادی‌شان به هدر رفته است. کرامتشان سلب گردیده است و ثروتشان به سرقت رفته است. و کم نیستند ملت‌های آسیایی، بوسیله آن فلسفه گمراه‌کننده، بر آنان تجاوز شده است، حقشان پایمال گردیده است و اقتصادشان نهب و غارت شده است، و ملت‌های آسیا و آفریقا، همیشه رنج آلام، آن جرایم را می‌کشند.

و اما محمد ﷺ، بین مردم تساوی حقوق، و برادری را، با وجود اختلاف رنگ‌هایشان، برقرار می‌نماید.

وقتی که آن نظریه کریمانه، همان اساس و پایه‌ی معاملات، بین دولتها، و اساس و پایه‌ی علاقه، بین ملت‌ها باشد، قانون تبادل بین آنها، همان مساوات و برابری و معامله مثل به مثل و نظیر به نظیر است.

در این صورت است که هر ملت، آمادگی تصاحب ثروت خود را پیدا می‌کند، و منفعت کشورشان، به ملتشان بر می‌گردد. و دیگر استعمارگر و استعمار شده، و ستمکار و ستمدیده‌ای مفهومی ندارد.

این اسلوب ارزشمند، اثر فراوانی، در سیاست بین‌المللی، و موضع‌گیریهای اقتصادی دارد.

این حدیث، اندیشه پیامبر را، در مورد انسان و مقیاس و معیار او برای همه انسانها، نشان می‌دهد.

سهل بن سعد ساعدی روایت می‌کند و می‌گوید: مردی بخدمت حضرت رسول اکرم ﷺ رسید. و حضرت ﷺ به مردی که نزد او نشسته بود، گفت: نظرت در مورد این مرد چیست؟ گفت: مردی است، از اشراف به خدا سوگند، لایق است، اگر خواستگاری کند، به نکاحش در می‌آورند. و اگر شفاعت خواهد، شفاعت می‌شود. پیامبر ﷺ ساکت ماند. سپس مردی که نزد پیامبر ﷺ بود رفت. حضرت رسول اکرم ﷺ، از مرد تازه وارد پرسید، رأیت در مورد این مرد چه بود؟

در جواب گفت: ای رسول خدا. این مردی از بی‌نویان بود. این شایسته نیست، اگر خواستگاری کند، به او زن دهند. یا اگر شفاعتی خواست، یاری شود. و اگر سخن گفت، به سخنش گوش داده شود. پیامبر ﷺ فرمودند: او بهتر از پَرزَمین، از کسانی مانند این است. (اشاره به مرد تازه وارد).

پس از موازنه محمد ﷺ آگاه شدی. او به میزان حقیقت موازنه می‌کند، نه میزان ثروت، رنگ، نسب و حسب.

نظر محمد ﷺ در مورد اغنیاء: ابوذر گفت: با حضرت رسول اکرم ﷺ در گرمای مدینه راه می‌رفتیم. کوه «احد» روبروی ما بود «فرمودند: ای ابوذر. گفتم: در خدمتم ای رسول خدا ﷺ، گفت: اگر به اندازه این کوه «احد» طلا داشته باشم، شادمان و مسرورم نمی‌کند. سومین، روز از من که گذرد، از آن دیناری نزد من نمی‌ماند، جز چیزی که برای دین منظور کنم، جز اینکه در بین بندگان خداوند، آنچنان و آنچنان بگویم (دستهایش را به این طرف و آن طرف و پشت سرش تکان می‌داد). سپس رفت و گفت: بیشترین آنها کمترین روز قیامت‌اند، جز کسی که بگوید: اینچنین و اینچنین (دستهایش به طرف راست، چپ، جلو و پشت سر تکان داد)، و گفت: و کم‌اند کسانی آنچنان باشند. (۱)

«سومین روز از من که گذرد»، منظور سرعت تقسیم آن، بدون تأخیر است، که چیزی باقی نماند، تا روز سوم.

و جز اینکه در مورد آن، آنچنان و آنچنان بگویم، منظور هزینه کردن آن برای مردم است. زیرا آنچه که مسلم است، حضرت محمد ﷺ، برای همراهش، ابوذر غفاری، احساسات کریمانه، و حقیقت‌نظر و گرایش و اندیشه خود را در مورد مال و ثروت، بیان می‌کند. وقتی که حضرت رسول اکرم ﷺ، به کوه «احد» نگرست و به ابوذر گفت: به قدر این کوه «احد» طلا داشته باشم مرا شادمان نمی‌کند، شب بود. بلی. آن او را مسرور نمی‌گردانید و شادمان نمی‌کرد. زیرا محمد ﷺ گرد آورنده مالیات و اموال و ثروت نبود، بلکه، برای راهنمایی و هدایت به انجام کار نیک و مؤده به نیکوکاران مبعوث شده بود.

شخصی مثل محمد ﷺ مشتاق و آرزومند مال و ثروت نیست و به آن رغبتی ندارد. چون به سوی خداوند مشتاق‌تر، و به آنچه که نزد او است راغب‌تر بود. محمد بزرگوار ﷺ و صادق بود، و خود از صدق برتر، وقتی که این را می‌گوید، و وقتی که از احساس خود برای همراهش ابوذر پرده بر می‌دارد. صادق بود. زیرا نفوس قدسی دارای چیزها و مطلبهایی برتر و با ارزش‌تر از مال و ثروت، و برتر از دنیا، هستند. چگونه آنچنان باشد؟ در حالی که آن نفس شریف‌ترین و مصفا‌ترین نفسها بود. پس حضرت ﷺ به دستش، به پیرامون خود، راست و چپ و عقب و جلو، اشاره می‌کند. بدین معنا که اموال را به اطرافیان نیازمند می‌بخشد.

آن حضرت ﷺ، این مال را نزد خود بیشتر از سه شبانه روز نگاه نمی‌دارد. بلکه از جمیع جهات بین مردمان توزیع می‌کند.

سپس آن قانون جاودان زندگی جاوید را، برای عموم مردم بیان می‌کند و می‌گوید: آنان (بیشتر اغنیاء) از لحاظ نصیب روز قیامت، در اقلیت هستند. برای آنهایی از لحاظ ثروت اکثریت دارند، در روز قیامت، از لحاظ نصیب (رحمت الهی) در اقلیت‌اند. آنچه که مسلم است، اغنیاء در دنیا، از لحاظ نعمت آخرت کمترین‌اند، پس گروهی از ثروتمندان و متمولان را استثناء می‌کند و می‌گوید: جز کسی که بگوید: آنچنان و آنچنان و آنچنان.

یعنی جز کسانی که از مال خود بین بندگان نیازمند، توزیع می‌کنند و دستشان در یمین و یسار و پشت سر، و جلو خود برای رفع نیاز محتاجان باز است. جز آن دسته از اغنیاء، که بزرگمنش، سخاوتمند و بخشنده هستند. به تأدیه صدقات روی می‌آورند، و در همه‌ی کارهای خیر و منفعت عمومی دستشان باز و دارای بذل و بخشش‌اند.

جز آن ثروتمندانی، که بیشتر اموال خود را، جز آنچه که ماندنش الزامی می‌باشد، در راه خدا هزینه می‌کنند. سپس بیان می‌کنند که این صنف، کمیاب‌اند. و می‌گویند: و کم‌اند امثال آنان.

و چه کسانی از اغنیاء دست به اینچنین کارها می‌زنند؟ کم‌اند. خیلی کم‌اند. آنان نسبت ناچیزی از اغنیاء‌اند. اما سایر متمولان و ثروتمندان، مریض‌اند و می‌گویند: آیا بیشتر هست؟

همه شما مسئول هستید: از شگفت‌انگیزترین آنچه که، در فلسفه اقتصادی محمد ﷺ است، آن مبداء، بزرگ، کم نظیر است.

پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند: «همه‌ی شما، راهبر هستید و مسئول رعیت خود می‌باشید امیری که راهبری مردم را به عهده دارد، در برابر مردم مسئول است. مردی که سرپرستی خانواده را به عهده دارد، مسئول آنان است. زنی که ذر خانه، عهده‌دار فرزندان می‌باشد، مسئول آنان است. عبدی که محافظت اموال آقایش را به عهده دارد مسئول آن است. و بدانید همه‌ی شما، راهبر و همه شما مسئول زیر دستان خود می‌باشید.»^(۱)

هیچ مرزبندی، و هیچ تاکیدی بر انجام کارها، و هیچ مسئولیت عمومی عظیمی، یافت نمی‌شود، که از این مرزبندی مهمتر.

هر انسان مسئولیت زندگی را در قبال خود، و در قبال کلّ اجتماعش به عهده دارد. راهبر، رئیس جمهوری یا امیر، جز آنان، سایر رؤسا، مسئول مردم، مسئول

همه ملت هستند، چه از لحاظ محافظت، و چه از لحاظ تخریب و تضییع. حکومت لذت نیست، قدرت نیست، غارت نیست، افتخار نیست، و اما مسئولیت سنگینی است که کوه از سنگینی آن فرار می‌کند.

کافی است که حاکم، در پیشگاه خداوند، در مورد آنهایی که رهبریشان را عهده‌دار شده است، مورد سؤال قرار خواهد گرفت، که نسبت به آنان چه کرده است، عدل، یا ستم.

و براستی رهبری، امانت و مسئولیت است، و چه مسئولیت بسیار بسیار بزرگی، بی‌نوا و مسکین، راهبر و حاکم مردم، در دنیا به خاطر مردم، در رنج، و در قیامت هم به خاطر مردم در رنج و غذاب است.

مرد در خانه مسئول همسر و فرزندان، و کسانی که اداره آنان را عهده‌دار شده است، می‌باشد، که آیا به نحو احسن هزینه زندگی آنان را تأمین نموده است و در مورد تربیتشان اقدامات لازم را کرده است یا نه؟

زن در خانه مسئولیت اداره شوهر و فرزندان را، از لحاظ پرورش اخلاقی به عهده دارد.

سپس حضرت رسول اکرم ﷺ این مسئولیت را تعمیم می‌دهد و می‌گوید: بدانید، که همه‌ی شما، راهبر و مسئول هستید.

و این همان مبدأ عمومی مسئولیت است اگر این تعبیر صحیح باشد، در نظام مشترک اجتماعی حضرت محمد ﷺ، حاکم و محکوم در حمل و عهده‌دار شدن این مسئولیت، یکسان می‌باشند. رئیس دولت مسئول کل ملت است، هر فرد از افراد ملت مسئول است، که در حدود محدوده‌ای که در آن مشغول می‌باشد، عدالت را اجرا کند. و این اندیشه او ﷺ عین همان اندیشه است، که ملت را به بدن انسان همانند نمود.

وقتی که این مفهوم و معنی را، به گفته‌های خود: «مؤمن برای مؤمن» مانند ساختمانی است، بعضی، بعضی دیگر را نگاه می‌دارد. و «مؤمنان مانند یک مردند،

اگر سرش درد کند، سایر اعضایش، در خواب و بیداری به یاری او می‌شتابند و «مسلمانان مانند مردی هستند، اگر چشمش درد کند، تمام اعضایش درد می‌کند، و اگر سرش درد کند، تمام اعضایش درد می‌کند»^(۱) تأکید کرد، مسئولیت عمومی است که از نظریه، (امت یک جسد است) یک احساس دارد و در خدمت یک هدف قرار می‌گیرد و عمل می‌کند، سرچشمه می‌گیرد.

این نظریه بر رئیس دولت واجب می‌کند، که به کل ملت، مانند یک امت واحد بنگرد، و همچنین نگرش او نسبت به ثروت ملت، آنچنان باشد. که نیرویی واحدی است، در خدمت هدف واحدی.

پس وقتی عضوی از آن جسم مبتلا به دردی شد، واجب است کل بدن برای یاری و مساعدت آن آماده شود.

وقتی که دید گروهی از مردم دستشان به غذا و لباس کافی و مسکن لازم نمی‌رسد، برای یاری و امداد آن گروه، به چیزی، از آنچه که دیگر گروهها به آن، تغذیه می‌کنند، بشتابد، به تمام کمال، آنچنانکه به میزان مستقیمی که بر تمام اعضاء بدن، توزیع می‌کند. و این معنا و مفهوم، از نظام اقتصادی و اجتماعی مشترک محمد ﷺ، بعنوان اصل عمومی، وقتی که حاکم و محکوم، بخواهند عدالت اجتماعی در بینشان تحقق یابد، به آن مراجعه کنند، معتبر شمرده می‌شود.

و هر فرد از جسم و پیکر، آنچه که کفایتش کند، می‌گیرد، و آن پیکر، هر خدمتی که در توانش باشد، ادا می‌کند. درست مانند سلولی از بدن، که زندگی و حیات خود را از آن می‌گیرد، و نسبت به بدن هر خدمتی در توان داشته باشد ادا می‌کند.

پس مثل زمین داران و سرمایه داران، که با ملتشان هماهنگ نمی‌شوند، مانند پیه و چربی زائیدی، در بدن است. لازم است بدن را از آن خلاص کرد و نجات داد، تا بتواند به حیات خود ادامه دهد.

زنجیره‌ی اتفاق: حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «از نفس خودت شروع، و

بر خودت اتفاق نما، اگر چیزی اضافی آمد، برای خانواده‌ات هزینه کن، اگر از خانواده، اضافی آمد برای بستگان نزدیک هزینه کن، و اگر از بستگان نزدیک اضافه آمد، آنچنان و آنچنان، در روبرو، طرف راست و چپ و پشت سر^(۱) بخشش کن. کدام بیان و کلام، از لحاظ محسنات و محتوا، از بیان و کلام تو شگفت‌انگیزتر است، ای محمد ﷺ؟ چیزی را ترک نکرده‌ای، جز اینکه برای مردم بیان و روشن نموده‌ای؟ حتی اتفاق، آن امر مادی خالص، که آن را به یک امر ربّانی متعالی متحوّل نموده‌ای.

از نفس خودت شروع و بر آن اتفاق کن:

بالاترین و مهمترین مراحل و مراتب اتفاق، آن است که شخص به تأمین و تغذیه خود اقدام کند، تا نیازمند و ناتوان و عاطل و باطل نشود. پرورش ذاتی، لازمه همه‌ی انسانهاست. تا بتواند مسئولیتی که عهده‌دار آن است تأمین کند. چون بعد از خود، افراد خانواده، زن و فرزند، تأمین می‌شوند. و این مرحله دوم اتفاق است. و اگر از هزینه خانواده اضافی آمد، مصرف بستگان نزدیک می‌شود. وقتی که از دایره کوچک خانواده، از لحاظ تأمین هزینه فراغت حاصل کردی، به دایره‌ای دیگر، که دنباله آن است، بستگان نزدیک، نزدیک‌تر، و نزدیک‌تر، توجه کن. این اقدام حفاظی بر خانواده است، توجیهی است، که از نفس اندیشه، سرچشمه می‌گیرد، اندیشه‌ای که مردم همگی جزء یک خانواده هستند.

سپس چه؟ آنچه که می‌آید و مشاهده می‌کنی، عجیب‌تر و شگفت‌تر و شگفت‌انگیزتر است.

اگر چیزی از هزینه خانواده اضافی بود، آنچنان و آنچنان، در جمیع جهات، در روبرویت در اطراف راست و چپ، بین مردم تقسیم کن.

انتقال مرحله سوم، به دایره سوم، به طور کلی به دایره خانواده بشریت، در تمام جهات، در میان تمام بشریت. تا مسئولیت هر فرد در قبال جامعه، و جامعه در قبال

فرد فرد، دقیق عملی شود. این یعنی چه؟ آیا این نور است؟ براستی سرم گیج می‌رود، دور می‌زنند.

بلی محمد ﷺ حقی را بر زبان می‌راند که دنبال آن باطلی نخواهد آمد، چه در زمان خود، و چه بعد از آن.

براستی سرم نزدیک است، از تنم جدا شود. و آن این است که در، دریای نورانی او شناور می‌شوم و به نهایت آن نمی‌رسم، و ابتدای آن را هم نمی‌شناسم.

مردم، یاریم دهید. با من همفکر شوید. حدیث را، باری دیگر، و بارهای دیگر، بخوانید. فکر و عقل خودتان را، در آن رها کنید، شاید شما به آن برسید.

آنچه که مسلم است رسول خدا، بزرگترین اصل از اصول اجتماع را، و آن همان خانواده است، از جهت حفاظتش بر رحم و قرابت، و بر برادری عمومی، بشریت و انسانیت محافظت می‌کند و نگاه می‌دارد.

کلیه آن موارد، در یک سلسله منطقی واقعی، که با حیات و زندگی مربوط می‌شود و آنچه که پروردگار زندگی و حیات را، راضی می‌کند، می‌گذرد و حرکت می‌نماید.

و آن سلسله: اول خود، بعد خانواده‌ات، سپس بستگان نزدیک و سرانجام جامعه بشریت.

او ﷺ وقتی که می‌گوید: از نفس خود شروع کن، بر خودیت و شخصیت ذاتی فرد تأکید می‌کند. و به آن، شخصیت را محافظت می‌نماید.

او ﷺ به این قواعد، شخصیت ترا حفظ می‌کند. آنچنانکه زاهدان و رهبانان و داعیان انحطاط: از جمله مایوسان و بیچارگان، ادعا می‌کنند، شخصیتها را، کأن لم یکن نمی‌کند. و بعد از آنکه، منیت (من بودن) را برای تو مقرر و تثبیت نمود آن منیت را به سمت بذل و بخشش متوجه می‌کند. و ترا به انفاق و تأمین هزینه زندگی، خانواده، فرمان می‌دهد.

وقتی که ترا، به آن مرحله رساند، به دائره‌ای وسیع‌تر، دعوت می‌کند، به

بستگان، وقتی ترا، به آن درجه و میزان رساند، مانند موشک میان برد، رهایت می‌کند و می‌گوید: آنچنان و آنچنان، در جلو و رو در رویت کل بشریت قرار دارد و میدان برای انفاق، باز و آماده است.

اعمال بالاتر و متعالی‌تر: حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «اعمال و انجام کارها فقط، بستگی به نیت دارد، و برای هر کس، آن چه که نیت او بر آن است نزد خداوند قرار دارد، کسی که هدفش دنیا باشد، به آن می‌رسد، یا زنی باشد، که به نکاحش در آورد. پس هدفش، آن است، که بسویش می‌رود»^(۱)

اعلانی کلی، کامل و تمام، به عموم مردم، در سطحهای مختلفشان. محمد ﷺ قضیه را تفکیک می‌کند تفصیل می‌دهد. و مسئله تمام بشر را می‌گوید: ای مردم، من فرستاده و رسول خداوند بزرگ هستم، به سوی شما، و برای راهنمایی شما. به این بیان گوش فرا دهید، قبل از اینکه، از اینحالت و زندگی، رحلت کنید، به تمام توان و قدرت گوش فرا دهید. تا همگی در جریان و شهادت کار خودتان باشید.

براستی کارها به نیت بستگی دارد. تمام کارها. کوچک و بزرگش، عظیم و حقیرش. همگی یک سر و یک رمز دارند، و آن نیت انسان است، وقتی که شروعش می‌کند، و وقتی که انجامش می‌دهد.

برای هر کس، آن است، که در نیت دارد. هر انسان، نزد خداوند بزرگ، پاداش به نیت کار و عملش دارد.

کسی که هدفش خدا و رسول خدا باشد، عملش به سوی خدا و رسول خداست. کسی به انجام کارش رضای خدا را بخواهد، خدا از او می‌پذیرد، و پاداش می‌دهد. پس چه؟

اگر کسی هدفش دنیا باشد، به آن می‌رسد. کسی که کوشش و تلاشش، برای بدست آوردن مادیات و گردآوری اموال باشد، یا زنی که بخواهد نکاحش کند، کوشش دنبال چیزی باشد، که ظرافتش او را جلب کرده و می‌خواهد به دستش آورد

و از آن بهره‌ور شود، نزد خدا نصیبی ندارد، زیرا در این تلاش رضایت پروردگارش را، منظور نداشته است.

خورشید را دیده‌ای که در روز صاف آسمانی بالا می‌آید، ظلمتها را متفرق می‌کند؟

محمد ﷺ هم در آسمان انسانیت، بعنوان چراغی نورانی بر می‌افروزد و ظلمات خلائق را متفرق می‌کند و به دور می‌راند.

او ﷺ آنچنانکه پروردگارش توصیفش کرده است: **(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا)** ^(۱) ای پیامبر ما ترا فرستاده‌ایم، بعنوان شاهد (اسوه) و مژده دهنده و بیم دهنده (در قبال انجام کارهای نیک و زشت) و دعوت کننده به سوی خداوند به اذن او و بعنوان چراغی نورانی در حال نورافشانی و تلولو چراغ نورانی و روشن کننده‌ی راه انسانیت و بشریت است. در این کلمات به هر چیز، اشاره شده است، درست آنچنانکه خورشید، آسمان را شعله‌ور می‌کند و آنچه که تاریکی در دنیا وجود دارد، از میان بر می‌دارد، محمد ﷺ هم، راه را روشن می‌کند و ظلمت نادانی را در پیش پای بشریت بر می‌دارد.

آن بی‌نویان، آن کمونیستها، آن سرمایه‌داران، یا آن متفکرین، که تنها و تنها، به عقل خودشان مغرور شده و فریب خورده‌اند و به گمان و بحساب خودشان، به حقیقت رسیده‌اند و در حالی که به آن نرسیده‌اند، ما را بشدت می‌خندانند.

مثل آنان درست مانند مثل بخارهای است که بر روی آب پراکنده بوسیله هوایی برانگیخته می‌شود و نابود و متلاشی می‌گردد و دوام و ثبات را از دست می‌دهد.

اما محمد ﷺ، بر روی بلندترین قله‌ها می‌ایستد و از اعلی‌ترین آسمانها طلوع می‌کند و به اذن پروردگارش بر عموم بشریت نورافشانی می‌کند. کسی از او نور بگیرد، بیناتر می‌شود، و کسی نگیرد کور می‌شود و نادان.

آنان خنده‌ی مرا به جوش و خروش می‌آورند، وقتی که می‌خوانم، آنچه که می‌نویسند، و آنچه که تألیفاتشان را به آن املأ می‌کنند، و آنچه که یاوه‌سرایی می‌کنند. می‌گویم علت چیست، که آنان نمی‌توانند مفهوم این حدیث را بفهمند، علت چیست که می‌کوشند چراغ ناتوان و ضعیف خود را برافروزند؟ در حالی خورشید محمد ﷺ عالم را روشن و منور گردانیده است در دلشان جز کبر و نخوت چیز دیگری نیست.

اگر کبر و نخوت نبود، گروه‌گروه و صف‌صف، پیش می‌آمدند و می‌پرسیدند: ای محمد ﷺ چیست این مفاهیم شگفت‌انگیز، که می‌گویی. به ما بیاموز، آنچه که خداوند به تو آموخته است.

اگر پیش می‌آمدند، او را نسبت به خود، با رحم و مهربان می‌دیدند و دیگر در تاریکی گمراهی نمی‌ماندند، و گوش می‌دادند، او را، که می‌گوید: «کارها بستگی به نیت دارد.» و لذا تمام کارهای خود را، بر این اساس تنظیم می‌کردند. و در دنیا و آخرتشان خوشبخت و سعادتمند می‌شدند. اما بشدت از او روی بر گرداندند.

بدانید: ای غولهای کفر، در شرق تاریک، و غرب مغرور. برگردید. توبه کنید، از کبر و نخوت درآید. به سوی خدا برگردید. و به سوی او بشتابید، و از آن تاریکی و گمراهی بیرون آید. از آن کبر و نخوتی که محرومتان کرده است، به نوری که محمد ﷺ به آن مبعوث شده است، خود را رها کنید. در این صورت است، می‌بینید و درک می‌کنید، که حق همراه اوست.

براستی این معارف، و این علمها، و این فلسفه‌ها و این سوسیالیستها، و این سرمایه‌دارها، و این موضع‌گیریها و جهت‌گیریهای مختلف، و.. بطور کلی بازیهای بچگانه است. در هر شرایطی کامل بودن آن را تصور نمائید، آنچه که محمد ﷺ آورده است، از آن کامل‌تر است. و آن را بعنوان راهنما گمان برید، آنچه که محمد ﷺ قانون‌گذاری کرده است پایدارتر و هدایت‌کننده‌تر است.

آن بدان علت است که او بی‌خود و برای خود حرف نمی‌زند، بلکه آنچه که

می‌گوید: باو وحی شده است، از طرف پروردگارش، او راه را برای بشریت روشن می‌کند. تا هر انسان زندگی خود را بر مبنای دلیلی روشن، آغاز کند، کسی که خداوند بزرگ اراده کند، در دنیا و آخرت به او پاداش خیر خواهد داد.

کسی که هدفش وجهی از وجوه دنیا باشد، او سهمی از پاداش ندارد و از منفعت دنیا و آخرت بی نصیب می‌باشد. پس انسان باید زندگی را بطور کلی متوجه خداوند نماید. اما اگر مانند حیوان کورکورانه بگذرد و در درّه‌های آن، سرگردان باشد، سرانجامی را از آن درک نمی‌کند، و ابتدای آن را نمی‌تواند به یاد آورد، همچنانکه فلاسفه ماتریالیست، در مورد انسان اراده می‌کنند و تصور می‌نمایند. آن چیزی است، حضرت محمد ﷺ مردودش می‌داند.

کمونیستها پیشرفته نمی‌باشند، آنچنانکه گمان می‌برند. بلکه مرتجع و بدترین مرتجعین هم می‌باشند. آن گمان و خیال است. می‌خواهند بشریت را به پائین و پست‌ترین صفات به ناچیزترین خیالات و به تاریکترین نظامش برگردانند. می‌خواهند. انسان به عمیق‌ترین ظلمات و تاریکیها برگردانند، به جایی که پروردگارش را انکار کند.

پس کدام ارتجاع، از آن ارتجاع که آنان گمان می‌کنند، برتر است. اما محمد ﷺ می‌خواست کل بشریت را، به جلو پیش ببرد، می‌خواست آن را تا آن حدّ که پروردگارش را بیابد، بالا ببرد و متعالی کند، آن پروردگاری، که او را آفریده و آراسته کرده است.

پس اگر عاقلانه فکر می‌کنید، کدام مرتجع است و کدام پیشرفته؟ آن کسی که انسان را تا پائین‌ترین مراحل تفکر (تا اسفل سافلین) فرو می‌راند، تا انکار وجود پروردگارش، یا آن کسی که انسان را تا متعالی‌ترین مراحل، بالا می‌برد؟ تا رسیدن به پروردگارش. براستی کدام یک؟

محبت : پیامبر فرموده‌اند: «هیچکدام از شما ایمان نخواهد داشت، مگر آنچه که

برای خود دوست می‌دارد برای برادر دینیش دوست داشته باشد» (۱)

جامعه، جامعه محبت است، نه جامعه کینه و نفرت. جامعه‌ی رحم و مهربانی است، نه جامعه بی‌محبتی و نامهربانی. جامعه‌ی انس و الفت است. نه جامعه‌ی بغض و حسادت.

و محمد ﷺ در آن جامعه ندا داد و گفت (هیچیک از شما ایمان نخواهید داشت) یعنی ایمان مسلمانان به خدا و رسول خدا کامل نمی‌شود و نزد خداوند، بعنوان مؤمن اعتبار ندارد، مگر اینکه (برای برادرش، دوست داشته باشد، آنچه که برای خود دوست می‌دارد)

تعبیری است عمیق، و دقیق به شناگری ماهر و روشنایی طولانی نیاز دارد. تا به حقیقت و لب آن دست یابیم در آن است، آنچه که در آن است.

در آن است که بشریت همگی جز و یک خانواده و همگی برادر هستند. بدین علت است فرمودند (برای برادرش) نگفت: برای دیگران یا برای مردم.

براستی برای برادرش، آنچنانکه که پروردگارش، در کتاب کریمش یادش داده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ براستی مؤمنان برادر همدیگر هستند. (۲)

وقتی بشریت یک خانواده باشد. واجب است، ارزاق روی زمین را بین خود توزیع نمایند درست مانند افراد یک خانواده که همگی از ذخیره‌ی خانواده استفاده می‌کنند. در نظام اسلامی هر فرد حق دارد تا حد کفایت خود از درآمدها بهره‌برداری کند و برای سایر برادرانش تا حد کفایت منظور نماید. اگر درآمد به حد کفایت همگی نرسید، از روی عواطف، ترحم، مودت، و برادری در بین آنان تقسیم کند و احساس همیشگی در بین باشد: (دوست داشته باشد برای برادرش، آنچه که برای خود دوست می‌دارد)

و آنچنانکه برای خود دوست می‌دارد بعد کافی بهره‌برداری کند، برای برادرش دوست داشته باشد، تا رفع نیاز بهره‌مند شود، بر او واجب و الزامی است. آنچنانکه

برای خود دوست می‌دارد، که مورد سستم واقع نشود. بر او لازم است که بخواهد، برادرش مورد ستم قرار نگیرد.

بله؛ بخواهد، برادرش مورد ستم قرار نگیرد و همچنانکه آرزو دارد که خود در زندگی خوشبخت شود، بخواهد، برادرش هم خوشبخت و سعادتمند باشد.^{*} و این، چشمه‌ای است، جاری و تا ابد کجروی ندارد. و از لحاظ خیر و رحمت و برکت فوران می‌کند و می‌جوشد.

مارکسیستها و سرمایه داران، چنین چیزی را در کجا دارند؟

به آنچه که در توان می‌باشد: حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، وقتی که به آنان (یاران) به انجام هرکاری فرمان می‌داد، به آن حدی که در توان بود، فرمان میداد. گفتند: ما مانند تو نیستیم ای رسول خدا. خداوند بزرگ نافرمانیهای اول و آخر ترا مورد بخشش قرار داده است. خشمگین می‌شد، حتی نشانه خشم از چهره‌اش نمایان می‌گشت. سپس می‌گفت: (براستی پرهیزکارترین شما پیش خداوند و عالم‌ترین شما به خدا من هستم)^(۱)

آسان گرفتن در اعمال به آنچه که در توان است و می‌تواند آن را انجام دهد فرمان او بود همچنانکه که پروردگار متعال در کتابش قرآن کریم، به او آموخته است ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ هر کس به اندازه توانش مورد تکلیف قرار می‌گیرد^(۲)

وقتی به آنان دستوری میداد، برای انجام کارها به اندازه توانائی دستور می‌داد. عایشه بزرگوار دختر آن بزرگوار صلی الله علیه و آله، آن زنی که با حضرت رسول اکرم زیست و در خواب و بیداری با او بود، برای ما از سیاست اجتماعی حضرتش صلی الله علیه و آله بازگو می‌کند و بازگو می‌کند از دستورهایش. و کارها را تا حد توان و طاقت انجام دادن. رفق و ملایمت، رحمت، رأفت، دادگری، لطف و محبت، و از... و از...

این سخن برای تو شیرین نیست؟ براستی پیامبر صلی الله علیه و آله ما فوق همه اینها بود. یارانش با او مجادله می‌کردند و می‌گفتند که ما مانند تو نیستیم، ای رسول خدا. ما را

آزاد بگذار که بالاتر از توان و طاقت خودمان تکالیف را انجام دهیم. ما را آزاد بگذار، که در پیشگاه خداوند، کارهای بزرگتری را انجام دهیم، که بوسیله‌ی انجام آن تکالیف به او نزدیک شویم زیرا خداوند بزرگ بی آمریهای اول و آخر ترا مورد عفو و بخشش قرار داده است ما را آزاد بگذار. تو مردی هستی، که خداوند آنچه که از تو گذشته است، از گناهان و آنچه که اگر بعداً پیش آید بخشیده است و با این وصف تو در عبادت می‌کوشی و می‌کوشی.

چه قدر نیازمندیم، در حالی که خطا کار هستیم، به تلاش بیشتر، و انجام اعمال و تکالیف بیشتر، باین امید خداوند بزرگ از ما راضی شود.

جواب و فرمان پیامبر ﷺ چه بود؟ آیا گفت بروید و بالاتر از توان خود و طاقت خود، تکالیف را انجام دهید؟

نه هرگز. بلکه خشمگین می‌شد، خشم از چهره‌اش آشکار بود، از آنچه که می‌گفتند به شدت خشمگین می‌شد. چون نسبت به آنان مهربان رئوف بود. پس رحم و رأفت جاویدانه خود را بیان می‌کند و می‌گوید: (براستی پرهیزکارترین شما و داناترین شما به خداوند بزرگ من هستم).

بلی. پرهیزکارترین آنان بلکه پرهیزکارترین تمام مردم، حضرت محمد ﷺ است. او کسی بود که حق تقوای خدا را داشت و کسی بود که به هیچوجه نافرمانی خدا را نکرد. این خشمگین شدن برای چه بود؟

چون او ﷺ جواب می‌داد و بشریت می‌بایست در سطوحهای مختلف گوش فرا می‌داد.

و عالم‌ترین شما به ذات خداوند من هستم) هر کجا؟ از اینجا که پیامبر ﷺ متقی‌ترین انسانها بود، در پیشگاه خداوند، چون عالم‌ترین انسان بود. از لحاظ شناخت خداوند بزرگ.

این چه عظمتی است؟ این دریای بیکرانی از نور است، که امواج پرتو اندازش به آفاق ابدیت موج می‌زند.

محمد ﷺ کدام است؟ چیست محمد ﷺ؟ محمد عالم‌ترین، با معرفت‌ترین انسان به عظمت و ذات خداوند بزرگ است.

بلی. بعداً هم بلی. سپس هم بلی. و.....

نسبت به فردی که خداوند انتخابش کرده است، هدایتش نموده است، به مقامش رسانده است، دوستش داشته، مورد عطا و بخشش قرارش داده است، برتریش داده است. به او آموخته، آنچه که از پیش نیاموخته بود، برای او ملک و ملکوت و جبروتش و رحمت و قهرش را مکشوف کرده است، او را به سیر و گردش شبانه هستی برده است. و به عالم کبریا (معراج) رساندش، و تاقاب قوسین، بخود نزدیک کرد و نشانه‌های عظمت خود را به او نمایاند، چه گمان و نظری؟ و تا چه حد و نهایی، علم او و شناخت او به خداوند، راه یافت.

محمد ﷺ شناختی را از خداوند بزرگ داشت. و چیزی را از او می‌دانست، اگر یک قطره از بخار آن می‌چکید برای همه مردم تا آن روز قیامت کافی بود. و باین دلیل است، چیزهایی، از خداوند بزرگ میداند، که خشیتش از خداوند و تقوایش برای خداوند است.

انسان نزد محمد ﷺ ابزاری نیست، نهایت درجه طاقت و توان بگردد، تا آخرین حد تولید کند، اگر چه هلاک و نابود شود.

نه هرگز. در همه کارها و تکالیف، به مدارا با وجود خودشان، دعوتشان می‌کند. حتی هم در تقریبات و عبادات خداوند، از اعمال تا حد توان، مکلف می‌باشند. فرمایش پیامبر اکرم ﷺ در این مورد برای ما کافی است، (دوست داشتنی‌ترین دین نزد خداوند دینی متمایل (حنیف) به سهولت است)

یعنی محبوب‌ترین دینها نزد خداوند بزرگ دینی حنیف اسلوب و روشی حنیف یعنی مسائل از باطل، به سوی حق، که در آن سختی و ضیق برای مردم وجود نداشته باشد.

حق عموم: حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند (به من فرمان داده شد، که با مردم بجنگم تا شهادت دهند و بگویند: «أشهد أن لا إله إلا الله وأنَّ محمداً رسولُ الله» نماز را اقامه کنند و زکات را ادا نمایند وقتی که اینها را انجام دادند، خورشان و اموالشان از طرف من محفوظ می ماند، جز به حق و حسابشان به خداوند است^(۱). او به همه مردم اعلام می کند که خداوند به او فرمان داده است، که با همه آنها که شهادت نمی دهند «لا اله الا الله محمد رسول الله». بجنگد

چرا و برای چه؟ زیرا «لا اله الا الله» همان هدف نهایی آفرینش مردم است. آفریده شدند، تا آن هدف را بشناسند و تکرارش کنند و بر زبانش آورند. و اگر آن رامحقق نکنند و به تحقیق نرسانند، بر پیامبر الزامی است با آنان بجنگد و برخداوند است او را یاری دهد.

مردی آمد و حق در دست دارد و مردم را به سوی آن دعوت می کند. اگر تمرّد نمودند، بر سر آن، با آنان می جنگد زیرا اصرار او براین است که آنان را از طریق اجرای این حق، بالا برد و متعالی نماید و عقل آنان را رشد و ترقی دهد. پس چه؟ و بر سر چه با آنان می جنگد؟

نماز را اقامه کنند و زکات را ادا نمایند. امتیازی بین این و آن نیست و نماز حق خداوند بر بندگان و زکات حق بندگان بر بندگان است، حق فقیر بر اغنیا و حق عموم بر قدرتمندان است.

گفته اند حکم متمرّدین ادای زکات درست مانند حکم ترک کنندگان نماز می باشد و بدین علت بود حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وقتی که بر مسند خلافت نشست، با متمرّدین ادای زکات وارد جنگ شد و به آن، بر وجوب جنگ، با مانعین نماز و زکات استدلال نمود.

این همان نکات مثبتی بود که محمد ﷺ آوردش، و دولت بزرگ خود را، دولت حق و محبت و دولت عدالت را بر آن تأسیس نمود.

مسئله، مسئله آزادی شخصی، آنچنانکه خیالپردازان، گمانشان می‌رود، نیست. نه هرگز. این طور نیست - دولت قدرت خود را در اجرای حق اعمال می‌نماید. و عقیده خود لا اله الا الله را رعایت می‌کند و اجازه فرق و شکست آن را به کسی نمی‌دهد. و اگر کسی از دور یا نزدیک به آن آسیب رساند، با او می‌جنگد یا کلمه الله پیروز می‌شود، یا بر سر پیروزی آن به شهادت می‌رسد.

پس مراقبت از مردم را الزامی، می‌داند، آیا آنان از فرمان الله اطاعت می‌کنند و نماز می‌خوانند. یا مردمانی بیهوده و عبث می‌مانند و به زبان لا اله الا الله را می‌گویند و در اعمالشان اثری از آن مشاهده نمی‌شود. اگر بر آن تأکید کرد و آنان نماز را نخوانند بشدت مورد مؤاخذشان قرار می‌دهد. در صورتی تمرد نمودند جنگ و کشتار با آنان قطعیت می‌یابد.

پس از سرزمینش مراقبت می‌کند از ^{آنها} کثات اموال خود را ادا می‌نماید؛ اگر به ادای آن اقدام کنند، خون و مالشان محفوظ و در امان است و در حصار حفاظت قرار دارند. اگر از ادای آن سرپیچی کردند قهراً و جبراً، از آنان می‌گیرند. و اگر تمرد نمودند، جنگ با آنان الزامیت دارد.

بنگرید مفید و مثبت است. انقلاب بعد از انقلاب است. این همان دولت حضرت محمد ﷺ است دولت حق است به حق دعوت می‌کند مطابق حق است به حق بر دست منحرفین می‌زند.

اینها مفاهیمی متعالی هستند، بالاتر و متعالی‌تر از سطوح دولتی معاصر، بطور کلی و عمومی اینها بالاترین مراحل پیشرفت هستند، اگر به عقل مراجعه شود. همه را مورد سؤال قرار می‌دهیم: قَالَ تَعَالَى: ﴿فَوَرِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ به پروردگارت سوگند مورد سؤال قرار می‌دهیم آنها را در قبال کارهایی که انجام می‌دهند. ^(۱) این مسؤولیت و احساس مسؤولیت است.

در برابر چه کسی؟ در برابر قانون؟ در برابر دولت؟

نه هرگز. نه در برابر دولت. نه در برابر قانون نه در برابر هیچ. فقط در برابر الله. براستی او میخواهد خست درون همه این مخلوق، که انسان نامیده می‌شود بردارد و نابود کند. می‌خواهد جز دل و ضمیر خود او، راه چیره شدن و تسلط یافتن دیگران، بر او قرار نگیرد و باز نشود. می‌خواهد آزاد و آزاده‌اش قرار دهد، چو دستی بر سرش، مانند چوپان عصایش را، بر سر گله‌اش بلند می‌کند و آنها را می‌راند، بلند نشود.

نه نه نه هرگز

می‌خواهد بزرگوار و محترم باشد، بر نفس خود رقیب شود، می‌خواهد فقط بر خوف از الله متمرکزش کند، آن هم از طریق فکر، تمرکز یافتن سؤالات خداوند، بر سر او، در روز قیامت. که چه وقت این مفهوم در نفس او استقرار می‌یابد و از پروردگارش، خوف در دلش ایجاد گردد و نفس خود را از هوا و هوس محافظت کند. آن روز است که نظام از روی فرمانبرداری عشق به آنچه که در پیش خداوند است، و خوف از عقاب او، نه از خوف قدرت سلطان، یا هر انسان که در بین مردم پایدار می‌شود.

گفته‌اند: معنا و مفهوم آن این است، نسبت به اعمال‌شان، مورد سؤال‌شان قرار می‌دهم، تمام اعمال آنان.

بنگر و بدان هر کاری که تو انجام می‌دهی، خداوند در مورد آن، از تو سؤال خواهد کرد. آیا تو از آن کارت رضای خدا را می‌خواسته‌ای؟ آیا در آن کار نیت خیر داشتی، یا بد؟ یا کار خیر، یا کار بد؟

پایه و اساس بزرگ و مبارکی است، که ساختار امتها، بر آن و بر منفعت و اقتدار و قدرت آن بنا شود. مانند سایر دولتها نیست که ساختار حکومت خود را بر تاریکی کفر و فساد اعمال و بنیانگذاری می‌کنند.

خداوند بزرگ می‌گوید «أَفَنُؤْمِنُ بِنُبْيَانِهِ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمِنْ أَسَسَ بِنُبْيَانِهِ عَلَىٰ شَفَاجُوفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

آیا کسی خانه خود را بر پرهیزکاری در پیشگاه خدا و رضای او بنا نهد، بهتر است، یا کسی خانه‌اش را بر لبه چاهی آماده سقوط که بوسیله آن به آتش جهنم فرو افتد؟ و (بدانید) خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند. (۱)

محمد ﷺ انفاق را به عبادت متحول می‌کند: حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند (براستی تو هر چیزی را انفاق کنی، مادام هدف رضای پروردگارت باشد، حتی آنچه که در دهان همسرت می‌گذاری در قبال آن پاداش می‌گیری). (۲) او ﷺ زندگی را به عبادت متحول و تبدیل می‌کند. انفاق اموال را که عملی مادی محض است به عملی روحی زیبا، که انسان را در پیشگاه پروردگارش متعالی می‌نماید، تبدیل و تغییر می‌دهد.

این همان توجیه و راهنمایی با ارزش و مفیدی است، برای انسان در همه کارهایش، و راهنمایی است، در همه چیز به ارزشهای عالی. «تو هر چیزی را انفاق می‌کنی» آن انفاق هر چیزی که باشد کم یا زیاد یک سکه واحد، یا میلیونها میلیون سکه، خوردنی، یا نوشیدنی، لباس، یا هر آنچه که به درد بخور باشد.

«هدف از آن انفاق رضا الله باشد» در وقت انفاق خداوند بزرگ هدف اصلی و رضای او منظور نظر باشد.

«پاداشی برای آن قطعی است»، بطور حتم در برابر آن پاداشی در پیشگاه خداوند بزرگ ثبت شده است.

«حتی چیزی که در دهان همسرت می‌گذاری»، لقمه نان، یک عدد شکلات، یک قاشق شربت، یک عدد خرما، و حتی آنچه که وظیفه داری و هدف از آن اگر چه خیلی ناچیز است رضای پروردگارت، منظور نظر باشد بدون اجر و پاداش نیست. خبر دارید؟ که حضرت محمد ﷺ در خزائن رحمت پروردگار را برای بشریت می‌گشاید و در دست هر کس کلید مخصوصی قرار می‌دهد و به او می‌گوید: هر

وقت خواستی می‌توانی در خزانه‌های پروردگارت را باز کنی و هر طور میل داری و می‌خواهی از آن برداری. این تو و این کلید. قلبت به یاد پروردگارت باشد و نیت و ارادت به سوی او. در این صورت خزانه پروردگار برای تو باز می‌شود و از فیض و رحمت فراوان برخوردار خواهی شد

این کلیدی سحری است که حضرت محمد ﷺ در اختیار هر انسانی، مجانی قرارش می‌دهد در مقابل آن نه پاداش می‌خواهد و نه تشکر. آنچنانکه خداوند بزرگ: گوید: **﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾** بگو ما در قبال آن مزدی نمی‌خواهیم. **﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾** ما ترا فقط بعنوان رحمت برای جهانیان ارسال داشته‌ایم. (۲)

هر وقت و هر زمان، در طول زندگیت، چیزی را، از اموالت، در راه خدا بذل و بخشش کنی، در هر جهتی از جهات، کافی است، در انفاق کردنت، رضای خداوند را در خاطر داشته باشی

و همه اینها را به اجر و پاداش، مانند نماز، حج و کل عبادتها، نزد خداوند، منظور می‌شود

فقط کافی است. کلید را بچرخانی و خداوند را بخواهی چه رحمتی است که محمد ﷺ برای ما آورده است، وقتی که ما چیزی را از اموالمان انفاق می‌کنیم، به هر صورتی، این به عبادت ارزشمندی، نزد خداوند تبدیل می‌شود و آن را می‌پذیرد و در روز قیامت به آن پاداش می‌دهد.

چه فرق و امتیاز فراوانی است بین این نور که حضرت محمد ﷺ، اعمال مادی خالص ما را به آن می‌پوشاند و به نیروی روحی ارزشمندی متحولش می‌کند و بین آن ظلماتی که ماتریالیستها، اعمال ما را، در آن فرو می‌برند و تاریکی بر تاریکی را بر آن می‌افزایند؟...

سبقت در دانش اندوزی: انسانی یافت نمی‌شود به پیشرفت علمی، دعوت

کند، آنچنانکه حضرت محمد ﷺ دعوت کرده است.

خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌گوید: ﴿يُزَعِّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ بلند مقام می‌دارد، خداوند بزرگ، کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی که علم را آموخته‌اند بدرجات بلندی. (۱)

اگر دو مرد، دو انسان، در ایمان مساوی و یکسان باشند، آن یکی برتر است که عالم‌تر است، گفته‌اند، در این آیه خداوند، عالم را مدح و تمجید کرده است. به این مفهوم است، که خداوند بزرگ، کسانی که ایمان آورده و علم را هم آموخته‌اند، بر کسانی که فقط ایمان آورده‌اند و علم را نیاموخته‌اند به مراتب در دینشان، درجاتی را برتری داده است. البته به شرطی و در صورتی که، فرمانی به آنان داده شده است اجرا نمایند. عده‌ای می‌گویند: در ثواب و کرامت برتری دارند. عده‌ای می‌گویند: در دنیا فضل دارند. در هر شرایط عالم برتری دارد.

خداوند بزرگ تا آخرین حد و مرز پیشرفت علمی، دعوت می‌کند و در قرآن می‌گوید: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ پروردگارا بر علم و دانشم بیفز. (۲)

گفته‌اند: خداوند به پیامبرش فرمان نداده است: در هیچ چیزی، جز علم، زیادی و اضافی را خواستار باشد.

پیامبر گفته‌اند: (جز در دو چیز نباید حسادت برد. یک حسادت به مردی که خداوند مال فراوانی را به او عطا کرده است و او هم در انفاقش در راه حق توانمند است و آن را هلاک می‌کند (مصرف می‌کند). دو حسادت به مردی که علم و حکمت را آموخته است، به آن قضاوت می‌کند و تعلیم می‌دهد. (۳)

یعنی در هیچ چیزی از چیزها چه کم، چه زیاد، چه با ارزش، چه بی ارزش، حسادت در هیچ شرایطی در شریعت اسلام جایز نمی‌باشد، جز آن دو مورد: مردی مال خود را در راه خدا انفاق می‌کند و مردی با توان علمی و حقوقیش که

۲- سوره طه، آیه ۱۱۴

۱- سوره مجادله آیه ۱۱

۳- بخاری فتح الباری ج ۳ ص ۲۱۵. صحیح ترمذی، ج ۴ ص ۳۳۰

دارد، قضاوت کند و تعلیم دانش دهد.

گفته‌اند: در این عبارت دو کلمه مبالغه آمیز وجود دارد. یکی تسلط (مسلط شدن) که به چیره شدن و غلبه و قهر نفس به حسادت فراوان، دلالت می‌کند. دیگری لفظ هلاک، دلیل بر اتمام مال و عدم بقای آن است. «در راه حق»، یعنی او تمام مالش را از بین می‌برد همه را در راه خدا به نفع عموم مردم انفاق می‌کند.

«مردی که خداوند به او علم و دانش و حکمت داده است»، یعنی قرآن یا علم کامل را باو عطا کرده است (باین اعتبار که قرآن قله مرتفع علوم است) آن مرد بوسیله آن علم و حکمت هم قضاوت می‌کند و هم تعلیم می‌دهد. آن هم بر دو مبالغه، شامل است:

یک: حکمت که بر علم و آگاهی دقیق و محکم دلالت می‌کند.

دو: قضاوت بین مردم، و تعلیم و تربیت آنان، که اینها از خلافت نبوت می‌باشند. سپس لفظ حکمت اشاره‌ای است، که به کمال علمی و به کمال عملی منجر می‌شود.

این است، آن حسدی که پیامبر اسلام، مباحث کرده است. بلکه در واقع آن حسد بمفهوم خود حسد نمی‌باشد، درست برانگیختن ملتها و انسانها است، به رقابت و مسابقه در کارهای خیر و مفید، در بذل و بخشش مال در راه خیر و منفعت و... رقابت میکنند، و برای حکمت آموزی و دانش بیشتر، و پیشرفت علمی، از همدیگر سبقت می‌گیرند.

حضرت محمد (ص) چگونه آتش درون فقراء را به نور متحول کرد

بی‌نویان نزد پیامبر آمدند و گفتند: صاحبان مال و ثروت، بوسیله اموال خود، بدرجات عالی و نعمتهای پایدار دست یافته‌اند، نماز می‌خوانند، آنچنانکه ما می‌خوانیم روزه می‌شوند همچنانکه ما روزه می‌شویم. و آنان از لحاظ اموال که بوسیله آن به حج می‌روند عمره می‌کنند صدقه می‌دهند و به جهاد می‌روند:

در جواب فرمودند (گوش کنید چیزی (وردی) را بشما می‌گویم، اگر به آن توجه کنید و یادش، بگیرید، به آنان که جلو شما هستند می‌رسید و کسی بعد از شما به آن دست نمی‌یابد و شما بهترین آنانی که در میانشان هستید، جز کسی که، آنچنان عمل می‌کند «سبحان الله» و «الحمد لله» و «الله اکبر» را بعد از هر نماز هر یک سی و سه (۳۳) بار بگوئید. (۱)

جماعتی از بی‌نویان صحابه رسول خدا ﷺ از جمله ابوذر غفاری ابودردا و... به عنوان چهره‌های مردمی در حال اعتراض و به نمایندگی همه رنج دیدگان به خدمت پیامبر ﷺ رسیدند.

آمده بودند برای حل مشکلشان، پیش مردی که به او ایمان آورده بودند، برای برطرف کردن آن مشکل حاضر شدند و گفتند: صاحبان ثروت و مال، اموال فراوانی را به انحصار خود در آورده‌اند مقام عالی و رفیع و نعمت پایدار را در پیشگاه خداوند، بدست آورده‌اند مانند ما نماز می‌خوانند و در خواندن آن با ما رقابت

می‌کنند و ما هیچ فضل و برتری، در نماز خواندن، بر آنان نداریم در روزه و روزه داری، هم با ما در رقابت اند و ما هیچ از آنان مقدم‌تر نیستیم. و بالاتر از این که مانند ما، انجامش می‌دهند بر ما برتری و زیادتى از لحاظ مال و ثروت دارند، که از طریق آن به حج و عمره می‌روند و بارها و بارها، این فرض و سنت را تکرار می‌کنند و ثواب را بدست می‌آورند و بر قریت آنان به خدا افزوده‌تر می‌شود. جهاد می‌کنند و بوسیله این ثروت که دارند خود را برای جهاد آماده می‌کنند، و بوسیله بذل و بخشش دل دیگران را برای جهاد در راه خدا یاری می‌دهند اتفاق می‌کنند، صدقه می‌دهند و پاداش عظیم و بزرگ نصیبشان می‌شود. ولی ما راهی به آنها نداریم حضرت رسول ﷺ با این انقلاب که در میان قاطبه مردم تهی دست شعله‌ور شده بود چگونه برخورد نمود، در برابر آتشی که در قلوب رنج دیدگان و تهی‌دستان، زبانه کشیده بود چگونه اقدام کرد؟

در جواب گفت چیزی را به شما می‌گویم اگر آن را فراگیرید به کسانی که از شما جلوتر هستند می‌رسید و مقام و درجات آنها را بدست می‌آورید. و کسی به این درجات و ثواب شما نمی‌رسد. و بهترین کسان می‌شوید، در بین مردمان. مگر آن ثروتمندانی که کار شما را انجام دهند در این صورت آنان یا مانند شما می‌باشند، یا از شما برترند آنچه که به شما می‌گویم: بعد از اتمام هر نماز تکرار کنید.

۱- تسبیحات: یعنی اول بگوئید: «سُبْحَانَ اللَّهِ» چون اقرار است به نفی نقائص از خداوند بزرگ و تأکید و تصدیق به پاکی و منزهی ذات مقدس او.

۲- حمد: بگوئید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» چون اثبات کمال خداوند بزرگ را متضمن است و تأکید و تایید اینکه حمد فقط شایسته حق تعالی است.

۳- تهلیل بگوئید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چون تصدیق به یکتایی و وحدانیت خداوند بزرگ است

۴- تکبیر: بگوئید: «اللَّهُ أَكْبَرُ» زیرا اقرار و اعتراف است به اینکه کسی که پاک و منزّه است حمد و ستایش فقط سزاوار او است یکتا و یگانه است و مثل و مانند

ندارد. بزرگوار و بزرگوارتر است

گفتند: گفتن اینچنین کلماتی، با این سهولت و سادگی، و بدون رنج و زحمت، با آن کارهای شاق و صعب: که در جهاد و امثال آن پیش می آید، چگونه مساوی یکسان می باشد؟

این ایراد، اینچنین رد گردید:

حقیقت اداء این کلمات اخلاص است. مخصوصاً در مورد «حمد» در حال فقر و دست تنگی که از برترین و پر مشقت ترین کارها است.

سپس پاداش و ثواب الزامی نیست که برابر با رنج و مشقت باشد. آیا ندانسته ای در ادای کلمات شهادتین ثواب و پاداشی وجود دارد که در بیشتر عبادت های با رنج و مشقت وجود ندارد

اغنیاء و ثروتمندان رقابت می کنند: بعد از آنکه حضرت محمد ﷺ گروه معترضین را به آن توجیهات توجیه و قانع نمود چه اتفاقی افتاد؟ مسئله ای لطیف و ظریف پیش آمد بزار از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند بعد از آنکه فقرا، در مورد تفضل و برتری اغنیاء شکایت کردند و جواب قانع کننده را از حضرت رسول اکرم ﷺ شنیدند و به آنچه حضرتش ﷺ گفته بود دست به اقدام زدند.

اغنیاء هم آن را شنیدند و مانند آنان ورد و ذکر را بدقت دنبال هر فرض نماز تکرار کردند. فقراء وقتی که از موضوع آگاه شدند مجدداً نزد حضرت رسول اکرم ﷺ رفتند و گفتند: برادران ثروتمند ما هم: آن ورد و ذکر را می خوانند دیگر همانندی بین ما و آنان وجود نخواهد داشت: جواب چه بود؟

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«این فضل و رحمت خداوند است به هر کس بخواهد اعطا می کند. ای گروه فقراء آیا رازی را برای شما بیان و بر ملاکنم؟ آنچه که مسلم است فقرای مسلمین نصف روز که پانصد سال است» قبل از اغنیاء داخل بهشت الهی می شوند

صحابه ثروتمند قضیه را شنیدند و بیشتر به رقابت پرداختند، می‌گفتند آنچه که آنان می‌گفتند.

مجمع صحابه، چه مجمع عجیبی، چه تربیت متعالی و رفیعی، آنان برای بدست آوردن آخرت نه دنیا چه رقابتی باهم داشتند. مقیاسها و کمیتهایی هستند که هیچوقت آنها را در میان آن کسانی که به این نظام معاصرشان که ظلمت و رؤیاهای خیالی را بر زندگی مردم افزوده است، می‌بالند و مغرور شده‌اند، نمی‌یابید.

همه مردم در مورد دنیا و مال دنیا در آرزوهای نفسانی، در رقابت هستند، جز آنان جز یاران کرام پیامبر اسلام ﷺ آنان در ماورای این زندگی، در چهار چوبه‌ی آخرت به رقابت پرداختند. فقراء نزد پیامبر اسلام ﷺ شکایت می‌بردند که اغنیاء از طریق مال بوسیله صدقه و انفاق از ما پیشی گرفته‌اند. او هم ایشان را به ذکر آن تسبیحات ارزشمند، که در پیشگاه خداوند، اجر و پاداشی بزرگ‌تر از انفاق اغنیاء برایش در نظر گرفته شده است، متوجه می‌کند.

سپس به طور ناگهانی آگاه می‌شوند که اغنیاء در تکرار آن تسبیحات از آنان سبقت گرفته‌اند. تا در پیشگاه خداوند از آنان پیشی بگیرند.

این همان مجتمعی بود که محمد ﷺ بوجودش آورد. و آن همان رقابتی بود، که ایشان را بر آن تربیت کرد.

اینها قصه‌های باقی ماندنی و جاویدان ایام و اعصار هستند، برای همه مردم، روشن و بیان می‌کند که محمد ﷺ حقد و حسادت طبقاتی را هر چه بهتر معالجه می‌کرد.

آتش در دل محرومان شعله ور گردید که چگونه اغنیاء برای لقاء الله از آنان پیشی می‌گیرند. که چگونه اموالشان به آنان امکان می‌دهد که اعتبارشان نزد خداوند بزرگ بالا رود. آیا حضرت محمد ﷺ آن آتش را خاموش نمود، و یا مانند حکومت‌های ستمکار، وقتی که ملت بر می‌خیزند، و حقوق خود را مطالبه می‌کنند، مورد تهدیدشان قرار می‌دهند، آنان را تهدید نمود؟ یا به آنان سخنان سخت را گفت و

آتش درونشان را بیشتر شعله ورتر کرد؟

نه هرگز او جبار درشت خوی و غلیظ القلب نبود، بلکه رؤف و مهربان بود. آن آتش را، در درون آنان به نور تبدیل کرد. آن هم از طریق تسبیحاتی که در پیشگاه باری تعالی موج می زند و نزد او اعتبار می یابد. (۱)

بلی مسئله، مسئله نبوت، رسالت، و چیزی است، مافوق تمام مفاهیم بشریت، و این همان امتیاز است بین نبوت، وقتی که امراض نفسی را معالجه می کند، و بین سایر مردم وقتی بیماری نفسی را معالجه می نمایند.

انبیاء بطور کلی آن دل‌های بیمار را به نور قدسی خودشان بر افروخته می کنند، به قلب‌های سالم و صحیح متحولش می کنند.

در حالی آن ستمکاران بر قلبی که مرض دارد، جز فساد را نمی افزایند پیامبر ﷺ اغنیاء را فدا نمود تا فقراء را راضی نماید و همچنین فقراء را فدا نکرد تا اغنیاء را راضی کند.

بلکه اغنیاء را راهنمایی کرد که نفوس خود را بوسیله بذل و بخشش نسبت به فقراء پاک نمایند. و فقراء را راهنمایی کرد، که حق خود را منصفانه و عادلانه از اغنیاء بگیرند. و اینان و آنان را، از راه محبت و برادری به هم نزدیک نمود برای طلب رضایت خداوند بزرگ سپس همه را به سوی خداوند بزرگ متوجه نمود، که همگی می گفتند ﴿سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله، الله اکبر﴾ (۲)

حقوق عمومی چگونه ادا می شد - عقبه روایت کرده است: پشت سر حضرت رسول اکرم ﷺ در مدینه نماز عصر را خواندیم و سلام داد و سپس به سرعت بر خاست و روی سروگردن مردم گام بر می داشت و خود را به حجره‌ی یکی از زنانش رساند. مردم از سرعتش ترسیدند. وقتی برگشت، دید که مردم از سرعت او در شگفتی فرو رفته‌اند، فرمودند: مقداری طلا نزد ما بود خوشم نیامد آن را نگاه دارم

گفتم آن را تقسیم کنند.)^(۱)

سخنی است، حدیثی است، که به اعلا درجه عظمت رسیده است. محمد ﷺ با یارانش نماز عصر را اقامه می‌کند سپس به سرعت بر می‌خیزد و بر سرگردن صفوف به هم پیوسته مردمان پشت سرش، قدم بر می‌دارد و خود را به حجره یکی از زنانش می‌رساند مردم در دریای شگفتی و تعجب و ترس فرو می‌روند که پیامبر به چه علت دست به چنین حرکتی زد؟ چه خبر مهمی بود؟ چه مسئله‌ی خطیری اتفاق افتاده است؟ وقتی که برگشت دید مردم در تعجب و شگفتی قرار گرفته‌اند. احساس کرد که این شگفتی از سرعت رفت و برگشت او است، که بدون فاصله پس از سلام نماز صورت گرفته است. که چه عجب مسئله‌ای پیش آمده است؟ فوری به صدور بزرگ‌ترین بیانیه‌ای که رئیس دولت بطور مطلق صادر می‌نماید، به تعجیل اقدام می‌کند و می‌گوید:

«یادم آمد مقداری طلا نزد ما است» یعنی که زکات شرعی است و به منزل ما آورده‌اند «خوشم نیامد در آخرت ماندگارم کند» و فکرم را بخود مشغول نماید و از توجه و اقبال و روی آوردن به خداوند بزرگ مرا به خود وادارد.

«به تقسیم آن فرمان دادم» که بین بی‌نویان زودتر و سریع‌تر تقسیم شود.

این چه مسئله‌ای است :

این سرچشمه‌های مقدسی است: نورها بر نورهایش شعله ورمی شوند و تلؤلؤ کنان می‌درخشند. مقدار خیلی کم و ناچیز از طلا که مردم به عنوان زکات اموالشان جدا کرده‌اند، محمد را در پیشگاه پروردگارش در حالی که با مردم نماز می‌خواند، یاد آوری کند، که آن را در بین مردم توزیع نکرده است. در خوف قرار می‌گیرد از مسجد خارج می‌شود فوری دستور توزیع آن را، بین صاحبان حق صادر می‌کند این همان احساس شریف اوست که در قبال مردم و ملتش دارد.

این اموالی که جمع آوری می‌شود و نزد او می‌آورند این زکات، آن صدقات نباید

حتی برای یک لحظه نزد او باقی بماند. الزامی است که فوری بین بی‌نویان و ناتوانان توزیع و تقسیم گردد. خیلی خیلی و خیلی احساس رفیعی است.

محال است که همه مردم به مقام او ارتفاع یابند. مقام محمد ﷺ مقام یگانه‌ای است. او می‌داند که این صدقات همان چرک اموال و بدن مردم است، آن را خارج می‌کنند، تا بوسیله آن خود و اموالشان را پاک و تصفیه نمایند. و به هیچوجه نباید نزد او بماند و نباید منافقین پیش خود بگویند، محمد ﷺ اموال عمومی را نزد خود نگاه می‌دارد.

نباید یک لحظه در مورد آن اموال از فرمان خدا کوتاه آمد. و نباید آن را پیش خود نگاه دارد. و در پیشگاه خداوند مورد بازخواست قرار گیرد. چرا و برای چه آن را فوری به آن دهانهای گرسنه نرساند؟

این چه احساسی است؟ چه عظمتی است؟ چه نوع قانونگذاری است؟ و چه زیبایی و لطافتی است؟

چشمه‌ای است از لحاظ قانونگذاری، هدایت و راهنمای، رحمت برای جهانیان و عالم دنیا و آخرت، منفجر می‌شود و فوران می‌کند

نه نظام کمونیستی نه سوسیالیستی نه سرمایه داری و نه هیچکدام از آن نظامهایی که بر قلب بشر، بزرگی می‌نماید، به آنجا و به آنجا و به آن چیزی که محمد ﷺ ارتقاء یافت و رسید، نمی‌رسند.

مناعت طبع داشتی؟ ای پیامبر خدا ﷺ - نپذیرفتی، که آن درهمها و دینارها، لحظه‌ای نزد تو ماندگار شوند و باقی بمانند. به سرعت خود را به آن رساندی و بین مردم توزیعش نمودی. مثل اینکه نافرمانی بود. «دور از وجود مبارک». به همه مردم آموختی و فهماندی که ملت حق مشخصی دارند. و بر دولت واجب است، نسبت به ادای آن حق اقدام کند.

و هیچ قدرت و نیرویی بر روی زمین حق ندارد بین مردم و حق و حقوق آنان، در این مال (صدقات و زکات) تحوّل و تغییری ایجاد کند.

و تو به آنان فهماندی، و تو ای سید اول و آخر، و ای سرور بزرگواران، زندگی می‌کنی و چیزی، از اموال و املاک، در تملک نداری.

آنهايي که بين لايه‌های طلا و نقره که از خون مُلت ناتوانشان جمع‌آوری کرده‌اند، زندگی می‌کنند و گمان می‌برند، که امت محمد ﷺ هستند، این را بشنوند. کلمه‌ای که از دهانشان خارج می‌شود، سنگین است. هرچه که می‌گویند دروغ است.

چرا این «میلیونر» می‌گرید: برای «عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه» که روزه بود، غذایی را آوردند. در این وقت گریست و گفت: «مصعب بن عمر رضی الله عنه» که کشته شد، از من بهتر بود، وقتی شهید شد، او را در جامه‌اش، کفن کردند، سرش را می‌پوشاندند، پاهایش لخت می‌شد، پاهایش را می‌پوشاندند، سرش لخت می‌شد. و حمزة بن عبدالمطلب، از من بهتر بود و او هم شهید شد. پس دنیا برای ما بسط یافت، آنچنان که بسط یافت. و مال دنیا به ما اعطا شد، اینچنین که اعطاء شده است، سپس گریه رادوباره سر می‌دهد و غذا را ترک می‌کند^(۱). این گریه، جز آنان، اصحاب محمد ﷺ، که بر انوار تربیت او. تربیت یافته بودند، از چه کسانی سر می‌زند؟

«عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه» صحابه رسول الله ﷺ، یکی از آن ده نفر (عشره مبشره) که حضرتش در دنیا مژده داخل شدن به جنت را به آنان داد، و یکی از سابقین اولین مهاجرین، به این دین، یکی از میلیونرهای اصحاب رسول خدا ﷺ، و غنی‌ترین مرد، آن مجتمعه.

این مرد که بزرگی و عظمت در اطرافش جمع بود. مژده بهشت را با بزرگان به او داده بودند. و صاحب میلیونها، از مال دنیا بود. این مرد، که این حادثه عجیب و غریب از او سر می‌زند.

روزه بود. روزه سنت، نه واجب. این اولین نور و اولین درخششی بود، از

شخصیت او. نمی زیست، آنچنانکه میلیونرهای، جهان زندگی می کنند و می زنند. بیهوده گویی را سر می دهند، دست به کارهای عبث می زنند، مشروب می خورند، می رقصند، زمین را پراز فسق و فجور و شرارت می کنند.

نه هرگز. او، غنی، شاکر و سپاسگذار، در پیشگاه پروردگارش، شب را در عبادت و شب زنده داری، و روز را، در روزه و سپاسگذاری به سر می برد.

از اموال خود بالاتر از حد معمول و توان و طاقت بشریت بود، بذل و بخشش می کرد. حتی یک کاروان از مال التجاره خود را که بر می گشت، در راه خدا، صدقه می کرد.

بلی روزه بود. وقتی که آفتاب غروب کرد و وقت افطار رسید، غذا برایش آوردند، تا روزه را بشکند و افطار کند.

چه اتفاقی افتاد؟

آیا بر سر آن می نشست، مانند امروزی، آن را ببلعاند و فرو کشد؟ نه هرگز او احساس می کرد که این غذا گلوله ای آتشین است و تمام بدن او را سوراخ سوراخ می کند.

«گفت: مصعب کشته شد، در جنگ احد، شهید گردید، او یکی از بزرگان صحابه بود پیامبر ﷺ او را به مدینه فرستاد، که با آنان قرآن و آداب دین اسلام را بیاموزد. در جاهلیت یکی از پر نعمت ترین مردم، از لحاظ زندگی، خوشپوش ترین از لحاظ لباس، و زیباترین از لحاظ زیبایی بود.

وقتی که مسلمان شد، پارسا گردید، زندگی را بر خود تنگ و به نان خشک زیست. «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا غَاهَدُوا اللَّهَ» مردانی در پیمان و میثاق خود، با خداوند، راست درآمدند و راست گفتند^(۱) در مورد او نازل شده است.

او بهتر از من بود». این سخن را از روی فروتنی، شکسته نفسی گفت. آن چنانکه حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مرا بر یونس بن متی، برتری ندهید» برای

ابن خرداد

بزرگواری او این کافی است که یکی از «عشره مبشره» است.

«در جامه خود کفن شد وقتی که در میدان جنگ احد شهید گردید. کفنش جامه‌ای خط‌دار کوچک بود، که جز آن نداشت. اگر سرش را به آن می‌پوشیدند، پاهایش عریان می‌شد، و اگر پاهایش را به آن می‌پوشاندند. سرش لخت می‌ماند. آن لباس او را نمی‌پوشاند. بدن مبارکش، از آن لباس کوچک، بزرگتر بود».

سپس صحابه میلیون‌ر گفت: «حمزه سیدالشهداء پسر عبدالمطلب، عموی رسول خدا ﷺ و برادر، رضاعی (شیری) او، که به اسدالله معروف بود. وقتی که مسلمان شد به اسلام عزّت و عظمت بخشید. در «احد» شهید شد، و به سیدالشهداء ملقب گردید».

درست خیلی خیلی بهتر از من بود، در مقام شهادت، در راه خدا، از من پیشی گرفت و به لقاءالله پیوست.

سپس دنیا برای من بسط و وسعت یافت. به ما اعطاء شده آنچه که اعطاء شد... خداوند در دنیا را، از اقطارش، بر آنان (متمولان) گشود، و گنجهای آن را، در بین دو دستشان قرار داد و در آن به میل خود تصرف می‌کردند.

از آن گنج خدادادی سهم فراوانی، بالاتر از تجارتی جهانی، که برای آن خیلی فراوان، در تکاپو باشند، نصیب عبدالرحمن بن عوف گردید.

گفت: «می‌ترسیم نعمتهای ما برای ما تأخیر را، ایجاد کند» خوف او، و گریان او را گرچه (یکی از عشره مبشره به بهشت بود)، از ترس و خوفی بود، که صحابه، از الحاق به درجات علیا و طول حساب و کتاب خوف داشتند.

سپس می‌گیرد و غذا را ترک می‌کند، تا جایی که آرزوی خوردن آن را هم نمی‌کند. ترکش می‌کند، نمی‌خوردش، و از سر سفره بر می‌خیزد.

ای وای از این قصه، اگر نسلها همگی، از آن درس می‌گرفتند، از لحاظ تربیت و هدایت برخوردار می‌شدند. غنی‌ترین مرد، غنایش، او را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند. براستی او در حال سبقت گرفتن دائمی بود برای بذل و بخشش مال. به پیروی از

فرمان خدا، در راه خدا مرتب از مال، بدر می کرد. (۱)

این بذل و بخشش، از او چیزی کم نمی کرد، بلکه بر آن می افزود، هرچه بر بذل و بخشش می افزود، بر ثروت و غنای او افزوده می شد.

این مرد، این مقام را داشت. وقتی که روزه اش به اتمام می رسید، برایش غذا می آوردند، برادران دینیش، که در شهادت و مرگ، که به سوی الله، از او پیشی گرفته بودند، به یاد می آورد.

مصعب بن عمیر را به یاد می آورد، که از او غنی تر و ثروتمندتر بود، همه اموال خود را ترک و جا گذاشت و پیرو محمد ﷺ گردید. از ثروتش، از مرکز اجتماعیش، از جوانیش، از زیباییش و از جاه و مقامش گذشت. همه آنها را ترک به دنبال محمد ﷺ افتاد. به مالش که ترکش کرده بود، و به دنیایی که از آن هجرت کرده بود، توجهی نکرد فقط متوجه خدا و رسول خدا گردید.

سپس شجاع ترین کسانی بود که مورد کرم خداوند متعال قرار گرفت. در میدان جنگ «احد» شهید گردید. کفنی که وجود مبارکش را پوشاند نیافتند. جز آن پیراهن ساده، کوتاه، کهنه، که سرش را به آن می پوشاندند، پاهایش لخت می ماند، پاهایش را به آن می پوشاندند، سرش لخت می ماند.

بدان ای چشم. چگونه گریه نمی کنی که تو واقف به این فنا ناپذیر، و این عظمت و بزرگداشت بودی؟! مصعب: مصعب غنی و بی نیاز... به این حال برگردد. و اما آن، درجات است که خداوند بزرگ می خواهد به آن برسند.

سپس این صحابی میلیونر، از برادرش، حمزه سید الشهداء، یاد می کند، که یکی از سران و بزرگان قومش بود موقعیت زندگی اشرافی خود را، رها کرد، و با حضرت رسول اکرم ﷺ مهاجرت نمود. و در قلب معركة شهید شد. عبدالرحمن به چشمان

۱- به کتاب قصه های شیرین صفحه ۱۲۱، که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در جواب به عده ای از صحابه کرام رضی الله عنهم، گفت: اگر ده سکه را صدقه دهم، خداوند بزرگ صد سکه، اگر هزار سکه هدیه دهم، ده هزار می فرستد. مراجعه فرمایند مترجم

خود او را دید، که از جان و وجود خود در راه خدا، گذشت و دنیا را ترک نمود. عبدالرحمن بن عوف، همه این موارد را، به خاطر آورد، و آنچه که او داشت، اموال و ثروت و تجارت و قدرت و عزّ و عظمت.

سپس فریادی تند و طولانی را سر داد و گفت: «می‌ترسم که نعمتهای ما، تأخیر راه ما باشد، می‌ترسم که این ثروت و نعمت که ما در آنیم، در آخرت چیزی را برای ما باقی نگذارد».

سپس منفجر می‌شود، می‌گرید و می‌گرید؛ سرانجام غذایش را ترک می‌کند و نمی‌خورد. این یک نمونه است، از اغنیاء و ثروتمندان محمد ﷺ، که به تمام جهانیان معرفی می‌کنیم. تا بکشند، که به او برسند، او را بفهمند و درکش کنند و دنبال او را بگیرند. بدانند که این کار، کار نظام کمونیستی، یا سرمایه‌داری نیست. این کار و احساسی است در ذات و درون خود انسان، در ترکیبات، عقل و قلبش. و جز آن ارزشی برای غنا و فقر وجود ندارد.

انسان گاه غنی و سپاسگذار و گاه، فقیر و ناسپاس است. مدار همه چیز در قلب است. این عالم در لهیب آتش شقاوت می‌سوزد، و در آن باقی خواهد ماند، مگر اینکه بر آن ارزشهای انسانی که محمد ﷺ، یاران خود را، بر آن تربیت کرد منتظم شوند. مادام دلهای خود را از اعتقاد و ایمان به خداوند بزرگ لبریز و پر نمایند، نظامشان و اموالشان، آنان را از خداوند، بی‌نیاز نمی‌کند.

امروز کسی در میان سرمایه‌داران، مانند عبدالرحمن بن عوف پیدا می‌شود؟ یا کسی مانند او غذایش را ترک می‌کند و در پیشگاه خداوند، برای خوف از او، و تقصیر، در ادای حق، می‌گرید؟ کجا است، کسی مانند او، یک مجموعه از اموالش را، در راه خداوند صدقه کند، و بعد از آن ادعا نکند که حقّ خداوند را، در بعضی اموالش، ادا کرده است؟

فاتح امپراطوری فارس می خواهد همه مالش را صدقه دهد

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: سال حجة الوداع، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از من، که بشدت بیمار بودم، عیادت می کرد. باو گفتم: درد من سخت کاری است. (ثروت فراوانی هم دارم. و وارثی بجز یک دختر ندارم: آیا ثلث مالم را صدقه دهم؟ فرمودند: (خیر). گفتم نصف آن را؟ گفتند: (خیر) سپس فرمودند: (ثلث، ثلث هم زیاد است. تو اگر ورثه ات را غنی باقی بگذاری، بهتر است تا اینکه نیازمند باشند و مردم کفاف آنان را دهند. تو اگر هر چیزی به خاطر طلب رضای خداوند، انفاق کنی، حتی اگر چیزی باشد، در دهان زنت قرار دهی، پاداش میگیری.»

گفتم: یا رسول الله از دوستان جا می مانم؟

فرمودند: (تو جا نمی مانی، کارهای درست و اعمال صالحانه را، انجام می دهی و به درجه و مقامت افزوده می شود. باین امید تو جا بمانی (طول عمر داشته باشی)، تا مردمانی از تو نفع ببرند، و مردمانی ضرر ببینند. سپس فرمودند: «خداوندا. قبول کن از اصحاب من هجرتشان را، و آنان را به عقبشان برنگردان، اما بیچاره «سعد بن خوله» پیامبر صلی الله علیه و آله برایش نگران شده وقتی در مکه وفات یافت^(۱)».

این حدیث بزرگی است. این مرواریدی است، از مرواریدهای انوار حضرت

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۵ و ۸۸ و ۱۸۰ ج ۵ ص ۲۷۹ الی ۲۸۳ ج ۱۱ ص ۱۵۰ صحیح ترمذی ج ۴ ص ۴۳۰

محمد ﷺ. همان سعد بن ابی وقاص، کسی بود حضرت عمر رضی الله عنه خلیفه دوم مسلمان، بعنوان فرمانده کل نیروهای مصلح اسلامی، در عراق انتخاب و منصوبش کرد. و فرماندهی سپاه اسلام را در جنگ قادسیه، در پیروزی نهایی، به عهده داشت. فاتح فروپاشی کل امپراطوری فارس بود. که بعد از آن، هیچ صاحب قدرتی از آن برنخاست.

این صحابی جلیل بزرگوار، قصه خود را با حضرت رسول اکرم ﷺ برای ما بازگو می‌نماید.

در سال حجة الوداع، سالی که حضرت رسول اکرم ﷺ در آن آخرین مراسم حج خود را برگزار کرد، من در مکه، بیمار شدم. بیماری ای، خیلی سخت. حضرتش ﷺ، از من عیادت می‌نمود. چون سخت بیمار بودم، در خدمتش به عرض رساندم، دردم گران و کاری است در انتظار شفا به مرگ هستم. ثروت فراوانی هم دارم، و بجز دختری، بعد از مرگ وارثی شرعی ندارم. (این پیش آمد، قبل از اینکه دارای پسری گردد، اتفاق افتاده است). می‌خواهم $\frac{1}{3}$ ثروت خود را صدقه نمایم. (احتمال دارد هدف ثلث ما ترک باشد. در روایتی می‌گوید: وصیت کرد کل ثروت را صدقه دهند).

پیامبر ﷺ فرمودند: (خیر). یعنی اجازه دو سوم ثروت را ندادند، که صدقه شود. سپس گفت: نصفی از آن را صدق دهم. پیامبر ﷺ برای نصف اجازه ندادند. بعد فرمودند: یک سوم، یک سوم را صدق کن. آن هم بسیار است و کم نیست. «اگر وارثان غنی را جا بگذاری، بهتر است، از اینکه وارثین سربار جامعه را پشت سر بگذاری و مردم هزینه زندگی آنان را تأمین کنند». از مردم صدقه بگیرند و دست توقع را پیش مردم دراز کنند. «و اگر تو چیزی را به خاطر طلب رضای خداوند، اتفاق کنی» پاداش آن را دریافت خواهی کرد. اگر چه، چیزی باشد که در دهان افراد خانواده قرار دهی.»

گفتم: ای رسول خدا ﷺ می‌ترسم از دوستان مهاجرم، که با تو مراجعت می‌کنند، جا بمانم؟

فرمودند: «تو جا نمی مانی، کارهای درست و عمل صالح را انجام می دهی، تا حدی که مقام و درجه را بدست می آوری»

در روایتی می گوید: گفت: «می ترسم در سرزمینی که از آن مهاجرت کردم، بمیرم، حضرت رسول اکرم ﷺ در جوابش گفت: و آن نخواهد شد. امید است که تأخیر کنی و دیگران بعضی از تو نفع ببینند و بعضی ضرر». یعنی عمر دراز داشته باشی، هم نفع برسانی و هم ضرر

آنچنان هم شد. بیشتر از چهل سال زندگی کرد^(۱)، بسیاری از او نفع بردند و خلیهها ضرر. وقتی که «سعد» فرمانده عراق شد، با مردمان زیاد رودرو گردید و از آنان خواست توبه کنند. آنهایی که پذیرفتند و توبه کردند، از او منفعت بردند. و آنهایی که اصرار ورزیدند و لجاجت بخرج داند، از دم تیغ گذشتند.

و حضرتش ﷺ فرمودند: (خداوندا بپذیر از اصحابم هجرتشان را و آنان را به عقب بر مگردان) یعنی برای آنان به اتمام و کمالش برسان. و به ترک هجرتشان، و برگشتشان از آن حال راستین و مورد رضایتشان ناقصش مگردان، که هدفشان ضایع گردد و حالشان بد و ناگوار.

«سعد بن خولة» در حجة الوداع، برابر اظهارات «سعد بن ابی وقاص»، در مکه وفات یافت و پیامبر ﷺ برایش، بسیار نگران و دلتنگ گردید.

این گشت کوتاهی بود. تا حدودی سرپوش را از روی این حدیث بزرگ و عظیم برداشت.

عجایب و شگفت انگیزهای آن کدام اند؟

۱- گفته اند، اهل علم مجوز نمی دهند، کسی وصیت کند، بیشتر از یک سوم ثروت خود را، در راه خدا انفاق و صدقه کنند و کمتر از یک سوم را مستحب دانسته اند.

۲- نظری دیگر، اباحه کل ثروت است. آنچنانکه متصوفه، ادعا می کنند، عیبی در آن نیست.

۱- شاید: «بیشتر از چهل سال دیگر، زندگی کرد»، باشد. ولی مؤلف به همان صورت نوشته است «عاش زیاده علی اربعین سنة»

۳- در آن جستجوی صله رحم، و احسان و نیکی با اقارب است.

۴- دوست داشتن انفاق، در مراسمهای مفید. در هر شرایط عمل به نیت است. مباح است، وقتی که هدف رضای خدا باشد، طاعت و عبادت است و برای آن ثواب و پاداش می‌گیرد.

وگاه صدقه و انفاق را، به نیکوترین بهره‌های دنیوی، که در وقت مزاح و شوخی، در عادت وجود دارد، یادآور نموده‌اند. مانند قرار دادن، یک لقمه، در دهن همسر. وقتی که به دورترین چیزها از طاعت، هدف و قصد رضای خدا باشد، پاداش به دست خواهد آمد. پس اگر قصد طاعت باشد، به طریق اولی، حاصل می‌شود.

۵- انفاق، اگر هدف رضای خدا باشد، ثواب و پاداش به آن تعلق می‌گیرد. تأدیه نفقه به عیال، دو احتمال دارد.

۱- اجر و پاداش صدقه، برای او نوشته می‌شود.

۲- وقتی که خواست ثروت و مال خود را صدقه دهد، به او مژده داده شده است، آنچه که عیالش از آن استفاده می‌کند، مانند صدقه، پاداش دارد.

۶- طلب غنا و بی‌نیازی، برای ورثه، ارجح‌تر است، تا اینکه، آنان را فقیر و نیازمند، جا بگذاری.

اینها مواردی بودند که در این حدیث شریف به آنها اشاره شده است.

اما، ما در این عصر حاضر، عصر اتم، عصر سفینه فضایی، و نظام سوسیالیستی، می‌گوئیم: در این حدیث، درخشش و تشعشعات بزرگی وجود دارد، که راه را در جلو پای بشریت، روشن و نورانی می‌گرداند.

اسلام منع نمی‌کند که انسان غنی باشد، اما منع می‌کند، که طاعی و سرکش شود. و مرد ثروتمند، وقتی که مانند سعد بن ابی وقاص باشد. که به پیامبر ﷺ پیشنهاد می‌دهد. که کل ثروتش را به فقراء، و ناتوانان، صدقه دهند و برای ورثه، چیزی باقی نگذارد، مرد بهترین مرد، و مال بهترین مال است. و غنا، آنچنان باشد، بهترین غنا است. و بعد از آن هرچه که بدست آورد، همه را، برای طلب رضای خداوند، به مردم می‌بخشد.

در این گروه از اغنیاء عقده و بغضی وجود ندارد. عقده و جنایت بزرگ، در ثروتمندانی وجود دارد، بخیل، سفیه، ثرویشان را، از مکر و غارت و خدعه، در حصار نفوذناپذیر قرار می دهند و محافظتش می کنند و از روی بخل و غدر، آن را از مردم منع می نمایند. اینان همگی نمونه عقده روانی بشریت هستند. آنان کسانی اند، خدا و رسول خدا ﷺ اجازه جنگ را علیه آنان داده اند.

یکی دیگر از مفاهیم این حدیث، این است، که حضرت رسول اکرم ﷺ برای کل بشریت بیانیه ای بزرگ و خطیر را، اعلام می نماید: «هر چیزی برای رضای خدا انفاق کنی، پاداش آن را می گیری».

چیزی نیست که انسان از روی اعتقاد و ایمان به خدا، آن را انفاق کند، جز اینکه پاداشی در پیشگاه خداوند دارد. بیانیه خیلی مهمی است. هر انسان می تواند کل انفاق خود را به عبادت متحول کند. به حسناتی که پاداشش، در پیشگاه «الله» برای او، ذخیره می شود تبدیل نماید.

الحق این چه آسان، و چه نیک است.

انسانی وجود ندارد، جز اینکه یومیه، اموالی را انفاق می کند، از روی غنا باشد، یا فقر. و هیچ انسانی وجود ندارد، جز اینکه می تواند انفاقش را به حسنات تبدیل کند. کافی است آنچه که هزینه می کند، کم یا زیاد نسبت به خانواده و بستگان خود یا دیگران، رضای خدا، و عبادت و اطاعت او در نیتش باشد.

و این چنین حضرت محمد ﷺ رحمت، نامحدودی برای جهانیان است و حضرت رسول اکرم ﷺ وقتی که سعد بن ابی وقاص در خدمتش عرض کرد، می خواهد، دو ثلث اموالش را در راه خدا انفاق کند، بعد، یا نصف آن سپس یا ثلث آن، به ثلث موافقت کرد و یادآور شد نمود که ثلث هم زیاد است.

براستی آن همان منزلتی است که سعد متوجه آن شد و روی، به آن آورد. یا کسی که به مانند او بود.

زیرا، امثال آن بزرگان، نمونه بذل و بخشش و استقامت اند، در انفاق اموالشان، کل آن، یا اکثر آن، یا سهمی از آنرا در راه خدا، انفاق خواهند کرد، آنان نمونه

همیشگی توجیه پروردگارشان می‌باشند: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» از آنچه که روزیشان قرار می‌دهم انفاق می‌کنند. نمی‌ترسند و خوفی ندارند که حرص ورزند، یا گمراه شوند، یا بخل و حسادت را بخرج دهند.

براستی ثروتهایشان را، از راه حلال بدست آورده و جمع آوری کرده‌اند، و در هر جهت، در بذل و بخشش آن رقابت می‌کنند.

امثال آنان، رسول اکرم ﷺ، به آن نقطه نظر متوجه و راهنمائیشان کرده است که بعضی از ثروتهایشان را بعنوان محبت و ترحم، برای فرزندان و خانواده‌شان بارث بگذارند.

اما ثروتمندانی، که آن‌چنان نباشند، مانند «ثعلبه» و امثال او حضرت رسول اکرم ﷺ حق خدا، و حق ملت را، از آنان می‌گیرد و دماغشان را به خاک می‌مالد. این همان ثبوت است و این، انوار آن.

ابوذر غفاری از کجا دارای ایده نظام اقتصادی مشترک بود؟

احنف بن قیس می گوید: نزد توانگران عرب نشسته بودم. مردی که هیئت، لباس و موهای خشنی داشت، آمد، ایستاد و سلام کرد. سپس گفت: به کسانی که اموال را، گنج و خزانه کرده اند، به سنگی که به آتش جهنم داغ شده است، بر پهلوی شان زده می شود، از استخوان شان شان خارج، و از شان شان زده می شود و از پهلوی شان بیرون می رود، بشارت بده.

سپس برگشت و در کنار ستونی نشست. دنبالش رفتم و در کنارش نشستم. و من نمی شناختم، که او چه کسی است و به او گفتم: می بینم که این مردم از گفته تو نگران شدند؟ گفت: آنان چیزی احساس نمی کنند. دوستم به من گفت. گفتم: دوستت کیست؟ گفت: پیامبر ﷺ.

به من گفت: ای ابوذر «احد» را می بینی به خورشید نگریستم، چیزی از روز باقی نمانده بود (فکر کردم که رسول خدا مرا، برای انجام کار خود، می فرستد). گفتم بلی یا رسول الله فرمودند: چقدر دوست دارم که باندازه ی (احد) طلا می داشتم و به جز سه دینار همه را در راه خدا انفاق می کردم.

اینان عقل را به کار نمی گیرند و فکر نمی کنند. می خواهند تمام دنیا را جمع آوری کنند. نه، نه به خدا دنیا را از آنان سؤال نمی کنم و چیزی از آنان نمی خواهم و در مورد دین، چیزی از ایشان نمی پرسم تا به لقاء الله می رسم.^(۱)

بلی ابوذر نزد جماعتی از تو نگران عرب که به او توجهی نمی‌کنند می‌نشیند و زبان به اعتراض می‌گشاید و می‌گوید. خزانہ کنندگان طلا بدانند، سنگهایی که به آتش جهنم سرخ و تفتیده شده است، برسینه‌شان می‌زنند و از استخوان کتفشان بیرون می‌آید و برعکس. و آنان از سخنان ابوذر چیزی نمی‌فهمند. برای تأکید، تکرار کرد و گفت: چیزی را از مال دنیا، از آنان نمی‌خواهم و مسئله و احکامی دینی را از آنان نمی‌پرسم، به آن چیز ناچیزی که از دنیا دارم، قناعت می‌کنم، و آنچه که از معلومات، از پیامبر ﷺ یاد گرفته‌ام. کافیم است.

حدیث، زهد و تقوای ابوذر و مبانی اعتقادی او. که مازاد بر نیاز، اگر ذخیره شود، حرام است، بیان می‌دارد.

کنز در لغت، به مال مدفون، گفته می‌شود. هدف ابوذر جمع آوری اموال و ثروتی بوده است، که برای مردم اتفاق نشود.

ابوذر از نور معرفت جامی را نوشیده است. وقتی که می‌گوید: اینان عقل را به کار نمی‌گیرند خود در انواری زندگی می‌کند، که رسول خدا به سوی آن راهنمائیش کرده است. آن انواری که برای او کشف و روشن کرده بود، که جمع آوری سرمایه در دستهای طبقه معینی، چیزی است، که بر جنون و دیوانگی دلالت دارد. چون با توجیه حضرت رسول اکرم ﷺ تصادم دارد.

این توجیه، و سایر موارد، این سرچشمه‌های نظام یکسانی اقتصادی را در ابی ذر برانگیخت، که در اعتراض خود فریاد کشید و غرید تا بعدها هم ارکان دولت را به لرزش در آورد

رد صدقات سرمایه داران : رسول خدا ﷺ فرموده‌اند «کسی قیمت یک عدد خرما را از کسب حلال صدقه کند (در حالی که جز از کسب حلال خداوند قبولش نمی‌کند) خداوند به تعجیل و حسن قبول، آن را می‌پذیرد تربیتش می‌کند و رشدش می‌دهد، مانند شما که چگونه، کره را (کره اسب یا، الاغ)، پرورش می‌دهید، تا به

اندازه کوهی می شود.»^(۱)

جمله‌ی (مانند شما چگونه کره را پرورش می‌دهید) ضرب المثل است، هدف چندین برابر شدن صدقه و ثواب آن است.

صدقه نتیجه عمل است، مادام از مال حلال باشد، محبت خداوند متوجه آن است و به رشد و از دیاد منتهی می‌شود، تا خرما بحد و اندازه کوهی میرسد مهمترین مسئله در این حدیث، این است (خداوند بزرگ جز از حلال آن را نمی‌پذیرد).

اهمیتش باین صورت روشن می‌شود، که بیانیه‌ای است، از طرف حضرت محمد ﷺ، که انسان اگر مال حرام صدقه دهد خداوند از او نمی‌پذیرد. مقدار و نوع آن هر اندازه، و هر چیزی که باشد.

پس آنهایی که اموال ناتوانان و زحمت‌کشان را از ستم و تجاوز نهب و غارت می‌کنند، و سپس احساس، نزدیکی به پایان زندگی می‌کنند. حيله را بکار گیرند و بروند و بعضی اموال خود را صدقه دهند، صدقه آنان، پیش خداوند وزن و ارزشی ندارد اگرچه همه آنچه که دارند، در راه خدا بذل و بخشش کنند

چون آن اموال که او صدقه‌اش می‌کند، از خون بی‌نویان و عرق زحمت‌کشان جمع آوری شده است.

این حدیث اعمال آن فتودالان و زمینداران را که ثروت و اموالشان از چپاول و غارت جمع آوری کرده‌اند و گمان می‌کنند آنچه که بعنوان صدقه ادا می‌نمایند و در انتظاراند عذاب خدا، از آنان رفع شود، مردود و کأن لم یکن می‌نماید. نه، نه این امر، بالاتر از اوهام و خیالات است.

کدام صدقه از لحاظ پاداش بزرگتر است: مردی نزد حضرت رسول اکرم ﷺ آمد و گفت یا رسول الله ﷺ کدام صدقه از لحاظ پاداش بزرگتر است. در جواب فرمودند.

(صدقه دهی، در حالی که تو تندرست باشی مالی که صدقه میدهی به خاطر نیازت حرص و آزمندی، در تو وجود داشته باشد، در خوف و ترس فقر قرارگیری آرزو و طمع ثروت و مال در دلت باشد، صدقه تالِب مرگ به تأخیر و عقب نیندازی و (بگوئی) به فلانی گفتم چکار کند و به فلانی گفتم، فلان کار را انجام دهد).^(۱)

خلاصه مفهوم حدیث و جواب حضرت رسول اکرم ﷺ این است: در حال حیات و سلامتی و تندرستی با وجود نیاز، به مال، در راه خدا صدقه دهی، نه در حال بیماری و لب مرگ. چون در این حال مال و ثروت از دست تو خارج شده و در تملک وارث قرار گرفته است. این است مقام و ارزش صدقه، نزد حضرت محمد ﷺ. تو در جوانیت، تندرستی کامل داری، حرص و طمعت بر مال و ثروت فراوان است، به خاطر اینکه به هدف‌هایت برسی، از فقر و تنگدستی می‌ترسی، آرزوی ثروتمند بودن را داری، و تو با این حالات به خاطر طلب رضای خداوند بزرگ، صدقه دهی در پیشگاه او به پاداش بزرگ می‌رسی. این اسلوب تربیتی خیلی خیلی، خیلی بزرگ و رفیع است.

در مرحله جوانی، قدرت، شور و هیجان، علاقه و رغبت و سختی زندگی، در این مرحله محمد ﷺ تو را به صدقه دادن، بوسیله کاسته شدن اموالت، برای دیگران و قاطبه‌ی مردم فقیر، متوجه می‌کند.

وقتی که تو در این سن و سال جوانی به این جهت روی آوری، در وجودت احساس عمیقی، بر ضرورت یاری و مساعدت دیگران ایجاد خواهد شد و وقتی که تو در جوانی متوجه این نقطه نظر شوی، این صفت در طول زندگی ملازم و همگام تو خواهد بود.

وقتی که در بحران جوانی به صدقه دادن خود را عادت دهی، بهتر از آن است که در دوران پیری بخواهی به آن عادت کنی.

اگر عمیق بنگرید در این توجیه، و توجیهات تمدن‌های مادی که، بر دنیای جدید

ما، فرمانروایی می‌کند، و جوانان را به سوی شهوات دعوت می‌نماید و می‌گوید: از زندگی لذت ببرید، از زندگی لذت بگیرید فرق فراوانی وجود دارد.

آنان، ایشان را، به سوی غرور و خود کامگی و حیوانیت، می‌رانند. و اما محمد ﷺ جوانان را به جهت قله‌های نورانی و درخشان زندگی و افقهای مهر و محبت سوق می‌دهد. این کجا و آن کجا؟

رقابت در جهت انفاق: قال تعالی: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ اگر صدقه دادن را از فقر شروع کنی و آشکارا بدهی چه بهتر و اگر آن را در خفاء پنهانی به فقراء بدهید، آن برای شما بهتر است.^(۱)

عامر شعبی می‌گوید: این آیه در مورد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل گردید: در مورد عمر نصف مال و ثروت خود را به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم نمود. به او فرمودند: چقدر را برای خانواده‌ات نگاه داشته‌ای؟ در جواب حضرتش صلی الله علیه و آله عرض کرد نصف ثروتم را.

و اما ابوبکر همه ثروتش را تقدیم نمود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند چقدر را برای اهل خانه نگاه داشته‌ای؟ در جواب گفتند: وعده خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله.

عمر گریست و گفت ما به هر در خیری که می‌رسیم، تو، یا ابابکر، در آنجا ایستاده‌ای این چیست؟ این کار بزرگی است، از ابوبکر و عمر (رض) واقع شده است. این ثمر تعلیم و تربیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، در یارانش.

دنیای بشریت در این مورد چه می‌گویند؟ می‌گویند آنان مردمان بزرگواری بودند؟ چه عظمت و چه بزرگواری ای؟ چه خبر و حدیثی از بزرگواران در این عالم؟

نمی‌توانم در مورد آن سخن بگویم، فقط به همه جهانیان این قصه را اعلام می‌کنم و انتشار می‌دهم. اعلام می‌کنم تا به گوش دل آن را بشنوند. و آن قصه به آنان خواهد گفت: آنان راهبرانی بودند، لازم بود به نور اعمال خود مردم را راهنمایی کنند. اعلام می‌کنم که شرق و غرب بدانند آنچه که کمونیستها و سرمایه داران، مردم

را به آن دعوت می‌کنند، وقتی انوار خورشید محمد ﷺ شعله ور گردد، آشکار می‌شود، که آن ظلمت است و غبار و هذیان.

و باید بدانند نظام اجتماعی و اقتصادی اسلام: آنچه که او را به مقام راهبری و استادی تمام مکتبهای اقتصادی جهان معاصر می‌رساند این است که از اصول آسمانیش، بدست می‌آورد و بهره می‌گیرد. و آن کار ابوبکر و عمر قطره‌ای است از انوار بحار آسمانی آن.

وقتی که زمین به نور پروردگارش شعله ور شود و کل اصول و روش ما، در این زندگی تلؤلو یابد چگونه خواهد بود؟

آنچه که ما می‌دانیم اسلام مقام معلومی دارد: این مسئله از ابوبکر بود وقتی که همه اموالش را صدقه و انفاق نمود.

آیا همه مردم اینچنین توانی دارند؟

نه هرگز. این فقط شخص ابوبکر است.

پس چگونه محمد ﷺ آن نفسها را در سطوحهای مختلف معالجه و تربیت می‌کرد؟

این است و اینجا است که نبوت در انوار، و عظمت‌هایش، تجلی می‌یابد. می‌بینیم که در ابوبکر تأثیر می‌گذارد و از تمام اموالش گذشت می‌کند و در راه خدا اهدا می‌نماید. زیرا تربیت و پرورش ابوبکر آنچنان بود که توانایی آن را داشت در عمر رضی الله عنه آنچنان تأثیری می‌گذارد که نصف مالش را صدقه دهد زیرا او طاقت بیشتر از این را نداشت.

عمر رضی الله عنه خود می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به ما فرمان داد که صدقه دهیم از ثروتی که داشتیم، موافقت کردم و گفتم امروز از ابوبکر جلومی‌افتم لذا نصف ثروتی که داشتم هدیه دادم اما ابوبکر، آنچه که داشت صدقه کرد. پیامبر به او گفت ای ابوبکر چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفت خدا و رسول خدا را برایشان باقی گذاشته‌ام.^(۱)

جمهور علماء گفته اند: کسی در سلامت کامل عقل و بدن، در حالی که بدهکار نباشد. و تحمل اضافه کردن بر آن را داشته باشد، دارای عیال نباشد یا باشد، ولی با تحمل باشند، اگر تمام اموالش را صدقه دهد، درست است. اگر یکی از این شرایط را فاقد باشد، درست نیست.

حضرت رسول اکرم ﷺ مشاهده می کنیم، که نصف اموال را از انصار بعنوان صدقه می پذیرد، چون توان و طاقت آن را داشتند.

گویند: مهاجرین وارد مدینه شدند و چیزی نداشتند و انصار اموال خود را با آنان تقسیم کردند.

می گویند: مهاجرین بر انصار وارد شدند و انصار هم آنان را پذیرفتند حتی یکی از آنان به عبدالرحمن بن عوف گفت: یکی از زنهای خودم را طلاق می دهم تو با او ازدواج کن.

کعب بن مالک، همه اموالش را، می خواهد صدقه دهد، پیامبر از او نمی پذیرد زیرا می بیند که بالاتر از طاقت و توانش می باشد.

کعب خود می گوید: گفتم ای رسول خدا همه مالم را بعنوان پشتوانه توبه ام صدقه می دهم، فرمودند: «بهتر است سهمی از آن را برای خودت نگاه داری».

گفتم آن غنیمتی که در خیبر نصیبم گردید برای خودم نگاه می دارم.^(۱)

کعب یکی از آن سه نفر بود که برای غزوه تبوک سرپیچی و تأخیر نمودند. سپس پشیمان گردیدند و توبه کردند و تمام اموالشان را حاضر شدند، در راه خدا صدقه دهند.

آیا رسول خدا آنرا پذیرفت؟

نه هرگز. بلکه به او گفت: «بعضی از اموال و ثروت را برای خودت نگاه دار»

چرا مانع شد که کعب همه مالش را صدقه دهد، ولی از ابوبکر مانع نشد؟ چون او صبر و تحمل فراوان داشت و توکلی قوی و نیرومند ولی کعب مانند او نبود.

و قبل از این دیدیم که به سعدبن ابی وقاص گفت: «ثلث» اموال را صدقه کن «ثلث هم فراوان است»

آن همان مقام نبوت است، ابعادی بالاتر، از آنچه که انسان درک می‌کند، می‌بیند. محمد ﷺ حقیقت روحیه و نفوس تمام یاران خود را می‌دید و می‌شناخت. این بود هر یک‌را به آنچه که در توان و طاقت داشت، متوجه می‌نمود.

همه انسانها مساوی نمی‌باشند. اما دارای درجات مختلف در سطوح مختلف هستند. و خداوند جز به اندازه توان، از کسی تکلیف نخواهد کرد

بنابراین است، می‌بینیم حضرت محمد ﷺ وقتی به عموم و همه مردم، نظری می‌انداخت هر یک را به صورتی توجیه می‌نمود.

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «بهترین صدقه آن است از غنا نمایان شود و از کسانی شروع شود، که نفقه شان بر او واجب است.»^(۱)

یعنی پس از ادای صدقه از اموال، چیزی بماند. به قولی صدقه باید از باقی مانده روزی خانواده و رفع نیازها، صورت گیرد.

گفته‌اند: صدقه باید از مالی داده شود، که بعد از تعیین هزینه خانواده و اهل و عیال مقداری از آن باقی بماند. بدین علت است پیامبر ﷺ می‌گویند: اول از کسانی شروع شود که نفقه‌شان بر تو واجب است (این در راستای عمومی است و برای عموم هم سازگار است).

اول باید تحقیق کند و به قدر کافی آنهایی که نفقه‌شان بر او است، بحساب آورد. بیش از آنچه که از کفایت آنان بیشتر است صدقه دهد این همان رهنمود و هدایت عمومی است.

نسائی از ابو هریره روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند:

«صدقه دهید»

مردی گفت: یا رسول ﷺ من یک دینار دارم.

فرمودند: «برای خودت هزینه کن».

گفت: دیناری دیگر دارم. فرمودند: «برای همسرت خرجش کن»

گفت: دیناری دیگر دارم.

فرمودند: «برای فرزندت خرجش کن»

گفت: دیناری دیگر دارم.

فرمودند: «برای خدمتگذاران خرجش کن».

گفت: دیناری دیگر دارم.

فرمودند: «تو با بصیرت هستی».

این انوار نبوی است که هر نفس را به آنچه که شایسته‌اش است، و به مقامی که توانائیش را دارد، رهنمودش می‌کند. حضرتش ﷺ یارانش را به بذل و بخشش در راه خدا رهنمود می‌کرد سپس همه آنان را به آنچه که مقام بزرگوارش مناسب می‌دانست، پیش می‌برد. و خود همیشه همه مالش را در راه خداوند بزرگ صدقه می‌داد.

صدیق (ابوبکر) مستقیم به او ﷺ می‌پیوست و احیاناً همه مالش را صدقه می‌کرد سپس عمر دنبالش را می‌گرفت، و گاه بگاه نصف مالش را، صدقه می‌داد. و این چنین ادامه می‌داشت تا به عموم یاران می‌رسید. به آنان فرمان می‌داد، اول هزینه کسانی که نفقه شان بر او واجب است تأمین نمایند و از آنچه که اضافه می‌آورند، صدقه دهند.

این نازل ترین و پائین ترین حدی بود، که حضرت رسول اکرم قاطبه یاران را به آن دعوت می‌نمود.

مقابله می‌کند با آن نهایت حد و درجه‌ای که سوسیالیستهای جدید می‌خواهند به آن برسند. یعنی سوسیالیست جدید هنوز به آن حد و مرز ابتدایی که اسلام شروع نمود نرسیده است.

خداوند هدیه‌هایش به دنیای بشریت آغاز می‌کند

در حالی که در مراجع مقدس جولان می‌دادم، دستم در کنز و گنجی از نور الهی فرو رفت. چیزی را لمس نمی‌کردم جز درخشش آن نورهای پر فروغ و تابناک، چیره و غالب، که نمایان و شعله‌ور بودند. انگار روغن آن بدون تماس با آتش می‌سوخت و روشن بود. طبقات نور بر نور، بر فراز نور، از آن بر می‌خاست. (۱)

گنجی از نور مقدس خداوند است، به بشریت هر جا که باشد مجانی اهدا کرده است، آنچنانکه خداوند تبارک و تعالی آنرا برای همه مردم، بدون مقابل و بطور مجانی نازل کرده‌اند. گنجی که در زمانها، و مکانهای دیگر، هرگز بدست نمی‌آید.

آن گنج چیست؟ و آن نور کدام است؟ قال تعالی:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ. وَاتَّقَى. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى. وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾ کسی بخشش کند و پرهیزکار باشد.

اسلام و وعده‌های خداوند را تصدیق کند او را در راه سهل و آسان موفق خواهیم کرد و اما آن کسی که از بخشش مال مخالفت ورزید و خود را بنیاز احساس کرد و فرمان خداوند را تکذیب نموده برای او عذاب سخت و جهنم را فراهم کرد. (۲)

این همان گنج است، آنچه که بشریت می‌خواهد و بیشتر از آن هم در آن وجود دارد.

طبری مفسر بزرگ قرآن می‌گوید: این آیه در مورد ابوبکر صدیق نازل شده است. گفته‌اند: ابوبکر صدیق رضی الله عنه بلال را از امیه و ابی پسران خلف در قبال یک برده و ده اوقیه طلا خریداری کرد و در راه خداوند بزرگ آزادش نمود. و خداوند سوره لیل را درین مورد نازل کرده است:

﴿إِنْ سَعَيْكُمْ لَشَيْءٌ﴾^(۱) براستی تلاش و کوشش شما گوناگون و مختلف است. (۱)
منظور تلاش و کوشش ابوبکر صدیق و امیه بن خلف است برسر معامله خرید و فروش بلال. (۲) ﴿وَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾^(۳)
و اما آن کسی مال را عطا کرد و بخشید و از شرک بت پرستی پرهیزکاری کرد و نیک را که ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ است تصدیق و تأیید نمود، او را در راه دست یافتن بر سهولت و آسایش که همان بهشت است موفق خواهیم کرد و هدف شخص ابوبکر است.
﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾^(۴) و اما آن کسی که بخل ورزید و مال را نبخشید و خود را بی نیاز پنداشت و نیک را که همان تأیید ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ است تکذیب نمود و دروغ دانست، سخت و تلخی را که همان (جهنم) است برای او فراهم خواهیم کرد. منظور از آن شخص (امیه) پسر خلف است.

مفسرین در تفسیر این آیه‌ها، چیزهای بدیع و نوظهوری را که بالاتر از آن وجود ندارد گفته‌اند. در تفسیر ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ. وَاتَّقَىٰ﴾ گفته‌اند آنچه که داشت در راه خدا بخشید و خداوند بزرگ را تصدیق نمود و در پیشگاه پروردگارش پرهیزکار و متقی شد

یا حق خداوند را ادا نمود و از انجام محارمی که او منع کرده بود خود داری

۱- آیه ۴ سوره لیل.

۲- در بین ابوبکر صدیق و امیه، برسر معامله (بلال) مدتی بحث و گفتگو بوده، قیمت (بلال) را چند بار بالا بردند و بیشتر هدف آن بود که آزاد نشود و به مسلمانان نپیوندد. اما هر قیمتی را که پیشنهاد کردند، ابوبکر پذیرفت عده‌ای می‌گویند: قیمت بلال، سرانجام یک برده و چهل شتر زرد گردید. و ابوبکر آن را فراهم کرد و بلال را خرید و آزاد نمود. مترجم

۳- آیه‌های ۵ و ۶ و ۷ سوره لیل

۴- آیه‌های ۸ و ۹ و ۱۰ سوره لیل

نمود. یا خود را تصفیه کرد و پرورش داد و بسیار پرهیزکار گردید
 در تفسیر **﴿وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾** گفته‌اند: **﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾** را بر زبان راند و تصدیق
 نمود یا وعده‌های خداوند بزرگ را بر خود، تصدیق کرد و به آن وعده‌ای که باو داده
 بود، عمل کرد. در تفسیر **﴿وَأَسْتَغْفِي﴾** گفته‌اند: یعنی از ثواب و پاداش خداوند
 خود را بی نیاز دانست و به آن رغبتی نشان نداد یا با وجود ثروت و مکننتش خود را
 بی نیاز می‌پنداشت. در تفسیر **﴿فَسَيُجِزُّهُ لِلْعَمَلِ﴾** گفته‌اند: یعنی دست زدن به
 انجام کارهایی که مورد رضایت خداوند بزرگ نبود و نیست، برایش مسیر می‌گردید.
 یا سرانجام به درک اسفل و جهنم سوزان داخلش خواهیم کرد. یا برگشت به آن
 بخل و لثیمی برایش فراهم می‌شود

همه این تفاسیر اسلوب و نظریاتی بودند که در این آیه‌ها ابداع و استخراج
 شده‌اند. اما جز اینها، کلیه مفاهیم آنها بکر و دست نخورده مانده است که دست
 بشر به آن نمی‌رسد، زیرا کلام و سخن پروردگار عالم است، تأویل آن جز خداوند
 کسی نمی‌داند. انسان به آن می‌نگرد و قلبش آنرا می‌فهمد ولی توانایی تعبیر آنها را
 بوسیله کلمه و گفتن ندارد.

هر مطلبی که بشر در تفسیر و تبیین این آیه‌ها می‌گوید مانند گلوله‌ای از دود سیاه
 است، که در آسمان نورانی رها گردد و بجز پوشش ناچیز، چیزی را به آن نمی‌افزاید.
 من از آیه‌های شریفه عالی‌ترین و مرتفع‌ترین و کامل و شامل‌ترین نظام اقتصادی
 که امکان داشته باشد و روزی بشریت به آن دست یابد درک و استنباط می‌نمایم. و
 آن را به شما ارائه می‌دهم. و برایتان می‌گویم. به این امید آن را تشخیص دهید **﴿فَأَمَّا
 مَنْ أُعْطِيَ﴾** اشاره به تمام موارد اتفاق و بذل و بخشش و تعاون و همکاری و خدمت
 عمومی نسبت به بشریت است.

﴿وَأَتَّقِ﴾ اشاره به انواع تربیت و حسن سلوک و خوی و روش و کردارهای زیبا و
 پسندیده است.

﴿وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾ به آنچه که به الوهیت و موضع بشریت در پیشگاه **﴿الله﴾**

تعلق می گیرد و توجیه او به سوی توحید و یکتا پرستی ای خالص و آگاهانه، که در کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وجود دارد، اشاره می نماید.

«فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»، شفای تمام بیماریهای روانی بشریت را در ضمن دارد. زیرا وقتی که خداوند بزرگ، بهشت را برای تو میسر و فراهم سازد، خیر و منفعت را برایت ارزانی داشته است. بنابراین تو با اطمینان کامل و قلبی سلیم، در حال سرور و شادمانی و امنیت و بشارت انتظار نعمت از طرف خداوند بزرگ، بسوی کار و عمل راهی خواهی شد.

«وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ» تهدید و تنبیه، در مورد کوتاهی از انفاق و خزانه کردن اموال و ثروت، و ایجاد شرارت و مخالفت در افراد اجتماع را یادآور می کند.

«وَأَسْتَعِزَّ» تهدید است به تکذیب و عده خداوند و خود را بی نیاز دانستن از رحمت او، بوسیله مال و ثروت و آن خود، سرکشی و طغیانی است که اساس و پایه همه شرارتها در روی زمین است

«وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى»، تهدید و تنبیه است. در مورد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که بزرگ ترین مدافع ارتکاب معصیت و شرارت در کل زندگی است.

«فَسَيُسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» تنبیه کسی است که در مورد انفاق، مال و ثروت، بخالت بخرج می دهد و پروردگارش را تکذیب می کند. خداوند او را در دنیا و آخرت از پای در خواهد آورد و زندگی دنیا و آخرت او را تنگ خواهد کرد و بدبخت دارین خواهد بود.

من همه‌ی بشریت را سوگند می دهم، که بعد از این بیانات گذرا، آیا چیزی از نظم اجتماعی، یا اقتصادی، یا فکری، یا اعتقادی، باقی می ماند که این آیه ها به آن محیط نباشد و شامل نگردد؟

خدا می داند که نه. اما آنان نمی دانند.

دو فرشته بانگ بر می دارند: حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «روزی نیست بندگان در آن شب را به روز آورند، جز اینکه دو فرشته فرود می آیند یکی از ایشان

می‌گوید: خداوند: به اتفاق‌کننده عوض بده. و دیگری می‌گوید خداوند: به کسی که اتفاق نمی‌کند تلف مال را روا دار.^(۱) این خبر جدیدی است که حضرت محمد ﷺ به جامعه بشریت اعلامش می‌کند.

خبری است، کمونیستها و کافران به آن می‌خندند و قهقهه می‌زنند و می‌گویند: محمد ﷺ را بنگرید: چه چیز را می‌پندارد، که هر روز دو فرشته می‌گویند و می‌گویند. و اما من می‌گویم: خدا می‌داند که محمد ﷺ حق است و آنچه که می‌گوید حق است و آن مردمان، که باور ندارند، عقل را بکار نمی‌گیرند.

در حدیث، ابی دردا آمده است: «روزی نیست که خورشید طلوع کند، جز آنکه دو فرشته در دو طرف آن بانگ بر می‌دارند و تمام آفریده‌های خداوند، جز انسان و جن آنرا می‌شنوند، که می‌گویند: ای مردم برخیزید و بشتابید به سوی پروردگارتان، براستی آنچه که کم باشد و کافی و دائم، بهتر از آن است که بسیار باشد و باز دارنده. و خورشید غروب نمی‌کند، جز اینکه دو فرشته دیگر در دو طرف آن بانگ بر می‌دارند و تمام ما خلق الله بغیر از انسان و جن آن را می‌شنوند، که می‌گویند: خداوند به اتفاق‌کننده پاداش بده و به کسی که اتفاق نمی‌کند مالی که در معرض تلف و نابودی است روا دار.»^(۲)

مفهوم این حدیث، منطبق است با این فرموده خداوند بزرگ که می‌گوید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» آن چه که شما در راه خدا اتفاق می‌کنی خداوند عوض و پاداش آن را می‌دهد و او بهترین رسانیان است.^(۳) و حضرت رسول اکرم ﷺ از قول خداوند بزرگ می‌گوید (بنی آدم اتفاق کنید، من هم در پاداش ان به شما اتفاق خواهم کرد)^(۴) این حکم شامل مندوب و واجب می‌شود، مفهوم آن حدیث نشان می‌دهد که کسی که از اتفاق کردن دستهایش را

۱- بخاری. فتح الباری ج ۳ ص ۲۳۷. شرح مسلم امام نووی ج ۴ ص ۹۵

۲- احمد روایت کرده است.

۳- سوره سباء. آیه ۳۹.

۴- شرح مسلم امام نووی ج ۴ ص ۷۹

می‌بندد مستوجب و مستحق است که که مالش تلف شود و شاید هدف آن کسی باشد از ادای انفاق واجب کوتاه می‌آید نه انفاق مندوب و مستحب، که مستوجب این دعا نمی‌باشد اَللّٰهُمَّ مگر وقتی که حسادت و یخالت نسبت به انفاق بر او غلبه کند. اگر چه در ذات خود کم باشد. باندازه یک حبه یا یک لقمه.

و همچنین در معنی حدیث ادامه بر انفاق در واجبات، مانند نفقه اهل و عیال و صله رحم مفهوم می‌شود. و صدقه فرض و مستحب در محتوای حدیث وجود دارد

و دعای دو فرشته که بطور صریح در مفهوم حدیث وجود دارد، مستجاب بودن آن معلوم و حتمی است. بدلیل گفته‌ی حضرت رسول اکرم ﷺ هر کس آمینش با آمین (جوابش، با دعوت آنان) فرشتگان موافق و منطبق شود، نافرمانهای گذشته‌اش مورد بخشش قرار می‌گیرد.

من می‌گویم: این زندگی که همه‌ی ما با آن دست و گریبانیم. چگونه می‌چرخد، و آنچه در آن جریان دارد، در اعماق این حدیث وجود دارد. آن قانونی ابدی است، که خداوند بزرگ مقرر فرموده‌اند. قانونی طبیعی است. که تغییر و تبدیل برای آن وجود ندارد. مانند همین قانون، که بر نیروی الکتریسیته، و ماده و سایر مواد، و دیگر چیزها حکم فرما است.

این قانون همان است، آنچه که تو انفاق می‌کنی. او (خداوند) عوضش را، پاداشش را می‌دهد، آنچه که مردم انفاق می‌کنند، خداوند بزرگ، فوراً و فوراً عوض آن را می‌دهد.

این چگونه انفاق می‌افتد؟

اگر چه از کنه عقل به آن توجه کنید، این کار خیلی خیلی ساده و آسان است. این همه هزینه و مخارج که شب و روز جامعه بشریت آن را دست به دست می‌کند. چه باید باشد؟ مسلماً ثروت و اموال است. و این ثروت و اموال، از کجا آمده است و به کجا می‌رود؟

از زمین آمده است و به زمین می‌رود. این اموال و ثروت، اگر فرآورده‌های کشاورزی است، پس زمین در تولید آن، پایدار و مداوم است، و هیچوقت از آن زیاد، یا کم، متوقف نمی‌شود.

و اگر صنعت است، بشر در تولید آن پایدار است و هیچگاه کوتاه نمی‌آید. چرا؟ برای اینکه خداوند، نوامیس و قوانینی ابدی و آنچنانی را وضع نموده است، که اینان و آنان، برای استخراج و تولید، باید در تحرک باشند.

زمین نمی‌تواند از رویاندن متوقف گردد. بشر هم نمی‌تواند از استخراج و صنایع کوتاه‌آید. خداوند هر چیز را، الی قدر معلوم و تا اندازه‌ای مشخص بحرکت و تحرک در می‌آورد.

ای کسانی که می‌خندید و قهقهه می‌زنید، این است سخن درست و قصه واقعی، اگر عقل را بکار بگیرید. نظریه شما، نظریه ادعای فلسفه و مادی است. نه زیاد می‌شود و نه کم می‌گردد. کسی که همراه فطرت و همگام ناموس و قانون الهی، گام بردارد و حرکت کند و در راه خدا هزینه کند و نفقه دهد، خداوند به او نفقه می‌دهد. عوض می‌دهد. پاداش می‌دهد. عوض و پاداشش، دو برابر انفاق اوست.

و کسی که مخالف فطرت حرکت کند. بخل ورزد. از انفاق کردن امساک کند و کوتاه‌آید، مالش تلف می‌رود و خسارت می‌بیند. چون او چرخ زندگی را، که باید حرکت کند و دور زند، متوقف کرده است.

این چنین است فرمان محمد ﷺ، جز بحق سخن نمی‌گوید. و جز راستی و درستی حرف نمی‌زند.

آیه‌ای که نازل شد و عالی‌ترین جامعه‌گرایی اقتصادی زندگی مشترک را پایدار نمود

آن اصحابان و آن یاران پیامبر ﷺ، چگونه فرمان پروردگارشان را اجابت می‌کردند؟ و چگونه محمد ﷺ بخل و حسادت را در نفس آنان ذوب و برطرف نمود. قصه و سرگذشت عجیبی را برایتان بازگو می‌نمایم که، همه‌ی این رموزات را یکجا آشکار و برملا خواهد کرد.

انس ابن مالک می‌گوید: ابوطلحه ثروتمندترین و پرمال‌ترین مردمان مدینه بود. مخصوصاً باغهای خرما. و عزیزترین اموالش باغ، بیرحاء بود. که در و بروی مسجد مدینه، واقع بود. و رسول خدا ﷺ گاه وارد آن می‌شد و از آب گوارایش می‌نوشید. وقتی که این آیه: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^(۱) به خیر و برکت نمی‌رسید، مگر اینکه از آنچه که دوست می‌دارید، در راه خدا هزینه و انفاق کنید) نازل گردید، ابوطلحه، نزد حضرت رسول اکرم ﷺ رفت و گفت: یا رسول الله ﷺ این آیه نازل شده است و من عزیزترین اموالم که باغ بیرحاء است، در راه خدا صدقه می‌دهم امیدوارم، به پاداش آن برسم و نزد خداوند بزرگ برایم ذخیره باشد و هر طور خداوند فرمان می‌دهد آن را هزینه فرما.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بخ بخ، آن اموال سودمندی است آن اموال سودمندی است. شنیدم آنچه که گفتی، و من مصلحت می‌بینم که در بین بستگان

نزدیک خود که نیازمند هستند، تقسیم کنی»

ابوطلحه در جواب گفت: یا رسول الله ﷺ هر طور خودت می‌دانی و مصلحت می‌بینی. اقدام می‌کنم. ابوطلحه آن را در بین اقرباء و بنی اعمام خود تقسیم نمود. (۱)

این همان قصه عجیب بود، که بعنوان نمونه‌ای با شکوه، از اسلوب و قوانین رفیع ربانی، که محمد ﷺ بعنوان سیاست‌داره‌ی جامعه‌نوبنیاد و یاران خود به کار می‌گرفت.

و با این وصف چگونه و از روی چه سوسیالیستهای قرن جدید ما، رؤیایی که می‌بینند و خیالی که می‌کنند، از پیش خود، عالی‌ترین و نامورترین، می‌پندارند! آیه‌ای نازل می‌شود، ابی طلحه از روی اخلاص قلبی با آن برخورد می‌کند و از اعماق آن سخت منقلب می‌گردد. وفوری بر می‌خیزد و به صدای خالصانه می‌گوید: ای رسول خدا ﷺ خداوند بزرگ می‌گوید: (به خیر و برکت نمی‌رسید، تا از آن‌چه که دوستی دارید، در راه خدا، انفاق نکنید). و عزیزترین و محبوب‌ترین اموال من باغ «بیرحاء» است و آن را در راه خدا صدقه می‌دهم. به این امید که در پیشگاه خداوند بزرگ برایم پاداش و ذخیره شود. ای رسول خدا. آن را بگیر و ببخش، آنچنانکه خدا به تو فرمان می‌دهد.

اینچنین‌اند، انسانهای راستین. پیچی و حقه‌بازی نیست. سرفروود آوردن و ریا کاری نیست. فریبکاری و خودنمایی نیست. هیچگونه تفسیر و توجیهی بر نمی‌دارد. فقط راستی و درستی است. شکوفایی در قبال فرمان خداوند است و استقبال مستقیم برای اجرای فرمان الله.

بلی، می‌گوید: این باغ و روبروی مسجد نبوی، نزد من عزیزترین ثروت و اموال من است. با این وصف، صدقه در راه خدا باشد. چه عجب اطاعت و فرمان‌پذیری. وقتی که قلبی پاک شود، تا جایی بصورت آئنه‌ی صاف درآید، کلمات پروردگارش،

در آن نمایان می‌شود و تجلی می‌یابد. موقعیتی است، مردم را به اعجاب و شگفتی و تعظیم بر می‌انگیزد.

بلی حضرت رسول اکرم ﷺ، به اقدامی که ابوطلحه به آن دست می‌زند، بسیار بسیار شادمان می‌شود و شادمانی خود را، به: «بخ بخ، این مال و ثروت و پرسودی است. این مال و ثروت پرسودی است» نشان می‌دهد. سپس شگفت‌ترین و زیباترین حکم را، در مورد قضیه صادر می‌کند و می‌گوید: آنچه که گفتم شنیدم و من مصلحت می‌بینم. آن را در بین اقربای نیازمند خودت تقسیم نمایی. و فوری ابوطلحه، به اجرای آن اقدام می‌کند و به حضرتش ﷺ جواب می‌دهد، جوابی که نشان می‌دهد، فرمان خدا و رسول او استجاب شده است: بلی یا رسول الله. انجام می‌دهم. و فوری آن را انجام داد و باغ را، در بین اقارب و بنی اعمام خود تقسیم نمود!!

آنان بودند، آن مردمانی، که در پیشگاه خداوند بزرگ به بلندترین نقطه قله رسیدند.

خداوند فرمان می‌دهد و آنان فوری می‌پذیرند و اجرایی کنند و رسول خدا ﷺ آنان را به بهترین راه و اسلوب اجرا، راهنمایی و توجیه می‌کند. و این چنین به مقام پیشوایی رسیدند. به پیشوایی زیستند. به پیشوایی مردند. همیشه پیشوای مردم بودند.

آن نمونه‌ای دیگر، از ثروتمندان محمد ﷺ بود. به جهانیان معاصر ارائه دادیم، تا بدانند، آن مردمان، بچه گستره و میدانی، ارتقاء یافتند.

و باری دیگر می‌گویم: محمد ﷺ مردم را از قلبشان دعوت می‌نمود. در حالی که ماتریالیستها و کمونیستها، مردم را از شهوات و غرایزشان دعوت می‌نمایند. قلبها وقتی که بپذیرند و استجاب کنند، با صاحبانشان به اعلا علین ارتقاء می‌یابند. و اما شهوات و غرایز، وقتی که استجاب کنند، با صاحبانشان، به اسفل سافلین، سقوط می‌نمایند.

آثار این قصه اعجاب‌انگیز، کل عالم را برانگیخت. به آنان عجیب‌تر و غریب‌تر از این راه تقدیم می‌نمائیم.

از عشقش می‌گذرد، به خاطر رضای او: ما در فضای این آیه ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾، برای جهانیان، کارهای عجیبی را که در اجرای آن بوقوع پیوسته است، بازگو می‌کنیم. عبدالله ابن عمر کنیزی نیک سیرت و زیبا رویی را خرید. و او را بسیار بسیار دوست داشت. پس از مدتی او را آزاد نمود و به ازدواج مردی درآورد. و از آن مرد دارای پسری شد. عبدالله پسر را بسیار دوست داشت و به او محبت فراوان نشان می‌داد. و هر وقت او را می‌دید، در بغلش می‌گرفت. از او پرسیدند، علت این محبت را، در جواب گفت: بوی مادرش را می‌دهد. گفتند: اگر آنقدر او را دوستی داشتی، چرا آزادش کردی و از دستش دادی؟ که خداوند او را به تو داده بود؟ در جواب گفت: مگر شما این آیه را ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ نشنیده‌ای؟

این کاری است، مهم و بزرگ حتی آن قدر بزرگ و مهم است که قلبها را منقلب می‌کند و به حرکت در می‌آورد.

زنی زیبا. ابن عمر او را بشدت دوست می‌دارد. و در حالی که همه مردم می‌دانند که عشق و محبت چیزی است، با آن نمی‌توان مقاومت کرد. اما با این وصف، ابن عمر با محبت مقاومت می‌کند. آن زن را که محبتش، از دلش خارج نمی‌شود. آزاد می‌کند. سپس به ازدواج مرد دیگری در می‌آورد. وقتی که به او می‌گویند: دوستش داشتی؟ چرا آزادش نمودی و ترکش کردی؟ این جواب همیشه زنده را که اعماق قلبها را بحرکت در می‌آورد، از او شنیدند: مگر این آیه را نشنیده‌اید؟ (تا از آنچه که دوست می‌داری، در راه خدا انفاق نکنی، به خیر و برکت نمی‌رسی)؟ بلی اینچنین است. مرد محبت خود را فدا می‌کند. چون خدا را، از نفس خود بیشتر دوست دارد. تو بگو. کدام دسته و گروه، از انسانها، اینچنین هستند.

عمر بن عبدالعزیز، عدلها شکر را می‌خرد و صدقه می‌داد. می‌گویند: چرا بهای

این شکرها را صدقه ندادی؟

می‌گوید: شکر را از همه چیز بیشتر دوست می‌دارم. خواستم به چیزی انفاق کنم، که نزدم عزیزتر و دوست داشتنی‌تر است.

این مفهوم جوابهای آنها، عالی‌تر، و از همه چیز عالی‌تر هستند. کدام سوسیالیستهای امروزی (با این همه ادعا که دارند)، بچنین کاری دست می‌زنند؟

در ثروت آنان حقی وجود دارد: خداوند بزرگ در قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ. كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ. وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^(۱) براستی پرهیزکاران، در بهشتها و چشمه سارها هستند. به آنچه که پروردگارشان، بعنوان پاداش «بهشت» اعطا می‌کند می‌گیرند، زیرا آنان قبل از ورود به بهشت، نیکوکار بودند. و شب کم‌تر در خواب بودند. صبح در پیشگاه خداوند طلب مغفرت و بخشش می‌کردند. در ثروت و اموالشان، برای سائلان و بی‌نویان سهم و حقی بود^(۱)

منظور از «حق» احسان، یا صدقه نمی‌باشد، بکلی حقی است برای عموم بی‌نویان ثابت و برقرار است. از اموال و ثروت.

وسائل، کسی است که از دیگران چیزی را می‌خواهد. آن محروم کسی است، مالی را برای رفع نیازش در دسترس ندارد. یا به خاطر تعفف صدقه را نمی‌پذیرد. یا نمی‌تواند کاری انجام دهد. یا مالش رشد نمی‌کند. به باغ و مزرعه حیواناتش، آفتی وارد شده باشد. یا در هر شرایط نیازمند باشد.

گفته‌اند: جماعتی از تابعین و صحابه، مخصوصاً ابوذر غفاری، به این آیه استدلال کرده‌اند، که به اموال جز زکات، حقی دیگر تعلق می‌گیرد.

امام مسلم: از حدیث ابی سعد، روایت کرده است. «در سفری در خدمت حضرت رسول اکرم ﷺ بودیم. ناگهانی مردی را دیدیم که بر شترش بود و آن را به

راست و چپ می‌گرداند. حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «کسی مال سواری اضافی دارد، به کسی ندارد، بدهد و کسی توشه (طعام) زیادی دارد، به کسی که ندارد، بدهد. تا یقین حاصل کنیم که کسی از ما زیادی بر نیازش حق ندارد و نباید نزدش باقی مانده باشد.»^(۱)

گفته‌اند: در این حدیث ایجاب انفاق کردن اموال اضافی است در راه خداوند. من می‌گویم: این حدیث نزد من بعنوان یک اصل عمومی، در نظام زندگی اجتماعی اقتصادی، اسلامی، معتبر شناخته می‌شود.

و کسی مال سواری اضافی دارد، به کسی دیگر که ندارد، بدهد، تا تعطیل و بلا مصرف نماند، شامل تمام وسایط نقلیه امروزی هم میشود.

و آنچه انسان و اشیاء را، از جایی به جایی حمل و نقل می‌کند، فرا می‌گیرد. «و کسی غذا و طعام اضافی دارد، به کسی که ندارد بدهد، شامل انواع خوردنی و نوشیدنیها می‌شود.

در ۱۴۰۰ سال پیش محمد ﷺ اینچنین اصحاب خود را توجیه می‌کرد. این توجیه تمام بشریت بعد از آنان است.

از ۱۴۰۰ سال پیش، محمد ﷺ، بانک برداشت و گفت: «کسی مرکب زیادی دارد، به کسی دهد، که ندارد. و کسی طعامی اضافی دارد، به کسی دهد، که ندارد» اینها دو اصل عالی و معتبر و با ارزش هستند، که محمد ﷺ یاران خود را به آن دعوت کرد. و یاران او دریافتند که مراد و هدف او چه است و به آن عمل نمودند و فهم آنان، از مفهوم این حدیث: (تا یقین حاصل کنیم، که هیچکدام از ما بر آن اضافی بر نیاز خودتان، حقی نداریم) این را دریافت کردند و فهمیدند، که برای ما حلال نمی‌باشد. که چیزی را، از آن اضافی بر نیاز را، برای خود برداریم. و باید به کسانی

۱- شرح مسلم امام نووی، ج ۶، ص ۳۳ در روایتی دیگر می‌گوید: چشمهایش را به این طرف آن طرف می‌گرداند. در هر دو صورت هدفش یافتن کمبود از کسی و احسان کردن نسبت، به او بوده است. شرح مسلم همان جلد و صفحه ۱۰ مترجم.

دهیم، که ندارند و نیازمند می‌باشند.

این است نظام زندگی اقتصادی مشترک، (سوسیالیست) که محمد ﷺ، به آن دعوت کرد. این سرچشمه‌ای است که به نور الهی، از گفته خداوند بزرگ: (... در اموالشان برای دیگران حقی وجود دارد)، منفجر شده و بر آمده است. این حق، احسان نیست. صدقه نیست و تطوع نمی‌باشد. بلکه حق است، حقی واجب.

این حق برای چه کسانی است.

این حقی است برای «سائل». به تمام کسانی که به زبان حال و مقال، از این اموال چیزی را می‌طلبند و می‌خواهند.

برای «محرومان»، تمام کسانی که از حقوق عمومیشان در زندگی محروم شده‌اند: از حق تعلیم و تربیت، از حق مسکن. از نوشیدنی تمیز. از حق لباس مناسب، از حق خوردنی مناسب. از حق کار شرافتمندانه، و از حق آرزوهای مواهب طبیعی، همه آن محرومانی، که از حقوق زندگی طبیعی سهمی ندارند، از آن اموال حقی دارند. چه خود سؤال کنند و آن را بخواهند، و چه سؤال نکنند. حقی است ثابت، از این اموال، برای آنان.

و دعوت پیامبر ﷺ به همین مفهوم است، تفسیری عملی، برای توجیه پیام آسمانی. نزول ایه، از آسمان، نوری از طرف خداوند است. و توجیه آن نوری از طرف رسول خدا است. (نوراً علی نور است)، که عالی‌ترین سوسیالیستی را اعلام می‌کند، که بشریت آرزوی رسیدن به آن را دارد. این است جامعه‌گرایی اقتصادی اسلام. هرکس از ضروریات خود بیشتر دارد، حقی است، برگردن او. باید به کسانی که ندارند بدهد. این فرمان به اندازه‌ی کفایت ضروریات را باقی می‌گذارد و زیادی بر آن را می‌گیرد و به نیازمندان می‌دهد.

محمد از زحمتکشان سخن می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «کسی که در میان مردم می‌گردد، لقمه‌ای، یا دو لقمه، خرمایی، یا دو خرما را، به او می‌دهند.

مسکین نمی‌باشد. اما مسکین، آن کسی است، که چیزی آنچنانی ندارد، که بی نیازش کند. و او را نمی‌شناسند، تا به او صدقه دهند. و خود بر نمی‌خیزد و از این و آن سؤال کند و چیزی بخواهد.^(۱) وقتی از مسکین سخن می‌گویند، سخن مسکینی را می‌گویند، که نقاب روی او برایش برداشته شده و حقیقت او را دیده و کاملاً شناخته باشد.

مسکین از دیدگاه حضرت محمد ﷺ، چه کسی است؟ مسکین در نظر او کسی نیست که در بین مردم بگردد و لقمه‌ای، یا دو لقمه نان، و یا یک، یا دو عدد خرما را به او بدهند. نه هرگز. اینچنین کسی، از دیدگاه او مسکین نمی‌باشد. اینچنین مردی رویش برداشته شده است و نفسی غلیظ و جسور دارد. می‌داند که چگونه حق خود را، از مردم بگیرد. به سؤال کردن. لجاجت و اصرار. بهر وسیله به حق خود می‌رسد.

«اما مسکین، آن کسی است، آن غنا را ندارد که بی نیازش کند» مال و ثروتی، که از سؤال کردن و از توقع از دیگران بی نیازش کند، نداشته باشد. در حدیثی دیگر آمده است: «مسکین آن کسی است که غنی نیست. با شرم و حیا است به اصرار و لجاجت از کسی چیزی را نمی‌خواهد».

با وصف اینکه نیاز شدید دارد. و چیزی که از سؤال کردن از دیگران بی نیازش کند، ندارد. اما غنای طبع و کرامت نفس دارد. از اینکه دست را به سوی دیگران دراز نماید و چیزی را بخواهد، خودداری می‌کند و بجز، به پروردگارش، به کسی متوجه نمی‌شود. و نیازش را، جز با پروردگارش، با کسی در میان نمی‌گذارد.

«و کسی به آن نمی‌داند که به او صدقه دهد، اتفاق کند». کسی نیاز او را درک نمی‌کند، درد و رنج او را، جز خداوند بزرگ، که حقیقت حال را می‌داند، کسی احساسش نمی‌نماید. و بنابراین است که، به او صدقه نمی‌دهند. زیرا مردم او را به سبب خودداری از تکدی، غنی به حساب می‌آورند. خداوند بزرگ می‌گوید:

﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّئِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْصَاءً﴾ نادان

آنان را اغنیاء می‌پندارند، به سبب خودداریشان از گدایی. از روی ظاهرشان آنان را می‌شناسند، که به اصرار و الحاح چیزی را از مردم نمی‌خواهند^(۱).

به سبب لباس و وضع کیفیت کردار و گفتارشان، برای خردمندان نمایان و شناخته می‌شوند. اما برای نادانانی که نور خدا در قلبشان وجود ندارد، گمان بر این است، که غنی و بی‌نیاز می‌باشند و احتیاجی به معاونت و مساعدت دیگران ندارند. کرامت نفس و شخصیتشان اجازه نمی‌دهد، که بایستند و از مردم چیزی را بخواهند. به او بدهند یا ندهند.

این است مسکین در نزد حضرت رسول اکرم ﷺ. این است مسکین تمام مسکین. که مستحق‌ترین مردم است به دریافت احسان و انفاق. اینان زحمت می‌کشند، کار می‌کنند، اما دخلشان ناچیز و کفایت هزینه زندگی افراد خانواده‌شان را نمی‌کند.

ایشان همیشه در بین نیاز سختشان، به هزینه زندگی، و خودداری از دراز کردن دست تکی، به سوی دیگران، به خاطر تأمین آن، در مبارزه‌ی سخت درونی قرار گرفته‌اند.

اینان اند زحمتکش. اینان اند، قاعده هرم. کسانی که در همه زمان در ضیقت زندگی هستند. در کلّ قرون «اعصار» و در کلّ نظامهای فاسد. آنان کسانی اند، که احسانی به آنان نمی‌رسد و دارای آن توان نیستند که مردم هر احسان و انفاقی را به ایشان برسانند. نمونه آنان، کشاورز کارگر و مزدبگیری است، کسی است که در طول روز، به خاطر دریافت قروشی (ریالی)، که آن را روزی خانواده کند، با ابزار کار، سرو کله می‌زند و رنج و زحمت را متحمل می‌شود.

او هی کار می‌کند و هی کار می‌کند، اما مزدش، نیازش را برآورده نمی‌کند. هرچه مزدش بالا رود و هرچه کار بیشتر کند، چیز قابل ذکر و توجهی، به او نمی‌رسد. هر

گروه و طبقه از او پیشی می‌گیرند. اما او مسکن است، نمی‌تواند از آن اوضاع جدا گردد.

و از مردم هم سؤال نمی‌کند و چیزی نمی‌خواهد. چون کرامت نفس او، اجازه‌اش، نمی‌دهد، که دست‌گذاری را دراز کند.

آنان هستند که محمد ﷺ در موردشان سخن می‌گوید و انوار مقدس محبتش را متوجه آنان می‌کند، تا معلوم شوند و متمولان و اغنیاء را با آنان، با بذل و بخشش، روبرو کند. آن هم، بدون خوار کردنشان. و بدون اینکه وادارشان کنند، که دست‌تکدی را به روی آنان دراز کنند.

در شک هستی یا ابن خطاب؟ : عمر بن خطاب رضی الله عنه گفته است. وقتی که روی را برگرداندم که برگردم، ناگهان غلامی، صدایم زد و گفت: حضرت رسول خدا ﷺ، اجازه ورود را دادند. داخل شدم. مشاهده کردم که حضرتش ﷺ بر پارچه‌ای حصیری دراز کشیده است. بر روی حصیر، فرش نبود. حصیر بر بدنش نقش بسته بود. سرش را بر بالشی از پوست دباغی شده که به پوسته درخت خرما محشا بود، گذاشته بود. بر او سلام کردم. در حالی که هنوز سرپا بودم، گفتم: زنه‌ایت را طلاق داده‌ای؟ چشمهایش را بسویم بلند کرد و گفت: خیر.

سپس در همان حال که سرپا بودم، گفتم: یا رسول الله. اجازه دارم. اگر حرف مرا قبول داری. ما مردمان قریش، بر زنان چیره هستیم. ولی وارد میان قومی شده‌ایم، که زنان بر مردان چیره می‌باشند. پیامبر ﷺ لبخندی زد. سپس گفتم. اگر اجازه دهی من نزد حفصه رفتم و گفتم: دچار اشتباهت نکند: اگر همسایه‌ات (هویت) (منظور «عائشه» است)، از تو زیباتر، و در نزد رسول اکرم ﷺ محبوب‌تر و عزیزتر است. بار دیگر پیامبر ﷺ لبخندی زد. وقتی که دیدم لبخند می‌زند. نشستم. سپس به اتاقش چشمی را گرداندم، سوگند بخدا، جز سه عدد پوست دباغی نشده، چیزی را در آن ندیدم. بعد گفتم: دعاکن، خداوند گشایشی برای امت حاصل کند. فارس و روم در حال رفاه هستند، با وصف اینکه کافر می‌باشند. در جواب فرمودند: یا ابن خطاب

آیا در شک هستی؟ آنان مردمانی هستند، خوشی دنیا برایشان فراهم شده است. گفتیم: یا رسول الله مرا ببخش^(۱)

می‌گویند: زنان پیامبر ﷺ ادعای مقدار بیشتری از مال دنیا و زینت آن، و هزینه بیشتری راه، نمودند. حضرت رسول اکرم ﷺ بر اثر این مسئله، نگران شد و آنان را ترک کرد و سوگند یاد نمود یکماه به آنان نزدیک نشود. و به میان یاران هم نرفت. عمر به مردم گفت: اگر شما بخواهی، من، خبرا او را برای شام می‌آورم. سپس نزد پیامبر رفت و آنچه که میان آنان گذشت بیان شد.

این سرگذشتی ماندنی و ماندگار است، که بخش مهمی از زندگی آن حضرت را ﷺ برای ما روشن می‌کند.

زنانش دست به یکی شده و شورش بر پا کرده بودند، که در ضیقت زندگی هستند. فاقد تمام زینت دنیایی می‌باشند. باید نفقه و هزینه زندگی آنان بیشتر شود. و این مسئله‌ی بزرگی بود که حضرت رسول اکرم ﷺ با آن درگیر شده بود. زنان مال و زینت دنیا را می‌خواستند حضرت رسول ﷺ چه کند؟

ناچار کناره گرفت و یکماه بدون زنانش به تنهایی زندگی کرد. سپس آیه انتخاب و اختیار نازل گردید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ ای پیامبر به زنان بگو اگر زندگی دنیایی و تجملات آن را می‌خواهید، بیاید مهریه و نفقه شما را بدهم و همه را به خوشی و خرسندی طلاق دهم. و اگر خدا و رسول خدا و منازل آخرت را می‌خواهید، آنچه که مسلم است، خداوند برای نیکوکاران شما، پاداش بزرگ را آماده کرده است.^(۲)

علماء در تفسیر این دو آیه، در چگونگی اختیار و حق انتخاب دادن پیامبر ﷺ به زنانش جزئی اختلاف نظری دارند.

اول: به فرمان خداوند، در بین ماندن در زوجیت و گرفتن طلاق، به آنان حق اختیار و انتخاب داد و آنان ماندن را ترجیح دادند.

دوم: حق انتخاب در بین دنیا و جدا شدن، و آخرت و نگاه داشتن را به آنان داد و آنان را در حق طلاق، آزاد ننمود.

امام حنبل می‌گوید: پیامبر ﷺ زنانش را فقط، در بین انتخاب دنیا و آخرت، مختار نمود.

و در مورد علّت آن، هم اختلاف نظر دارند. قولی می‌گوید: وقتی که خداوند پیامبر را ﷺ در بین انتخاب ملک دنیا، و نعمت آخرت، مختار نمود، آخرت را بر دنیا ترجیح داد و انتخاب نمود. وقتی که آخرت را انتخاب نمود، خداوند هم فرمان داد که زنانش را بین انتخاب دنیا و آخرت، مانند خودش، مختار نماید.

قولی دیگر می‌گوید: علّت این بود زنان پیامبر ﷺ، روزی جمع شدند و گفتند: آنچه که از زینت آلات، زنان دیگر می‌خواهند، ما هم می‌خواهیم. حتی چند نفری از آنان گفتند: اگر ما زن پیامبر ﷺ، نمی‌بودیم، دارای کار و بار و لباس مهم و زینت آلات، می‌بودیم.

این، مسئله‌ای هولناک بود، جز حضرت محمد ﷺ، کسی دیگر توانایی تحمل آن را نداشت. او تنها فردی بود، که توان و طاقت آن را داشت.

یا دنیا، یا آخرت. محمد ﷺ، آخرت را انتخاب نمود و دنیا را، و مافیهای آن را رها نمود. و در آن جز مدت انجام و ادای مأموریت پروردگارش، زندگی نکرد. متاع دنیا. زینت دنیا. ملک و ثروت دنیا، شایسته‌ی مقام او نبود و به آنها توجهی نداشت. این بار نوبت به زنانش رسید. پروردگار چنین فرمانی را هم، در مورد آنان نازل فرمودند: یا دنیا، یا آخرت.

فرمانی خیلی خیلی سنگین، و به راستی کمر شکن بود. اگر محمد ﷺ، خداوند بزرگ توان و طاقت این بار سنگین را به او داده بود، می‌توانست دنیا را بطور مطلق رها کند، دل و قلب زنانش چه دل و قلبی بود که، آسمان، این بار سنگین را، که کوه

نمی‌تواند، آن را تحمّل کند، بر آن نازل کرد.

الحق، بار سنگینی است، که خداوند می‌گوید: (ای پیامبر، به زنان بگو، اگر زندگی دنیا و زینت و تجمّلات آن را می‌خواهید، بیایید تا مهریه شما را بپردازم و به طور خوش و خرسندی، شما را طلاق دهم. و اگر خدا و رسول خدا و دار آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما، پاداش بزرگی را در نظر گرفته است)^(۱) حضرت رسول اکرم ﷺ از عائشه، که عزیزترین و محبوب‌ترین زنانش بود، شروع کرد و او را در بین انتخاب دنیا و آخرت مختار نمود. او خدا، و رسول خدا و دار آخرت را انتخاب نمود. اثر شادمانی در چهره حضرت رسول اکرم ﷺ کاملاً دیده می‌شد.

سایر زنان از او پیروی کردند و بجای دنیا، آخرت را برگزیدند.

می‌گویند: وقتی زنان رسول خدا ﷺ، خدا و پیامبر او را برگزیدند و آخرت را بر دنیا، ترجیح دادند، خداوند بزرگ، از آنان سپاسگذاری نمود و پیامبر ﷺ را، به آنان منحصر نمود و ازدواج مجدد او را ممنوع اعلام فرمودند.

﴿.. لَا تَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدِّلَ بَیْنَهُنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ...﴾ ای محمد برای تو حلال نمی‌باشد، بعد از این زنان که در ازدواج تو هستند (زنانی دیگر، و حلال نیست برای تو، یکی از آنان را طلاق دهی و بجای آن زنی دیگر بگیری)^(۲) این حد و سطحی بود که خداوند برای پیامبرش، و زنان او تعیین نمودند. چیزی بالاتر از طاقت و توان همه انسانها. مقامی است، احدی جز، پیامبر ﷺ، و زنانش به آن مقام ترقی نمی‌یابد.

اینها، تکالیف رهبری هستند. رهبری جامعه بشریت. مردان و زنان.

ما برای این، به آن حادثه بزرگ اشاره کردیم، تا انتظار همه‌ی بشریت را به این ملتفت نمائیم، که حضرت محمد ﷺ مردی است و به مقامی ترقی یافته است، که تاکنون، مردی در دنیا، به آن مقام نرسیده است. و زنانش، زنانی هستند که خداوند

بزرگ به نیکوترین ادب، آنان را تأدیب نموده است و آنان را به قلّه‌ای رسانیده است که تاکنون زنی در جهان به آن ارتفاع نرسیده است.

این مکاتب و نظامها، که در شرق و غرب، ندای آنها را سر می‌دهند، چه نظام کمونیستی و چه نظام سرمایه‌داری، یا هر نظامی که در نظر بگیری، وقتی با آن سطوح، که محمد ﷺ و زنانش، به آن ارتقا یافتند، مقایسه کنید، جز تاریکیها، و ظلماتی نیستند، که بعضی به بعضی دیگر تفوق دارند.

این دولتهای عربی و اسلامی، اگر قطره‌ای از دریای انوار رسول خود را درک می‌نمودند یا از اسرار شریعت و قوانینی که او از پیشگاه خداوند آورده است، می‌فهمیدند، که گنجی است، چه گنجی.

چه کسانی، در نظامهایی که در زمین، پابرجاست، امکان دارد، به آن مقامی که خداوند، برای محمد ﷺ و زنانش تعیین نمود، نزدیک شوند؟

چه وقت محمد(ص) از مشارکت تمجید نمود

پیامبر ﷺ فرمودند: اشعریها^(۱) وقتی که در جنگ یا در شهر خوار و بارشان کسری، می آورد آنچه که دارند، همگی را در جایی جمع آوری می کنند سپس به یک ظرف، بطور مساوی در بین خود تقسیم می کنند. پس آنان از من هستند و من هم از آنان هستم.^(۲)

این همان نظام مشارکتی بود که اشعریها، برای خود تنظیم و اجراء می کردند. نظم فطری و سرشتی. بدون تبلیغ و سروصدا و داد و فریاد. درس و تعلیم. و بدون فوت وقت.

این است که حضرت محمد ﷺ آنان را تحسین و تمجید می کند، برای ایجاد و اجرای نظام مشترک خود ساخته شان.

«آنان از من و من از آنانم» یعنی آنان به من پیوسته و من به آنان پیوسته ام. امام نووی می گوید: مراد اتحاد راه پیامبر و آنان، و اتفاقشان در فرمانبرداری خداوند بزرگ است.

قولی دیگر می گوید: یعنی «آنان در تعاون و مساعدت مانند من اقدام کرده اند». در این اقدام، کار خیر بسیار بزرگ، اشعریها، از ایشار و تعاون و همکاریشان به شهادت رسول خدا ﷺ محرز و مشخص می باشد.

بزرگ ترین چیزی که به آن مفتخر بودند، این بود که بر آن می افزودند.

۱- قبیله ای از مردمان یمن بودند.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۹۸

گفته‌اند: اهمیت این کار، استحباب آمیختن غذاها با هم، در سفر و حضر است. عده‌ای دیگر گفته‌اند: مراد به تقسیم، در اینجا، همان تقسیم معروف نزد فقهاء نمی‌باشد. بلکه هدف افزودن و مباح نمودن ذخیره‌ی موجود، بعضی از آنان، برای بعضی دیگر است.

من هم می‌گویم: در این، جوانه‌های درخشان وجود دارد، باید به جهات مختلف به دنیا اعلام شود.

و در این حدیث حضرتش ﷺ به جمله‌ی «آنان از من و من از آنان» یعنی در زندگی، آنان، در اسلوب من، و من در اسلوب آنان هستم، بزرگ‌ترین تحسین و تمجید را، در حق اشعریان اعمال نموده‌اند.

این اسلوب رفیع و عظیم، که آنان را، به خاطر آن دوست داشت، چیست؟ «وقتی غذایشان در جنگ روی به کسری می‌آورد، یا خواروبارشان در شهر، رو به اتمام می‌نمود، آنچه که از خواروبار و غلات و حبوبات که داشتند، در یک محل جمع‌آوری می‌نمودند». سپس چه؟!

سپس آنها را بطور مساوی، نسبت به نیاز، در بین خود تقسیم می‌کردند، و هریک سهمی را که کفایتش کند، بر می‌داشتند.

این بود جامعه‌گرایی و سوسیالیسم اقتصادی قبیله اشعری، که محمد ﷺ، به خاطر آن، تحسینشان کرده است.

و این نوع جامعه‌گرایی، بعنوان یک جامعه‌گرایی پیشگام در جهان قابل اعتبار می‌باشد. علاوه بر این، حضرت محمد ﷺ، که آن را تحسین و تثبیت نموده است و اجراکنندگان آن را، از خود، و خود را از آنان دانسته است، بر عظمت آن، می‌افزاید. و آن در دیدگاه او ﷺ، بزرگ‌ترین روش ادامه حیات و زندگی در بین مردم است.

و به اینکه حضرت محمد ﷺ، مشخصه‌های آن را، که از کجا شروع می‌شود، و به کجا منتهی می‌گردد، و چگونه اجرا می‌شود و چگونه می‌شود، بیان فرموده‌اند، خود امتیاز بزرگی برای آن است.

پس به لحاظ اینکه حضرت محمد ﷺ فرمودند: ارزاق خود را جمع آوری، و سپس در بین خود، به حد کفایت نیاز تقسیم می کردند»، لذا دولتهای اسلامی مایملک عمومی را، چه صادرات، چه واردات، جمع آوری و به وضع مناسب بین افراد جامعه تقسیم نمایند، فرمان و اسلوب رسول اکرم ﷺ اجرا شده است. آیا هم اکنون تمام جهانیان شنیده اند؟ شنیده اند که سوسیالیستی که اشعریها از روی اختیار، برنامه ریزی و تنظیم نمودند، و در آن به گستره و مرحله ای رسیدند، که سوسیالیستهای خیالی و رؤیایی امروزی، به آن نرسیده اند؟

و حضرت محمد ﷺ، آن را مقرر و تأیید و تصدیق نمود، و بعنوان قله تکامل و تکافل اجتماعی معتبر شمرد، وقتی که گفت: آنان از من و من از آنانم». اعراب و مسلمانان باید، این حدیث را بارها و بارها بخوانند، تا هدفها و معناهای آن را، درک نمایند و بر اسرار دین و میراث دینی خود واقف شوند و در صورت نیاز بکارش گیرند.

سوسیالیستی که اشعریها در زمان حضرت رسول اکرم ﷺ، اجرا نمودند و پیامبر ﷺ، آنان را تحسین و تمجید نمود، در قلّه ی سوسیالیستهای امروزی قرار دارد. و چون به خدا و به رسول خدا ایمان دارد، آنهم مزیتی دیگر را، بر آن می افزاید. باید بخوانند و فکر کنند. و به شگفتیهای دیگری رو در رو خواهند شد، که در دل آنان، تاکنون خطور ننموده است.

اینچنین بود، زندگی آنان : عائشه همسر حضرت رسول اکرم ﷺ، به عروه پسر اسماء خواهر خود گفت: «پسر خواهر. ما، به هلال (ماه نو)، سپس به هلال، سپس به هلال، سه هلال، در دو ماه کامل را نگاه می کنیم، در خانه های رسول خدا ﷺ، آتشی روشن نمی شود و غذایی پخته نمی شود». می گوید:

گفتم خاله جان به چه زندگی می کنید؟ گفت:

«به آب و خرما سیاه^(۱). جز اینکه رسول خدا ﷺ همسایه ای از انصار دارد. گاه

۱- به اعتبار خرما، آب را هم سیاه گفته است.

گاه حیوانی را به او می‌دهند، میدوشیم و شیر آن را می‌نوشیم. (۱)

این نمونه‌ای، از نمونه زندگیه‌های حضرت رسول اکرم و زنانش بود.

عائشه برای «عروه» سوگند یاد می‌کند که سه بار هلال ماه را می‌بینم، که دو ماه کامل است، در خانه‌ای از خانه‌های رسول خدا ﷺ، آتشی برپا نمی‌شود. یعنی غذایی پخته نمی‌شود. پس چون غذایی پخته نمی‌شود، نیازی به روشن کردن آتش نیست. چیزی، نه، گوشت نه، دخل و دانه، نه، سبزیجات، نه هیچ چیز، برای پختن در خانه‌های رسول الله وجود ندارد. این است که «عروه» متعجب می‌شود و می‌گوید: خاله جان بچه زندگی می‌کنید و چگونه زنده مانده‌اید؟

عائشه به زبانی فصیح می‌گوید: آب و خرما سیاه، هم‌دنيا بشنوند، مایه حیات و زندگی سه هلال، دو ماه تمام، رسول خدا و زنانش خرما و آب سیاه بوده است. به راستی چه کسی، چه کسانی، در دنیا چنین تاب و طاقتی را دارند.

نه. کسی وجود ندارد. فقط محمد و زنانش بودند، که این بار سنگین را توانستند تحمل نمایند، آن هم فقط به خاطر جلب رضای خداوند بزرگ.

تنها رفاهی که گاه‌گاه این روش سخت زندگی را به هم می‌زد، همان چند جرعه شیری بود، که همسایه‌ی انصار، حیوانش را به رسول خدا ﷺ می‌داد، می‌دوشیدند و در بین زنانش تقسیم می‌کرد. وگرنه، اصل و مایه زندگی آنان، همان آب و خرمای سیاه بود.

پس ای مردمان دنیا، فکر کنید. خیلی خیلی عمیق فکر کنید.

وقتی که مهاجر و انصار با هم تقسیم می‌کردند: «وقتی که مهاجرین از مکه

به مدینه وارد شدند چیزی در دست نداشتند، و انصار صاحبان زمین و عقار بودند.

ثمرات اموال خود را، هر سال، با مهاجرین تقسیم می‌کردند و هزینه زندگی آنان، از این طریق تأمین می‌شد. مالک بن انس رضی الله عنه خبر می‌دهد: پیامبر ﷺ وقتی از جنگ خیبر فارغ شد و به مدینه بازگشت، مهاجرین عطایای (سهم ثمر زمین و باغ) انصار

را، به خود آنان برگرداندند»^(۱) چون خود دارای ثمر و بهره شدند.

در حدیثی دیگر آمده است. انصار به پیامبر گفتند: باغهایمان را بین ما و مهاجران برادرمان، تقسیم کن. در جواب فرمودند: خیر، انصار گفتند: در کار یاری ما را بدهید و ما شما را در ثمر آن شریک می‌کنیم. گفتند: بر روی چشم اطاعت می‌کنیم»^(۲) پس مهاجرین عطایای انصار را نپذیرفتند. چون بعد از فتوحات و غنائم، به آن نیاز و ضرورتی نبود.

این بود جامعه محمد ﷺ که با هم، همدردی می‌کردند و در محبت و برادری و تعاون و همکاری یکدیگر را، بر خود برتری می‌دادند.

اگر به کسی اعطا کند، برای او بهتر است: پیامبر ﷺ از زمینی گذر کرد، که محصولش به اهتزاز در آمده بود. پرسید: این مال چه کسی است! گفتند: فلانی، آن را اجاره کرده است. فرمودند: اگر می‌بخشید، برای او بهتر بود، تا اینکه برای آن اجرت و مزدی را بگیرد»^(۳) یعنی اگر مالک این زمین را، بجای اجاره دادن به کسی واگذار می‌کرد، که در آن کشت و زرع کند، برای او بهتر بود.

این توجیه حضرت محمد ﷺ است، در مورد اصلاح زراعی. او این را مصلحت می‌بیند و برتر می‌داند، که انسان زمین زراعی را به برادر دینیش، بدون مقابل واگذار کند، تا در آن کشت و زرع نماید.

چرا؟ و برای چه؟

برای اینکه رسول خدا، این را مصلحت می‌داند، که انسان زمین زراعی خود را، یا خود برای خود و به نفع و حساب خود کشت و زرع نماید، یا اینکه آن را مجانی به کسی دیگر دهد، که کشت و زرع کند و از آن، استفاده نماید.

زیرا به اینچنین کارهای خیر، روح برادری و تعاون رشد می‌کند، و روح بهره‌کشی و استثمار در بین مردم کشته می‌شود. و کینه توزی را از میان بر می‌دارد.

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۱۶۸ و ۲۴۶ ۲- فتح الباری، ج ۵ - ج ۷ - ص ۸۹

۳- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۱۸ و ۱۸۷ و ۱۸۸

و به گروه‌های عاقل و باطل، که به شرایط مختلف تعداد فراوانی زمین زراعی را به تملک در آورده‌اند و به کشاورزان بی‌نوا به اجرت و مزد واگذار می‌کنند و در کارهای بیهوده و ناروا و فساد، مصرف می‌نمایند، پایان می‌دهد.

جابر می‌گوید: مردانی از ما، زمینهای زراعی اضافی از خود، در اختیار داشتند و گفتند آن را به یک سوم یا یک چهارم یا نصف محصول به اجاره، واگذار می‌کنیم. رسول خدا فرمودند: «کسی زمین دارد، آن را کشت کند، یا به برادرش واگذار کند، که آن را دایر کند، اگر امتناع ورزید، باید نگاه داشته شود».^(۱)

این است، توجیه حضرت محمد ﷺ، زمینت را، یا خودت برای خودت، کشت و زرع کن، یا به کسی که آن را کشت و زرع کند، واگذار. آنهم بدون مزد و مال الاجاره. با توجه به گفته‌ی جابر: «زمینهای زراعی اضافی از خود داشتند» هدف حضرت رسول اکرم ﷺ این است که کسی زمین زراعی اضافی از نیاز خود دارد، حق دیگران بر آن است، باید رهایش کند، تا آن را کشت نمایند و وسیله زندگی خود قرار دهند. این توجیه با ارزش، برای کل بشریت چهارچوبه‌ای را مشخص می‌کند، که برای او امکان داشته باشد، در حدود آن، حرکت نماید.

باید برای کشت و زرع، زمین زراعی را به اندازه کفایت، برای کشاورزی در نظر گرفت، و مازاد بر آن را، در بین کسانی که ندارند، توزیع کرد. به این طریق بر تعداد صاحبان زمین افزوده می‌شود، و تراکم ثروت زراعی در اختیار طبقه محدود، ممنوع می‌گردد.

وقتی که حضرت محمد ﷺ می‌گوید: «اگر آن را (زمین زراعی) ببخشد. برای او بهتر است، تا اینکه مال الاجاره معلومی را برای آن در نظر بگیرد»، توجیه به احسن و افضل و مترقی‌تر است.

ای کاش مردم فکر می‌کردند و عقل را بکار می‌گرفتند.

اسلوبی ملی، بلکه بالاتر از آن: «زمینی در خیبر» به عمر بن خطاب رسید. نزد حضرت رسول اکرم آمد و در مورد آن مشورت کند و دستوری بگیرد، و گفت: یا رسول الله، زمینی در خیبر سهم من شده است. هرگز چنین اموال نفیس و با ارزشی را، نداشته‌ام، چه دستوری می‌دهی؟ فرمودند: «اگر میل داری اصل آن را حفظ کن. و صدق بده (بهره آن را). عمر آن را صدقه قرار داد، که فروخته نشود. هبه نگردد. به ارث برده نشود. (بهره آن را) به فقراء، بستگان نزدیک، آزاد کردن بردگان، در راه خدا، درماندگان در سفر، و مهمانان تخصص داد. و کسی که سرپرستی آن را به عهده داشته باشد، از طریق معروف از آن بخورد گناهی ندارد، و کسی که ندارد، از آن تغذیه نماید»^(۱)

القصة: عمر از رسول خدا ﷺ می‌خواهد، دستور دهد، در مورد سهمیه‌اش، در خیبر، چه کند؟ وقتی که پیامبر ﷺ به مشورت او جواب می‌دهد، تصرف عمر در آن حبس کردن، یعنی وقف کردن آن ثروت است، آن، فروخته نشود، هبه نگردد و بعنوان ارث مورد استفاده وارثین قرار داده نشود. و بلکه بهره و ثمر آن، بین آن گروه‌های مستحق تقسیم گردد. یعنی مال عمومی بی‌نویان و ناتوانان باشد.

این حدیث، که همان اصل عام وقف در اسلام است، برای ما، فرمان و دستور خیلی خیلی خطیر را، بیان می‌کند.

آنچه که مسلم است جامعه اسلامی عهد رسول خدا ﷺ، اسلوبی ملی عالی‌تر و متری‌تر، از اسلوب ملی گرای عصر حاضر بود.

عمر بعد از رأی حضرت رسول اکرم ﷺ اینچنین اقدامی را می‌کند، به این مفهوم می‌باشد که این اِعمال امر، و فرمانی مقرر و قانونی اسلامی است.

عمر چه کرد؟

به اختیار خود، ثروت خود را ملی اعلام کرد. و به خاطر جلب رضای خدا، از ثروت خود برای ملتش، گذشت. بالاتر از این. آن را ملی ابدی اعلام نمود، که

فروخته نشود. هبه نگردد. وارث به عنوان ارث در آن اعمال نفوذ نکند. اصل آن در اینجا محفوظ می‌ماند بحال خود، و آن خود فکری جامعه‌گرایی و ملیت‌گرایی است. پس دولت وقتی ملکیت کارخانه‌ای از کارخانه‌ها را از خود، خلع می‌کند و ملکیت آن را به ملت واگذار می‌نماید، تملک آن برای هیچ کسی جایز نمی‌باشد. این همان، اقدامی است که عمر کرد، که مالکیت را از خود خلع نمود و آن را به مالکیت فقراء و ملت درآورد.

سپس چه؟

سپس عمر واردات و ثمرات آن را عمومی اعلام کرد. درست مانند دولت، وقتی که تولیدات کارخانه‌های ملی را عمومی اعلام می‌کند. درست یک عمل است و یک فکر و یک اندیشه، با یک فرق، آنچه که عمر به آن دست زد، به اختیار خودش بود، و آنچه که دول امروزی، انجام می‌دهند اضطراری می‌باشد.

می‌خواهم چه بگویم؟

می‌خواهم بگویم و به صدای رسا، بانک بردارم، که اسلام از روز اولش ملیت‌گرایی را شناخته و اعلام کرده است. وقتی که عمر ثروت خود را وقف فقراء کرد و حضرت رسول اکرم ﷺ آن را تایید نمود. و تعداد فراوانی، جز عمر، هم به چنین اقداماتی دست زدند. تا اینکه وقف، در میان امم اسلامی مرسوم گردید.

پس چه وقت مسلمانان به پژوهشهای دینی خود، باز می‌گردند؟ و چه وقت اسرار قانونگذاری خود را، فهم و تفهیم می‌کنند؟

و در حدیثی دیگر، عمر در عهد رسول خدا ﷺ مالی دیگر را صدقه نمود. و به آن (ثمنغ) می‌گفتند و نخلستان بود. عمر به رسول خدا ﷺ گفت: مالی را بدست آورده‌ام خیلی هم با ارزش است، می‌خواهم آن را صدقه دهم؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «اصل آن را صدقه (وقف) کن، که فروخته، هبه و ارث نشود و ثمرش، انفاق گردد». عمر ثمر آن را، در راه خدا، برای آزادی بردگان و استفاده مسکینان، و مهمان و در مانده در راه سفر و بستگان نزدیک، وقف نمود. و کسی که سرپرستی آن را به

عهده بگیرد، خود یا دوستان غیر متمول او، به طریق معروف، از آن بخورند، گناهی نداشته باشد.^(۱) بلی. محمد ﷺ یکهزار و چهارصد سال پیش، وقتی که فرمودند: (اصل آن را وقف کند که فروخته نشود، هبه نگردد و ارث و ارث نشود) ملی کردن را اعلام نمودند.

فرمودند: یا عمر مالکیت آن به ملت واگذار کن. سپس فرمان خود را وقتی که فرمودند: «اما ثمر آن، انفاق گردد، به اتمام رساند و کامل گردانید و عمر وقتی که توزیع ثمر و بهره آن را، برای مصرف «در راه خدا، آزاد گردانیدن بردگان، هزینه بی‌نویان، مهمانان، درماندگان در راه (مسافران) و بستگان نزدیک» در نظر گرفت، تفسیری اجرایی را از فرمان حضرت رسول ﷺ نمود.

و ما این سند قاطعانه را، در شرق و غرب روی دست می‌گیریم و بلند می‌کنیم و با صدای رسا و بلند می‌گوییم، ای دنیای بشریت، ای فریفتگان نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری، بی‌ایید و بنگرید، این محمد ﷺ بیش از چهار ده قرن پیش، این نظام ملی کردن را، اعلان و اعلام نموده است. ملی کردنی، خیلی عالی‌تر و متریقی‌تر، از آنچه که شما ندایش را سر می‌دهید. شما آن را، بوسیله دستور و قدرت، بمرحله اجراء در آورده‌اید.

در صورتی که محمد ﷺ، اختیاری و فقط به شوق و رغبت یارانش، آن را بمرحله‌ی اجراء در آورده است. و فرق است، بین کسی که به اختیار خود تعالی می‌یابد و کسی که به زور بالا کشیده می‌شود. کسی که اختیاری تعالی یافته است، عالی و متریقی باقی می‌ماند. کسی که زور بالا برده شود، ماندگار نخواهد ماند، وقتی که اضطراب از بین رود.

باز فرق است و فرق است بین کسی، به خاطر جلب رضای خداوند تعالی می‌یابد و بین کسی که، برخلاف میل خود، بالا برده می‌شود.

بلی، بار دیگر به روایت بخاری. عمر می‌گوید: ای رسول خدا زمینی از خیبر به

من رسیده است تاکنون چنین ثروت و با ارزشی نداشته‌ام، به آن چکار کنم؟ می‌فرمایند: «اگر میل داری، اصل آن را وقف و بهره و ثمر آن را صدقه کن.»
 بنگرید، «اگر میل داری...» نظامی است، بر آزادی و آزادگی شخصیت بنیانگذاری شده است. «اگر میل داری، ای عمر...» یعنی مجبورت نمی‌کنم. این است فرق و فاصله این دو توجیه.

یا شاید این معجزه‌ای است، از دستور و فرمان حضرت محمد ﷺ که تا اعلا سطح ترقی بشریت از طریق آزادی، نه قهر و جبر و تسلط، تحقق یافته است.
محمد ﷺ، چه چیزی را جا گذاشت: حضرت رسول اکرم ﷺ بعد از رحلتش، چه چیزی را، از خود جا گذاشت؟ هیچ. نه درهم. نه دینار. نه برده. نه جاریه (کنیز). نه هیچ چیزی، جز قاطر سفیدش. و اسلحه‌اش. و زمینی که آن را صدقه گردانید. ^(۱)
 بلی، حضرتش ﷺ، در وقت مرگ چیزی را از خود باقی نگذاشت. قاطر و اسلحه‌اش، ابزار جنگش بودند. اگر امکان داشت یک روزی از جهاد فارغ شود، آنها را هم باقی نمی‌گذاشت.

عائشه می‌گوید: «رسول خدا ﷺ چیزی را از خود باقی نگذاشت. نه درهم. نه دینار. نه گوسفند. نه شتر. و نه چیزی. وصیت هم نکرد.» ^(۲)

خلاصه او ﷺ چیزی بجا نگذاشت: این مسئله‌ای مهمی است که ما می‌خواهیم، برای نظامهای مختلفی که بر روی این زمین پایدارند بیان و تأکید نمائیم، که محمد ﷺ مرد و چیزی (مادیات) را از خود باقی نگذاشت. امیدوارم که آنان یقین پیدا کنند، که نظامشان از روزی که پا گرفته است، در زیر دو پای نظام محمد ﷺ، قرار داد. (یعنی نمی‌توانند به آن برسند).

و بطور کلی این بشریت، با مدنیتها و علومش، چیزی نخواهد شد و به جایی نمی‌رسد. مگر اینکه از نظامی که محمد ﷺ آورده است، پیروی، کند.

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۵ ص ۳۱۲

۲- مسلم، ج ۶ ص ۸۹، ابی داود، ج ۲ جزء ۳ ص ۱۱۳ و ۱۴۴، نسائی، ج ۳، جزء ۶، ص ۲۴۰

برای دخترش زندگی زخمتکشان را می‌خواهد

حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند، فاطمه علیها السلام از رنج و سختی، گرداندن دست آس برای آرد کردن حبوبات، اظهار ناراحتی می‌کرد. خبر یافت که رسول خدا صلی الله علیه و آله، با اسیرانی برگشته است. نزد او می‌رود، که خدمتکاری را (عبد یا جاریه)، در اختیار او بگذارد. او را نمی‌پسند، جریان را با عائشه رض (رض) در میان می‌گذارد. پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه می‌آید عائشه رض سفارش او را بحضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌ساند. علی می‌گوید: پیش ما آمد، که در حالی ما در بستر خواب، و دراز کشیده بودیم. خواستیم بر خیزیم، فرمودند: سر جای خود باشید. به ما نزدیک شد. تا حدی، سردی پاهایش را بر سینه‌ام احساس کردم. فرمودند: آمده‌ام، راهنماییتان کنم، به چیزی که خیلی خیلی بهتر است، از آنچه که خواسته‌اید. وقتی که خواستید به بستر خواب بروید، سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله را بگوئید. این خیلی بهتر از آن است، که خواسته‌اید.»^(۱)

بدان آن محمد صلی الله علیه و آله بود، می‌درخشید، عالی‌تر و عالی‌تر. فاطمه علیها السلام تنها فرزندی بود که برایش در دنیا، باقی مانده بود. از رنج و سختی گرداندن آسیاب دستی، که حبوبات را آرد کند برای تهیه نان، می‌نالید. مسلم محدث بزرگ، روایت میکند و می‌گوید: «از درد دستهایش رنج می‌برد». زیرا دستهایش بر اثر زحمات آسیاب کردن، ترک خورده و زخمی شده بود.

خبر می‌داند، که پدرش برگشته و تعدادی اسیر زن و مرد را با خود آورده‌اند. پیش او می‌رود، که درخواست یک خدمتکار، «عبد» یا «جاریه» را «کنیز» کند، اما پدر را ملاقات نمی‌کند و جریان را با زن پدر خود عایشه رضی الله عنها در میان می‌گذارد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل وارد می‌شود، عائشه رضی الله عنها، مسئله پیشنهاد، فاطمه رضی الله عنها را به او می‌گوید. حضرتش خود نزد آنان می‌رود و بجای پذیرفتن پیشنهاد یک خدمتکار، آنان را به آن ذکر الهی توصیه می‌کند.

بلی یادآور شدیم محمد صلی الله علیه و آله نمایان می‌شد، مثل اینکه قطعه‌ای نور است، (از لحاظ عظمت و بزرگی) بر روی زمین، دخترش از او خدمتکار می‌خواهد. نزد آنان (علی و فاطمه رضی الله عنهما) می‌رود. در همان شب، که خیلی هم سرد بوده است. داخل خانه می‌شود، در بالای سرشان، در بین آنان می‌نشیند. اجازه نمی‌دهد، که آنان در بستر خواب دراز کشیده‌اند، بلند شوند.

منظره‌ی شگفت‌انگیز و شگفت‌انگیز است. آن مقام نبوت است. محمد صلی الله علیه و آله است. در بین دونفر دختر خود، و همسرش، در حالی که دراز کشیده‌اند برای خوابیدن، می‌نشیند.

چرا نزد آنان آمده است. برای چه؟ آیا برای دخترش جواب درخواستش را آورده است؟ آیا آمده است، بگوید: از اسیرانی که با خود آورده است. کسی را در اختیار آنان می‌گذارد؟ آیا آمده است، دخترش را از رنج گرداندان آسیاب دستی، که دستهایش ترک برداشته و زخمی شده‌اند، رهایی دهد؟ آیا آمده است، به آنان وعده‌ی پذیرفتن درخواستشان را، بعداً خواهد داد. و... و...؟

نه هرگز هیچکدام.

آمد و آن سخن جاوید را گفت: که آسمان و زمین را به اهتزاز درآورد: راهنماییتان می‌کنم به چیزی که خیلی خیلی بهتر و عالی‌تر از آن درخواستتان می‌باشد. وقتی که خواستید، به بستر خواب بروید، ۳۴ بار الله اکبر، ۳۳ بار الحمد لله و ۳۳ بار سبحان الله را بگوئید. آنان را، به چیزی عالی‌تر و کامل‌تر و مرفقی‌تر، ذکر و

تسبیحات الهی، که بوسلیه‌ی آن در پیشگاه پروردگارشان مکانی عالی می‌یابند، راهنمایی نمود.

اما آن عبد، یا آن جاریه، که می‌خواستند آسیاب دستی را بگرداند، می‌بایست فاطمه و علی، از آن منزّه باشند. زیرا زندگی با رنج آنان را به خداوند نزدیک‌تر، و زندگی بدون رنج و مرفه، آنان را از خداوند دور می‌نمود.

محمد ﷺ می‌خواهد فرزند و دامادش به خداوند نزدیک‌تر و نزدیک‌تر باشند. این گوشه‌ای است از کاری بس بزرگ و عظیم اما آنجا زاویه‌ای است، بس بزرگتر و بس عظیم‌تر.

علی علیه السلام می‌گوید: حضرت رسول اکرم ﷺ، به ما (علی و فاطمه «رض») فرمودند: «خدمتکاری به شما نمی‌دهم در حالی که اهل صفه در گرسنگی بیایند و بروند که چیزی برای هزینه زندگی آنان ندارم. ولی آن را می‌فروشم و نفقه اهل صفه می‌کنم».

آیا جامعه بشریت شنیده‌اند؟ : آیا جامعه بشریت شنیده‌اند، که محمد ﷺ نمی‌پذیرد که خدمتکاری را در اختیار دخترش قرار دهد؟ چون اهل صفه آن فقیران و بی‌نویان که در گوشه‌ی مسجد مدینه زندگی می‌کردند، گرسنه می‌آمدند و می‌رفتند و چیزی را برای خوردن نداشتند. محمد ﷺ چیزی را، برای هزینه آنان نداشت. پس او ﷺ آن فقراء را، برتر از علی و فاطمه علیه السلام می‌بیند و اجازه نمی‌دهد، یکنفر را از اسراء بعنوان خدمتکار، در اختیار آنان گذاشته شود. چرا؟

«آن را می‌فروشم و هزینه اهل صفه می‌کنم». به بهای آن جمعی را از گرسنگی می‌رهاند. این است، آن زاویه بزرگتر و عظیمتر، اگر چه زاویه اول، گذاشتن خدمتکار برای فاطمه علیه السلام بس عظیم بود. اما نزد جامعه این بزرگتر و عظیمتر است.

فلسفه این چیست؟

این است که حضرت محمد ﷺ می‌خواهد مایه زندگی به رنج و زحمت کار فراهم گردد. این چنین زندگی کردن، برای همه بشریت و همه انسانها مصلحت

است. و همچنین می‌خواهد انسان را به سوی معرفت الهی و یاد و ذکر او متوجه کند. زیرا از این طریق نیروی عظیم و مقتدری را، بدست می‌آورد، که او را در ازدیاد تولید و درآمد مطمئن‌تر می‌کند. و می‌خواهد مردم را متوجه انفاق گرسنگان و ناتوانان نماید، تا خودکفایی خواسته‌های زندگی خود را بدست آورند. و... و... که هرگز توانایی درک و فهم همه آنها را نداریم.

اکثریت فقراء بر بهشت دست می‌یابند: حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بر بهشت واقف گردیدم. دیدم بیشتر اهل آن فقیرانند. و بر دوزخ هم مطلع شدم دیدم بیشتر اهل آن زنانند»^(۱)

قرطبی در تفسیر این حدیث می‌گوید: برای اینکه ساکنین بهشت کمتر زنانند، چون میل و هوس زود رسیدن و دست یافتن بر زینت دنیا، بر آنان غلبه می‌کند و بعلت کوته عقلی، از عمل برای آخرت و آماده شدن برای آن به سبب میل به دنیا و زینت آن، کوتاهی می‌کنند. زودتر فریب کسانی می‌خورند، که دور از دین هستند. کسانی که آنان را به عمل برای آخرت دعوت می‌کنند، از پذیرفتن تعلل می‌ورزند. و اما فقراء چون فاقد مال و ثروت می‌باشند کمتر بر معاصی دست می‌یابند. این خود بشارتی است که حضرت محمد ﷺ به فقراء و به قاطبه زحمتکشان و بی‌نویان می‌داد، که اکثر آنان اهل بهشت هستند.

زیرا آنان به محرومیت زندگی می‌کنند زحمت می‌کشند و بر چیزی دست نمی‌یابند خلاصه آنها قاعده هرم هستند. بنابراین است که بیشتر اهل بهشت هستند. تا پاداش باشد برای آلام و رنجهای دنیایشان.

کسی که غذای دو نفر را دارد، باید سومی را ببرد: براستی اصحاب صفه انسانهای فقیر بودند. پیامبر ﷺ فرمودند: «کسی که غذای دو نفر را داشته باشد، باید سومی را با خود ببرد و کسی که غذای چهار نفر را دارا باشد، باید پنجمی را با خود

(۱) ببرد.

صفه جایی سایه دار بود در قسمت آخر مسجد نبوی برای غرباء و فقرا و کسانی که سرپناهی نداشتند، آماده کرده بودند. و بر اثر مرگ و میر، ازدواج و مسافرت، زیاد و کم می شدند. حضرت محمد ﷺ، به یاران خود آنهایی که دارای نوا و غذایی بودند، فرمود: «کسی که غذایی دو نفر را داشته باشد، سومی را هم از اهل صفه با خود ببرد و به غذا و جای خواب مهمانش کند. و کسی غذای چهار نفر را دارد، پنجمی را هم از اهل صفه مهمان کند، اینچنین اقدام می‌کرد و اجازه نمی‌داد گروهی گرسنه و دیگران سیر باشند. یا عده‌ای بر روی فرش بخوابند و خود را جابجا کنند و عده‌ای دیگر جایی برای بیتوته نتوانند بدست آورند.

آن را می‌چرخاند. آنهایی که سیر بودند و داشتند، بار عده‌ای را بر دوش آنان می‌گذاشتند که سیرشان کنند. و آنهایی که صاحب نعمت بودند و ادارشان می‌کرد، که کسانی که غذا و جا ندارند، مهمان کنند. اینچنین جامعه‌ای، که با هم تعاون و همکاری داشتند و هزینه ناتوانان را به عهده می‌گرفتند، بوجود آورد.

ابوبکر در قلّه این تعاون و تکافل قرار داشت: پیامبر ﷺ، برای مردم سخنرانی کرد و گفت: «خداوند بنده خود را مختار نمود که بین دنیا و بین آنچه که نزد او است، یکی را انتخاب کند. آن بنده خدا، آنچه که نزد خداوند بود، انتخاب نمود.» راوی می‌گوید: ابوبکر گریه را سر داد و ما از گریستن او شگفت زده شدیم. پیامبر ﷺ از عبدی مخیر، خبر می‌دهد، و خود، همان بند مخیر و انتخاب کننده بود. ابوبکر، به آن، از ما آگاه‌تر بود.

بعد رسول خدا ﷺ، گفت: «بخشنده‌ترین مردم نسبت به من، در رفاقتش و ثروتش ابوبکر بود. و اگر من غیر از پروردگارم دوستی را انتخاب می‌کردم، ابوبکر را انتخاب می‌کردم و اما او برادر و محب و دوست اسلامی و دینی من است. در مسجد دری را باقی نگذارند، جز اینکه مسدود شوند، بغیر از در ابوبکر.» (۲)

اگر ابوبکر در تمام زندگیش، جز این شهادت حضرت رسول اکرم ﷺ به چیزی دست نیافته باشد، این برایش کافی است.

زیرا محمد ﷺ که نسبت به مسلمانان از خود آنان برتر است، می‌گوید و اعلام می‌کند: بخشنده‌ترین مردم بر ما، در رفاقت و ثروتش ابوبکر بود.

ترمذی روایت می‌کند: «کسی نیست ما را یاری داده باشد، جز اینکه برای او جبران کرده‌ایم به غیر از ابوبکر، او نسبت به مائیکه‌هایی دارد، خداوند روز قیامت برایش جبران کند.»

طبرانی از حدیث ابن عباس روایت می‌کند: «کسی پیش من احسانش بزرگ‌تر از ابوبکر نیست، که ما را به نفس و ثروت خود یاری داد و دخترش را به ازدواج من درآورد.»

در حدیث، مالک بن دینار، از انس روایت می‌کند: «بزرگ‌ترین مردم از لحاظ نعمت بر ما، ابوبکر است. دخترش را به ازدواجم درآورد. به نفس خود تسلیم داد. خیرترین مسلمان از لحاظ بذل مال ابوبکر است. بلال را آزاد نمود. مرا تا دار هجرت (مدینه) بر مرکبش سوار نمود.»

از عائشه روایت شده است: مقدار مالی که ابوبکر در راه رسول خدا ﷺ انفاق نمود، چهل هزار دهم بود. و همچنین می‌گوید: وقتی که ابوبکر وفات یافت یک دینار و یک درهم را، از خود باقی نگذاشت.

از اینجاست که ابوبکر مردی بود که به بلندترین قله رسید. مردی بود ثروتمند، آنچه که داشت در راه خدا و رسول خدا ﷺ انفاق نمود.

آنچنانکه رسول خدا ﷺ هر چه که داشت در راه خدا انفاق کرد. ابوبکر هم به پیروی از او، آنچه که داشت، در راه خدا و رسول خدا ﷺ، انفاق نمود. و درست مانند، رسول خدا، که دینار و درهمی را از خود باقی نگذاشت. ابوبکر هم یک دینار، یا یک درهم از خود باقی نگذاشت.

این بچه علت بود؟

این محبت بود؟ صدق و راستی بود؟ پیروی خالصانه بود؟ بذل و بخشش بود؟ چیزی بود مافوق تصوّر بشر.

این مقامی بود که ابوبکر به آن رسید و اهلّیت آن را یافت که پیامبر ﷺ بگوید: «اگر غیر از پروردگارم دوستی را انتخاب می‌کردم، ابوبکر را انتخاب می‌کردم». بله چون ابوبکر به جایی رسیده بود که شایستگی دوستی رسول خدا ﷺ را به دست آورده بود. ولی رسول خدا ﷺ نمی‌بود، غیر از خدا دوستی را انتخاب کند. ولی ابوبکر را بعنوان برادر و محب دینی و اسلامی برگزید.

چقدر تو، سعادتمندی، ابوبکر؟ چقدر؟

وقتی که پروردگارش مختیرش نمود: از مطلع این حدیث، که می‌گوید: «رسول خدا برای مردم سخنرانی کرد و گفت «خداوند بنده‌ای از بندگان خود را در بین دنیا و آنچه که نزد او است، مختار نمود که یکی را، انتخاب کند، و آن عبد، آنچه که نزد خداوند بود، انتخاب کرد.» و همچنین از: «بین اینکه به او اعطا کند، از نعمتهای دنیا، آنچه که می‌خواهد، و بین آنچه که نزد خداوند است انتخاب کند» چنان تصور می‌کنیم، که، ناگهان در برابر دریایی از نور قرار گرفته‌ایم.

خداوند محمد ﷺ را مختار می‌کند، که هر چه می‌خواهد از نعمتهای دنیا، و آنچه که نزد خداوند است، یکی را انتخاب کند.

جواب چیست؟

آنچه که نزد خداوند است، انتخاب می‌کند.!!!

به عبارتی دیگر، خداوند می‌گوید: ای محمد ﷺ می‌خواهی در دنیا باقی بمانی و نهایت آنچه که آرزو داری، از نعمتهای گوناگون دنیا، زینت و لذایذ و ثروت آن را به تو اعطا کنم، یا می‌خواهی بمیری و نزد ما بیایی و به حیات اعلا، و آنچه که برای تو، از احترام و منزلت عظیم، آماده کرده‌ایم؟

حضرت رسول اکرم ﷺ آنچه که نزد خداوند است، انتخاب می‌کند.

چرا؟ و برای چه؟

زیرا شوق و آرزوی دوست، به سوی دوست است و بس.

از اصحابش، آن کسی که به او نزدیک بود، آن را درک نمود، ابوبکر بود. گریست و گریست. چرا؟ و برای چه؟

خوف حبیب از فراق محبوبش.

غنی‌ترین انصار و غنی‌ترین مهاجر: وقتی که وارد مدینه شدند، حضرت رسول اکرم ﷺ بین عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ربیع برادری برقرار نمود، سعد به عبدالرحمن بن عوف، گفت من از لحاظ مال و ثروت برترین مردم هستم و آن را بین خود، و تو به دو قسمت تقسیم می‌کنم و دو زن دارم آنها را بنگر. آنکه زیباتر است، طلاق می‌دهم پس از انقضای عده شرعی، با او ازدواج کن.

در جواب گفت: خداوند ثروت و مال و زنان را، از تو مبارک کند. فقط مرا به راه بازار راهنمایی کن. راه بازار بنی قینقاع را به او نشان داد.

وقتی که به بازار رفت، جز مقداری جو و روغن، چیزی همراه نداشت. بعد فردایش هم رفت.

سپس روزی آمد نزد پیامبر ﷺ و اثر خستگی در رویش نمایان بود.

پیامبر ﷺ فرمودند حالت چطور است و چه خبر است؟ عرض کرد ازدواج کردم. فرمودند: «چقدر مهریه قرار دادی؟؟» گفتند: چند نوات طلا. و پنج درهمی^(۱) این سرگذشتی است که برای مردمان امروزی قریب به صدق نمی‌باشد.

از بس که مهاجرین در مدینه دست خالی و چیزی در بساط ندارند و آنچه که داشتند، در مگه مصادره و ضبط گردید، پیامبر ﷺ بین آنان و انصار، برادری را برقرار نمود. که تا با آنان همکاری کنند و در تولیدات شریک باشند.

وقتی در بین عبدالرحمن بن عوف مهاجر و سعد بن ربیع انصار، برادری برقرار گردید بین آنان مسایلی مبادله شد، تا کجا امکان دارد عقل بشری آن را بپذیرد و بعدها، تعجب همه جهانیان را برانگیخت و مردمان را عجیب شگفت زده نمود.

بعد می‌گوید: من ثروتمندترین مردمان انصار هستم. نصفی تمام از ثروت خود را به تو می‌دهم و دو زن زیبا را دارم، هر کدام را می‌پسندی، مشخص کن. طلاقش می‌دهم در پایان انقضای عده شرعی، با او ازدواج کن. این مردها چه کسانی بوده‌اند.

آنان یاران و اصحاب محمد ﷺ بودند. بین آنان، آن نوع برادری و برابری برقرار گردیده بود، که محمد ﷺ، آنان را، به آن تربیت کرده بود و پرورش داده بود. عبدالرحمن آن را نمی‌پذیرد. کرامت نفسش، به او اجازه نمی‌دهد، چیزی را، از موارد پیشنهاد، از برادر دینیش تقبل نماید.

در کمال کرامت نفس و علو همت، به او می‌گوید: خداوند مال و ثروت و زنان را از تو مبارک کند. فقط مرا به بازار راهنمایی کن. راه بازار را پیش می‌گیرد و شروع به داد و ستد می‌کند و با آن سرمایه اندک توانی مالی به دست می‌آورد، که بتواند با زنی از انصار ازدواج کند و «۵» درهم را هم برای مهریه‌اش قرار دهد. بشر و دنیای بشریت، وقتی که این سرگذشت را، مطالعه می‌کنند، حیران می‌شوند. که اینها چه مردانی بوده‌اند. چه مردان بزرگ و بس بزرگواری. یک مرد انصاری از نصف ثروت کلانش، که بزرگترین ثروت بود و از یکی از زنانش که زیباترین زنان انصار بودند، بگذرد و به برادر دینیش، تقدیم کند

و آن مرد مهاجر، از روی کرامت نفس و علو همت آن را نپذیرد. تنها چیزی که از او بپذیرد، راهنمایی به بازار باشد. راهی بازار شود. داد و ستد کند و از دست رنج خود نان خورد.

این یکی از شگفت‌انگیزترین، نتایج نظام برادری بود که محمد ﷺ، به فرمان الهی جامعه‌ی نو بنیاد و پر عظمت خود را بر آن تأسیس نمود.

آن گستره‌ی رفیع کجا و این ظلماتی که سوسیالیستها و سرمایه‌دارها، در آن زندگی می‌کنند کجا؟

خداوند آن شب را خفاند: ابی هریره، روایت می‌کند: مهمانی برای پیامبر ﷺ

آمد، نزد زنانش فرستاد، (که چه دارند؟) گفتند: جز آب هیچی نداریم. بعد فرمودند: چه کسی این مهمان را، شریک خود می‌کند (در خوردن)، یا به مهمان می‌برد؟ «مردی از انصار گفت: من. مهمان را با خود به منزل می‌برد. از زنش می‌پرسد: چه داریم؟ می‌گوید: فقط غذای بچه‌ها را داریم.

گفت: غذا را آماده کن، چراغ را روشن نما و بچه‌ها را بخوابان. غذا را حاضر کرد. چراغ را روشن نمود و بچه‌ها را خواباند. سپس برخاست و چراغ را، به این بهانه که خراب شده است و درست می‌کند، خاموش نمود و اتاق را تاریک کردند. و به طوری به، مهمان فهماندند که آنان هم دارند غذا می‌خورند. ولی به گرسنگی خوابیدند. وقتی که صبح نزد حضرت رسول اکرم ﷺ آمدند، فرمودند: (خداوند این شب را به خنده در آورد (یعنی کار شما را پسندید)). و این آیه نازل شد: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۱) دیگران را و برادران دینی را بر خود ترجیح می‌دهند، اگر چه خود بسیار محتاج و نیازمند باشند و کسانی که بر هوا و هوس و نافرمانیهای نفس خود چیره شوند، آنان رستگار هستند (۲)

این نمونه‌ای دیگر است، از ایثار و فداکاری، نمونه‌ای است، قبل از اینکه خواسته شود، بوقوع می‌پیوندد. پس آسمان (مقام بزرگ الهی)، بعد از آنکه واقع شود، برای آنان تثبیت می‌نماید.

و چگونه آنان اینچنین نخواهند بود؟ می‌بینند که رسول خدا ﷺ، نزد زنانش، می‌فرستد، که چه داریم؟ جواب می‌دهند فقط آب داریم.

چگونه بر گرسنگی خود و بچه‌هایشان، صبر و شکیبایی تحمل نمی‌کنند؟ در صورتی که خانه رسول خدا را ﷺ خالی از قوت لایموت، می‌بینند؟ الحق حق دارند صبور و بردبار باشند.

عمر بن الخطاب رضی الله عنه می‌کردن را پیش می‌برد: «زید از پدرش بازگو می‌کند، که از

عمر رضی الله عنه شنیدم می‌گفت: سوگند به آن کسی که وجود من در دست او است. اگر به خاطر این نبود، که حتی آخرین نفر مردم را بدون چیزی رها نکنم، هر سرزمینی را که فتح می‌کردیم (در بین جنگجویان) تقسیم می‌کردم، آنچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله خیر را تقسیم نمود.. اما آن را بعنوان خزانه باقی می‌گزاریم که مردم بین خودشان تقسیم کنند^(۱) به عبارتی دیگر مفهوم روایت این است: اگر مردم را بعد از خود، فقیر و بی‌نوا جا نمی‌گذاشتم، اراضی سرزمینهای مفتوحه را، در بین جهادگران و غازیان تقسیم می‌کردم.

اما این کار را نکردم، بلکه آن را برای همیشه وقف نمودم. مانند یک خزانه قرارش دادم، که تا روز قیامت، هر وقت و زمان مردم بین خود تقسیم کنند. هدف و غرض این بود که به مصلحت عام مسلمین، سرزمینهای مفتوحه را در بین سرداران اسلام و جهادگران و غازیان توزیع نکند. آنچنانکه بعد از جلب رضایت فاتحین جنگ و صحابه کرام، سرزمین مفتوحه عراق را در بین کشاورزان تقسیم اراضی نمود و سهمی را به عنوان حق بیت المال مشخص نمودند.^(۲) این اثر می‌گوید: در بین مردم بطور تساوی که کسی بر دیگری برتری نداشته باشد، تقسیم نمودند. حراج و واردات آن، هم تقسیم می‌گردید.

این همان حرکت تکاملی ملی کردن بود، که عمر در زمان خلافت خود به آن اقدام نمود. جریان بطور مفصل در اشتراکیه (جامعه‌گرایی). عمر، بیان خواهد شد. چرا و برای چه در اینجا به آن اشاره گردید؟ چون عمر از خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیرو نمود. با این تفاوت که عمر آن را به سوی مصلحت عام متحول نمود. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، غنایم را در بین غازیان تقسیم می‌نمود.

اما وقتی که سرزمینهای عراق، مصر، شام و... گشوده شدند و سرزمینهای

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۷، ص ۳۹۵ و ۳۹۷. ج ۵، ص ۱۳ و ۱۴. ج ۶، ص ۱۷۹

۲- انشاء الله در ترجمه اشتراکیه عمر جلد اول، جریان تقسیم اراضی سرزمین سواد (عراق) رامطالعه خواهید فرمود. مؤلف

کشاورزی فراوانی بدست آمد، رأی بر آن قرار گرفت، که تقسیم آن در بین جنگجویان، بوجود آمدن طبقات فقط غداران، منجر می‌شود و سرانجام چیزی را برای نسلهای آینده مسلمانان باقی نخواهد ماند.

سرانجام این اراضی بعنوان موقوفه و ملک دولت باقی ماند و در آمد آن در بین افراد ملت مسلمان تقسیم گردد.

این است مفهوم «آن را مانند خزانه باقی میگذارم که در بین آنان تقسیم شود». به اصطلاح امروزی ملی کردن.

اگر فاطمه دختر محمد (ص) دزدی کند دستش را قطع خواهیم کرد

زنی در عهد حضرت رسول اکرم ﷺ در غزوه، فتح، دست به سرقت زد. بستگانش به اسامه پسر زید پناه بردند که نزد پیامبر ﷺ برایش طلب بخشش کند. عروه می گوید: وقتی که اسامه موضوع را مطرح نمود، پیامبر ﷺ برافروخته شد و گفت: آیا در مورد حدود خداوند با من سخن می گویی؟ اسامه فوری پوزش خواست، از پیشنهادی که مطرح کرده است.

شب فرا رسید. حضرت رسول اکرم ﷺ برای سخنرانی برخاست و بعد از حمد و سپاس در پیشگاه خداوند بزرگ فرمودند:

«مردمان قبل از شما به خاطر این، به هلاکت رسیدند و نابود شدند. اگر کسی که شریفش می دانستند، دزدی می کرد، آزادش می گذاشتند. ولی اگر فقیر و ناتوان و ضعیفی دزدی می کرد، بر او حد و حکم را اجرا می نمودند. سوگند به آن کسی که نفس من در دست او است. اگر فاطمه دختر محمد ﷺ دزدی کند، دستش را قطع می کنم» سپس فرمان داد دست آن زن را قطع نمودند. زن بعد از اجرای حکم، توبه نمود و نیکمنش بار آمد و پرورش یافت.

عائشه می گوید: «بعد از آن جریان می آمد و حاجت خود را نزد پیامبر مطرح می کرد و از او مشورت می خواست.»^(۱)

پیامبر سوگند یاد می کند که اگر فاطمه رضی الله عنها دخترش دست به سرقت زند.

دستش را قطع می‌کند.

تا همه مردم بدانند، جامعه، هرگز از هم گسیخته نخواهد شد، جز وقتی که این مرض در آن نمایان شود، که وقتی که شریفی در میان آنان دزدی کند چشم پوشی کنند. ولی وقتی فقیر و ضعیف دست به دزدی زند، بر او حد وارد، کنند و کیفرش دهند. این است که جامعه را به نابودی می‌کشاند، از زمانهای قبل از ما.

بنابراین بود که وجه مبارک حضرتش ﷺ بر افروخته گردید و به اسامه اجازه نداد در مورد تخفیف عقوبت حرفی بزند. فوری حد را اجرا نمود و دستش را قطع نمود. و بدینوسیله اصل جریمه در روی زمین اجراء گردید.

اگر اجتماعات اسلامی، توجیه پیامبر ﷺ خود را، به مرحله اجراء در می‌آوردند، احترام قانون در میان مردم استقرار می‌یافت. و اما آنچه که بوقوع می‌پیوندد، خلاف اصل قانون است. قدرتمند مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد. ولی فقیر و ضعیف، بر پیکرش کوبیده می‌شود. و تا این تبعیض در جامعه روا داشته شود، جامعه نابود و هلاک است. اگر چه طرح و تلاش برای اصلاح بیشتر و بیشتر باشد.

یا آن را بشکن یا گردنت را می‌زنم: جریر روایت می‌کند: حضرت رسول اکرم ﷺ به من فرمود: «مرا از مسئله‌ی ذوالخلصه» راحت نمی‌کنی؟» گفتم: اطاعت یا رسول الله. با یکصد و پنجاه سوار، از سواران قبیله «احمس»، به سوی ذوالخلصه، که خانه‌ای بود در یمن متعلق به خثعم و «بجیله». در آن سنگی را نصب کرده بودند و به آن کعبه می‌گفتند. پرستش می‌کردند.

حرکت می‌کنند و وارد آنجا می‌شوند. خانه را به آتش می‌کشند و سنگ را می‌شکنند. وقتی جریر وارد یمن می‌شود. مردی در آن خانه، بوسیله تیر و کمان راه خیر و شر را برای مردمانی که بمنظور فال گرفتن به آنجا آمده‌اند، تعیین می‌کند. به او گفتند: فرستاده و مأمور رسول خدا ﷺ در اینجا است، اگر ترا بدست آورده سرت را از تنت جدا می‌کند.

در آن حالت که مشغول زدن تیر است، جریر می‌رسد و به او می‌گوید: آن را

بشکن و شهادت بده، که جز خداوند «الله»، خدایی وجود ندارد فوری آن را می شکند. و شهادت می آورد.

سپس جریر، مردی را از قبیله «احمس» معروف به «ابا ارطاه» را، نزد حضرت رسول اکرم ﷺ می فرستد. وقتی که بخدمت حضرت رسول ﷺ می رسد، می گوید: ای رسول خدا ﷺ، سوگند به آن کسیکه ترا بحق مبعوث کرده است، وقتی آنجا راترک کردم و جا گذاشتم، به صورت شتر بیمار درآمده بود.

رسول خدا ﷺ به قبیله «احمس» و مردان آن پنج بار تبریک گفت و برایشان طلب خیر و برکت نمود^(۱) از این اصل به این نتیجه می رسیم، که دولت ملزم است به نابود کردن باطل و آن چیزهایی که مردم و ملت را در فتنه و آشوب می اندازد. از میان بردارد.

محمد ﷺ، از باطل رنج می برد. به جریر می گوید: «مرا از ذوالخلصه» راحت خواهی کرد؟ هدف او ﷺ نابود کردن آن باطل بوده است. آن خانه ی پابرجا، در یمن، که سنگی را در آن نصب و کعبه اش می خواندند و مردم زیارتش می کردند. حضرت محمد ﷺ راحت نمی شود، تا این باطل نابود نگردد. جریر را برای این مأموریت مهم با یکصد و پنجاه سوار از خیل «احمس» انتخاب می کند و می فرستد. آن جهاد بود. آن لشکری بود مجاهد که حضرتش ﷺ برای نابودی آن باطل، اعزام نمود. سپاه به سوی یمن حرکت کرد. آن خانه را سوزاند. آن سنگ را شکست. کار فتنه را تمام کرد و باطل را نابود نمود.

امام مسئله ای عجیب. مردی، دجال صفت «حیله گر» تیر را از سنگ می رها کنید، به نیت خیر و شر. اسلویی ساده از اسلوبهای حيله بازی جاهلیت.

مامور و فرستاده رسول خدا، برو وارد می شود. کارهای عبث و بیهوده ی او را مشاهده می کند. برسرش فریاد می کشد: یا آن را بشکن و شهادت بیاور، که خداوند (الله) یگانه و یکتا است، و یا سرت را از گردنت جدا می کنم. وحشت سراپای او را

می‌گردد. سنگ را خود می‌شکنند و خورد می‌کند و شهادت می‌آورد. جز (الله) ذات یکتا، خدایی وجود ندارد.

اینچنین بودند. نیروی مسلح برای اجرای حق و نابود کردن باطل بر روی زمین بدان، چقدر بزرگ و با عظمت بود کاری که کردند.

وقتی که مژده دهنده نزد حضرت رسول اکرم ﷺ آمد و مژده فتح، و نابود کردن باطل را داد، به حدی شادمان گردید، به آن نیرو، و خیل «احمس» پنج بار تبریک گفت، این امتیاز دیگری است که مفاهیم نظام محمدی را ﷺ، از سایر نظام‌هایی که بر روی زمین خودنمایی می‌کند، چه شرقی و چه غربی، جدا می‌نمایند.

آن نظام‌هایی که به هر هدف و غرضی، دست و پا زنند، و اعتقادات باطله، یا اعتقادات صحیح آزاد شخصی، که پذیرش آن جایز نمی‌باشد، برای صاحبان آن معتبر می‌شمارند.

اما محمد ﷺ آنچه که نزد خداوند حق است، معتبر می‌داند، و آنچه که نزد خداوند، باطل است، کنار می‌گذارد و امجا می‌کند.

جامعه گرایی اقتصاد بطور کلی در یک حدیث

برای آنهایی که گمان می کنند که جامعه گرایی به اصطلاح سوسیالیست، از راه و روش محمد ﷺ نبوده است، حدیث عجیبی را، که مسلم در صحیح خود، که یکی از صحاح مجمع علیه کل امت اسلامی است، می آورم و بیان می کنم: رسول خدا ﷺ می گوید: (ای بنی آدم. اگر اضافی خودت را بذل و بخشش کنی، برای تو خیر است و اگر نگاهش داری برای تو شر است. سرزنش نمی شوی برای نگاهداری کفاف خودت و عائله ات. بذل و بخشش، به دست راست بهتر از دست چپ است^(۱))

گفته اند مفهوم و معنی حدیث چنین است: اگر زیادی بر نیاز خانواده ی خودت را بذل و بخشش کنی، برای تو بهتر و خیر و برکت است. به لحاظ ابقای ثواب و پاداش آن. و اگر آن را نگاهداری کنی و از نیازمندان منع نمایی، برای تو بد و شرّ است. چون اگر از ادای واجب خودداری کرده باشد، مستوجب و مستحق عقاب و کیفر است. و اگر از ادای مندوب خودداری کرده باشد، ثواب و پاداش را از دست داده است. و این خود شرّ، است و به اندازه نیاز خانواده را نگاه دارد، مستوجب سرزنش نمی باشد.

این حدیث انوارش در عالم تلؤلؤ می کند و شعاعش در سراسر افاق منتشر می شود زیرا ندا و خطاب محمد ﷺ، به کل انسانها، به کل اجتماعات، در کل سطوح است. اگر اضافی بر مصرف خود را ببخشید، برایت بهتر است. و اگر

خودداری نمائید و بخل و رزید سرانجام آن شر است.

محمد ﷺ قوانین و قواعدی کلی را برای کل انسانها مقرر داشته است. «اگر مازاد را بذل و بخشش کنید برایت خیر است و اگر از آن خودداری نمائید شر است» محمد ﷺ وقتی که چیزی را می‌گوید، از خود نمی‌گوید از هوا و هوس حرف نمی‌زند. آنچه که می‌گوید، خداوند بزرگ به او وحی کرده است. او سخن حق می‌گوید. حقی که از جانب خداوند جل و علا، بر او نازل شده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه که می‌گوید، جز وحی الهی نیست که بر او نازل می‌شود. (۱)

این حدیث شریف در نظر من از جمله بزرگترین حدیثهای پیامبر ﷺ، در مورد تقریر و تثبیت نظام جامعه‌گرای اقتصادی و اجتماعی اسلامی است وقتی که سوسیالیسم مقرر می‌دارد: که هر کس به اندازه کفایت خود، باید بر داشت کند، محمد ﷺ فراگیرتر و کامل‌تر، از آن را مقرر داشته است. زیرا او می‌گوید: هر کس از نیاز خود اضافی دارد، به دیگران بذل و بخشش کند، برای او خیر و برکت است و اگر منع نماید، برای او شر است.

آنچه که مسلم است، آن خیر، برای فرد و هم برای جمع است، در بذل و بخشش اضافات. و همچنین شر در منع آن هم برای فرد است و هم برای جمع. وقتی که سوسیالیسم امروزی، از اندازه کفایت صحبت میکند، محمد ﷺ عام‌تر و اعلا تر از آن را آورده است. می‌گوید: اضافی باندازه کفایت مستوجب سرزنش نمی‌باشد)

آنچه که سوسیالیسم معاصرندایش را سر می‌دهد، اندازه کفایت است. او ﷺ بر آن می‌افزاید، چون آنرا به جایگاه و مقام انسان از طرف خداوند بزرگ مربوط میداند و می‌گوید (از طرف خداوند برای اضافی باندازه کفایت مورد مؤاخذه واقع نمی‌شود).

مبدأ اقتصاد ملّیس و پیچیده به عقیده ربانی است. آنچنانکه شأن و فرمان اسلام است. چه کسی توانایی دارد آنرا در کلمات جای دهد و خلاصه و بیان کند. و اما محمد ﷺ، اقتصاد و اجتماع و سیاست و دین را در تعداد کلماتی خیلی مختصر گنجانیده و بیان کرده است (اگر اضافی را بذل و بخشش کنید، برای تو خیر است و اگر نگاهش دارید، برای تو شر است و تا حد نیاز خانواده مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد).

آن محمد ﷺ است. و آن آوردن جمعی از کلمات و پر معنا و محتوا. اگر گفتند حدیثی را سخنی را بیاورید، که جامعه‌گرایی و سوسیالیست را مقرر داشته باشد؟ می‌گوئیم بفرمائید. این حدیث این کلام، این سخن، این فرمان آنچه که از سوسیالیست می‌خواهید، در آن وجود دارد و اضافه بر آن که تکمیل کننده آن باشد هم هست.

خلاصه نظام اقتصادی و اجتماعی (سوسیالیست) او (ص)

هم اکنون خلاصه و چکیده روش و طریق اقتصاد او «حضرت محمد ﷺ» آیه‌ای وجود دارد که جامع و حاوی روش اقتصادی و خلاصه‌ی فلسفه اقتصادی او ﷺ است «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» سهل و آسان بگیر، (اضافی را)، به عرف و معروف فرمان بده و از نادانان دوری کن.^(۱) عرف، آنچه که معروف است، از اطاعت و عبادت خداوند، ثعلبی می‌گوید عرف هر خصلت و صفت حمیده‌ای است. عطا می‌گوید عرف امر به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است.

(جعفر صادق می‌گوید: این آیه در قرآن جامع‌ترین آیه مکارم اخلاق است و شاید آن بخاطر این است که معامله یا با خود است یا با غیر. غیر یا دانا است، یا نادان.

یا اینکه اساس اخلاق سه چیز است. یا نیروی و قوه انسانی سه چیز است:

نیروی عقلی، نیروی غضبی و خشم

و هر نیروی فضیلتی دارد. و آن محتوا و هسته آن است.

فضیلت قوه شهویه، عفت است و از آن عفو اتخاذ می‌شود.

فضیلت نیروی غضبیه شجاعت است و بوسیله آن دوری جستن و اعراض از نادان صورت می‌گیرد.)

و اگر گفته شود، اقتصاد محمد ﷺ در این کلمات کدام است؟
می‌گوئیم: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» سهل و آسان بگیر
اضافی را، به عرف و معروف فرمان بده و از نادانان دروی نما.
آنچه که مسلم است مفاهیم این آیه، تنها اقتصاد نیست. بلکه دستوری است
شامل: اخلاق اقتصاد، سیاست، قانون، تربیت و بعد از آن دین
مازاد مصرف نیاز را می‌گیریم. نزد آنان جا نمی‌گذاریم، تا سبب طغیان عده‌ای و
خوار و ذلیل کردن ملت شود.
به انجام امور معروف و نیک اقدام می‌کنیم. دولت بر اسلوب اطاعت از خداوند
به اقامه کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» عنایت و یاری می‌کند.
سپس بعد از این و بعد از آنکه قافله در مسیر خود بحرکت در آمد و امت در
ساختار خود راه را پیش گرفت، گرگها در پیرامونش زوزه خواهند کشید، در این
صورت به آنان می‌گوئیم: آیه در ختام خود به چه چیزی فرمان می‌داد. و برای دوری
از نادانان چه دستوری می‌دهد؟
در جوابشان گوئیم: سلام بر شما. چیزی را از نادان نمی‌خواهیم.

خاتمه

این مختصری بود: از نظام اقتصادی و اجتماعی (سوسیالیسم) محمد ﷺ می‌گوییم: مختصر زیرا نظام جامعه‌گرایی اقتصادی محمد ﷺ در کتابی چند جزئی نمی‌توان جایی داد و بیان کرد.

و من تنها کور سویی کوچکی، که راه را روشن می‌کند و می‌نمایاند، از اصول دینی غنی و پر باری که حضرت محمد ﷺ برای ما تا دورترین حدود و مرز غنا، باقی گذاشته است، نشان و ارایه دادم و بیان نمودم.

و معتقد هم هستم که این کتاب در خلال خود آن ادعا را به بهترین وجه روشن و آشکار می‌نماید.

تمام کردن این کتاب در نیمه ماه رمضان مبارک بود. آن ماهی که اولین آیه‌های قرآن کریم، در آن نازل گردید. سپس در آن جنگ بدر، و هم در آن فتح مکه بوقوع پیوست.

نزول قرآن کریم. در حد فاصل بین جاهلیت و اسلام بود. و اما غزوه بدر عزت و عظمتی برای حق و ذلت و خواری، برای باطل بود. و این دین، بعد از این هم، در این آفاق امتداد دارد و پایدار می‌باشد تا آن جایی که خداوند بزرگ بخواهد به آن برسد.

و اما فتح مکه، فتحی آشکار و حق بود. خداوند بزرگ نعمت خود را بوسیله آن بر امت کامل تر نمود.

و بنابر آن است من به این کتاب شاد می شوم و آن را فال نیک می گیرم که مرا به اتمام این کار، پیش برد.

این کتاب را فال نیک می گیرم که فصل خطاب، و پایان مشاجره و نزاعی باشد، که در این زمان جهان عرب درگیر آن شده است.

آن قضیه ای که نظر عموم را، در دولتهای عربی و همچنین در دولتهای اسلامی، و تمام جهان مخصوصاً خاورمیانه، بر اثر تأثیر فراوانش سیاست جهانی را به خود مشغول داشته است، آن قضیه که با همه اوصافش، در این سؤال گنجانده می شود: آیا در اسلام چیزی به نام جامعه گرایی اسلامی (سوسیالیسم) وجود دارد؟

جواب:

چرا ما حکمیت را در آنچه که دران اختلاف داریم، نزد حضرت رسول اکرم ﷺ نمی بریم؟

چرا قضیه را به او ارائه نمی دهیم، در حالی که بهترین کس است که حکم می کند و عدالت را اجرا می نماید؟

چرا صدای خود را بر صدای پیامبر ﷺ بلند می کنیم و نظر خود را، به رأی شریف او نمی گزاریم؟

چرا موضوع را خالی از امیال و آرزو، که سرانجامش رسیدن، به حقیقت است، مورد بررسی قرار نمی دهیم و جستجو نمی کنیم؟

و امیدوارم این کتاب، در آنچه که در آن نزاع و مشاجره دارند، حکم باشد. و امیدوارم که پیشنهادی بدون ایراد برای حل قضیه، و حکمی عادل، برای رفع مشکل باشد

آن قضیه که نظر عموم را در تمام کشورهای عربی، به خود فرا گرفته است. اما من مزده می دهم و تفؤل به خیر می کنم. زیرا شرق عرب داخل مرحله جدیدی از زندگی و حیات خود شده و همچنین وارد مرحله خلاف مبادی اولیه خود شده است و این ابتدای زندگی است.

بلی اول که بچه تازه متولد می‌شود، چیزی که در زندگی، به آن شروع می‌کند، اضطراب و فریاد است.

و به راستی جهان عرب، اضطراب و فریاد را سر داده است و این اولین دلیل آن است که می‌خواهد زنده شود و زندگی کند.

زیرا منطقه بطور کلی مرده است. زندگی آرام معمولی را می‌گذرانند. به هیچ اسلوبی که از زندگی که چگونه باشد، مبالغه نمی‌کند.

اما هم اکنون در آنجا اضطراب و فریاد است. زندگی در عرب خاوری، کند و بطیء است. این خود مژده می‌دهد که بچه‌ی نو پا روزی به کمال می‌رسد. بگذارشان فریاد بکشند و بگویند:

جامعه‌گرایی (سوسیالیسم) از اسلام نیست و اسلام از جامعه‌گرایی خالی است رهایشان کن مضطرب باشند. زمین به نور پروردگارش، روشن خواهد شد. و آن روز را درک خواهند کرد. آنچه که گمان می‌برند، سخنی بی‌هوده و خلاف و باطل است.^(۱)

و آنچه که بر ما الزامی است که راهنمایی و ارشاد کنیم. و جامعه‌گرایی و زندگی اجتماعی و اقتصادی خود را بر اساس اصول مقدسمان که از پیشگاه خداوند بزرگ بر ما نازل شده است متمرکز کنیم.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا﴾ کسانی که در راه ما و به فرمان ما جهاد و مبارزه کنند، آنانرا به راه خودمان هدایت خواهیم کرد.^(۲)

وقتی که این کتاب بنایی اولیه از بناها باشد، من با خواست خدا تصمیم گرفتم در اصل همان موضوع آن را دنبال کنم.

و آنها عبارت خواهند بود از:

۱- زندگی اجتماعی، اقتصادی ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

۲- زندگی اجتماعی، اقتصادی عمر فارق

۳- زندگی اجتماعی اقتصادی ابوذر غفاری رضی الله عنه

۴- زندگی اجتماعی عثمان ذی نورین رضی الله عنه

کتابهایی، به اذن پروردگار بزرگ، به سرعت پشت سر هم در دست مردم قرار خواهند گرفت.

امیدوارم آنها به نور پروردگار، منور شوند و چراغ راه مردم باشند. و از خداوند مسئلت دارم، آن را ویژه‌ی رضای خود قرار دهد و دل و خاطر مردم را به آنها متمایل و گرم نماید.

محمود شبلی

رقابت یاران بی‌نوا و بانوا

مربوط به صفحات ۱۸۹ الی ۱۹۱

مؤلف محترم قضیه رقابت، یاران بی‌نوا و نیازمند، با یاران، ثروتمند، و با نوا ی حضرت رسول اکرم را ﷺ با بیانات گویا و رسای خود آنچنانکه لازم باشد تشریح و توجیه فرموده‌اند.

اما آنچه که مسلم است، دانش آموختگان مکتب پیامبر اسلام ﷺ از اجرای فرمان و پند و اندرزهای آن حضرت جز عده‌ای معدود از جمله منافقان و سُست ایمانان، به گوش جان شنیده و اجراء می‌کرده‌اند.

لذا سبقت و پیشی گرفتن برای رسیدن به حق و لقاءالله در میان آنان جنبه اخلاقی و اعتقادی را به خود گرفته بود.

وقتی که سیره‌ها، تاریخها، و زندگی نامه‌ها را ورق می‌زنیم و می‌خوانیم، با کمترین دقت به این نتیجه می‌رسیم، که اکثر قریب به اتفاق آنان، در درجه تکامل، در یک مسیر و در کنار پیامبر اسلام ﷺ و در ردیف هم قرار داشتند بین بی‌نوا و بانوا و فقراء و اغنیاء فاصله‌ای قابل ملاحظه، به چشم نمی‌خورده است.

آنچه که مسلم است، پند و اندرزهای حضرت رسول اکرم ﷺ در چهار چوبه‌ی زمان و مکان خاصی مختص نبوده و نمی‌باشد. گفته‌ی فلاسفه نبود که نظریات یکی از آنان نظریات دیگری یا دیگران را سخت تحت الشعاع خود قرار دهد و بی‌رونق نماید، و یا بکلی در طول تاریخ در خاطر محو کند و به بوته فراموشیش بسپارد. یا اینکه در زمانی معتبر و در زمانی دیگر بوسیله افکار و نظری دیگر، بی‌شفاف شود و

سرانجام از درجه اعتبار ساقط گردد و از رده خارج شود و نظری بعدی جای آنرا بگیرد. و این بر آمدن و فرو رفتن زمان به زمان و شاید مکان به مکان ادامه یابد. اما افکار و نظریات پیامبر اسلام ﷺ و دستورالعملهای اسلامی، هر چه زمان بگذرد و با زمان وحی فاصله ایجاد شود، رموزات و گفته‌های پیامبر ﷺ و آیه‌های نازله بیشتر و بیشتر نمایان می‌شود.

زیاد دور نرویم در شهر خود و شهرها و روستاهای پیرامون شهر خود گشتی بزنیم و از مساجد سرکشی کنیم مشاهده خواهیم کرد که مساجد با آن بزرگی و جمعیت با آن کمی و کسری.

می‌بینیم بیشتر واردین مساجد، بی‌نویان، بازنشستگان و از کار افتادگانند و به محض اینکه امام جماعت سلام نماز را گفت بیشتر اهل جماعت که دارای کار و باری هستند فوری صفوف جماعت را رها و مسجد را ترک و در پی کار خود می‌روند. بیشتر اغنیا و ثروتمندان، جز در موارد خاص، به مسجد نمی‌روند و خیلی‌ها از آنان هم راه مسجد را بلد نیستند و گاه در کمال افتخار می‌گویند من طاقت مسجد رفتن را ندارم راست هم می‌گوید روز سرگرم کار و کتاب و حساب و شب را به شب نشینی و تفریحات و سرگرمیهای مبتذل به سر می‌برند.

سایرین، کمترین و ناچیزترین وقت را، اگر پیش آید به عبادت می‌دهند تمام زمان و اوقات عبادت را، به نیت نماز تا سلام آن، منحصر می‌کنند اوراد و اذکار بعد از نماز را ترک و از خاطر بدر کرده‌اند.

اگر چه هیچ مانعی ندارد، بعد از اتمام و سلام نماز، نماز گذار از کار بعد از نماز را مختصری که حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند در حالات گوناگون راه رفتن سرپا، خوابیدن و در حال انجام کارهای معمولی روزانه انجام دهند. اما متأسفانه عدم توجه، لاقید بودن و اهمیّت ندادن است.

مخصوصاً آنهایی که مرفه‌تر و از لحاظ تأمین معیشت معمولی، برتراند، و یا از رده خوشگذرانند. فقرا و بی‌نویان را زیر تمسخر می‌گیرند به مرتجع و عقب مانده

فکری متهمشان می‌کنند و جز بی تمدنان و بی فرهنگان به حسابشان می‌آورند. البته روی سخن ما به کسانی است که ادعای اعتقاد، به خداوند بزرگوار و مبانی و مبادی مقدس اسلام را دارند، واردین مساجد و آنهایی که به اوراد و اذکار عادت دارند، بی کار و بی کاره می‌پندارند و می‌گویند کاری ندارند، ناچار اگر اوقات خود را در مسجد نگذرانند چه کنند.

اما به مثالی ساده می‌خواهیم، نتیجه‌گیری کنیم و قضاوتش را بخودتان واگذاریم اگر ما یاد دوست کنیم این دوست بیشتر در کنار ما است یا یادش نکنیم، و آنچه که مسلم است دوستی بهتر بزرگوارتر و مهربان‌تر از خداوند بزرگ را نمی‌توان یافت دوستی که یادش نکنی دوست دارد. یادش کنی بیشتر دوست دارد.

یاد الله به بذل و بخشش و احسان از لحاظ مسئله‌ای اقتصادی، حیاتی است، ولی یاد او به خواندن و بانگ کردن و خواستن و طلبیدن، شاید تأثیر بیشتری داشته باشد. فرمایش حضرت رسول اکرم ﷺ را در انجام اوراد و اذکار، نمی‌توان تصور کرد که لب ریز از فلسفه و حکمت نباشد.

دوست عزیز نباید غافل شد، که زندگی ما انسانها منحصر به این هفته و دو روز بزی و نمیر، یا خوشی و رفاه زودگذر این دنیای فانی نیست.

نه هرگز اینچنین نیست بلکه ما برای یک زندگی ابدی و یک حیات جاوید و دائمی آفریده شده‌ایم که این جهان فانی جز آزمایشگاهی موقت، برای تدارک آن زندگی جاوید و ابدی نمی‌باشد.

حضرت رسول اکرم ﷺ در نظام اجتماعی خود این مأموریت را داشت که افراد جامعه را، بشریت را، باتوجه به جبری بودن اختلافات مالی، معتقدان آن مبانی، آن نظام را، آنچنان راهنمایی و ارشاد کند، که بانو او بی‌نوا، فقراء و اغنیاء، دارا و ندار، توانمند و ناتوان، و.و. هر یک به اندازه تأمین نیاز خود از طریق بذل و بخشش و نیکی و احسان و عبادت و اوراد و اذکار توشه و کوله باری برای راه سفر، از این زندگی فانی به آن زندگی ابدی و جاوید فراهم سازند.

آخر عزیز که و چه کسی به دست خالی به دیار دوست می رود. بلی دوست ما خداوند بزرگ و بزرگوار، که توان آفرین ما حیات بخشیدن به ما و گرفتن این حیات و زندگی و بودن ما، و بردن ما را، به حیات و زندگی دیگر را دارد، چه نیازی به ذکر و تسبیحات ما دارد؟ خدا میداند هیچ اطاعت و فرمانبرداری تو فقط، هدیه ای برای دیار دوست تو است. مترجم

مربوط به صفحات (۸۷ - ۹۱)

در رابطه با جنگ قبیله هوازن و تقسیم غنائم آن جنگ

خواننده گرامی به خاطر رفع شبهاتی در مورد جنگهای حضرت محمد ﷺ، که شاید در خاطر بعضی از مردمان مسلمان، خطور کرده باشد، و یا خطور کند، اگر به طور خیلی خیلی مختصر به حوادث و وقایعی که قبل از ظهور اسلام، و راهبری حضرت محمد ﷺ و بعد از آن بوقوع پیوسته است، اشاراتی شود و مقایسه‌ای گردد، خالی از لطف نخواهد بود.

اگر بر ایمان ممکن و میسر شود، به جنگهایی که در دنیا، چه جنگهای بین قبایل و ملوک الطوائفی و چه جنگهای بین دول متمدن، دو امپراتوری مقتدر ایران و روم قبل از اسلام و جنگهای سی ساله و صد ساله در اروپا و جنگ بین دولتهای روس و فرانسه، جنگ بین روس و ایران، جنگ بین ایران زمان غزنویان و هند، جنگ سلجوقیان با ممالک مفتوحه، جنگ مغول با کشورهای آسیایی، جنگهایی امریکا با قبایل بومی آن سرزمین، دو جنگ جهانی اول و دوم، جنگ کشورهای استعمارگر با ممالک مفتوحه و سرزمینهای تحت تصرف اجباری، و در این اواخر جنگ اعراب و اسرائیل و سرانجام جنگ عراق با ایران و کویت نظری گذرا بیندازیم و در بین این جنگها، با جنگهای حضرت محمد ﷺ در دل خود مختصر مقایسه‌ای انجام دهیم آنچه که مسلم و حتمی و قطعی است، آن شک و شبهه بطور کلی رفع و بر طرف خواهد گشت.

در همه آن جنگها ملل مغلوب و شکست خورده از هستی ساقط و از حق آزادی

و استقلال، تمام و کمال محروم می شدند دول حاکم بر جان و مال و ناموس ملل شکست خورده، حکمفرمایی می کردند. سرزمینها و معادن و منابع کشورهای افریقایی و بیشتر کشورهای آسیایی تحت سلطه دول حاکم، در اختیار و تملک اجباری سرمایه داران و خدمتگذاران و جیره خواران آنان بود. صاحبان اصلی و کشاورزان، بصورت مزد بگیری ناچیز درآمده بودند عامل اساسی این برتری از طرفی و این درماندگی و عقب افتادگی و محرومیت از حقوق واقعی خود از طرفی دیگر، همان شکست در جنگهای خان و مانسوزی بود که سود جویان برای تحت سلطه قرار دادن منافع ملل ضعیف راه انداخته و پیروز شده بودند.

ولی در جنگهای اسلام حضرت محمد ﷺ سرزمینهای مفتوحه را از ید صاحبان آن بویژه کشاورزان خارج نمی کرد بلکه سهمی را بعنوان حق دولت معین می نمودند و سرزمینهایی که به غازیان و سران اسلام واگذار می شد شرایط خاص خود را داشت. کشاورزان و زمیندان اصلی از حق خود محروم نمی شدند.

وقتی که خیبر به تصرف مسلمانان درآمد حضرت به کشاورزان و باغدارانی که در سرزمین و باغ خود ماندگار شدند، فرمان می دهد سهمی از درآمد و محصولات را بعنوان سهم بیت المال بپردازند.

در زمان خلافت عمر رضی الله عنه خلیفه دوم وقتی که سرزمین سواد بین النهرین به تصرف مسلمانان درآمد پس از مشورت با صحابه کرام دستور می دهد که آن سرزمین در بین کشاورزانی که روی آن کار می کنند تقسیم اراضی شود و از روی درجه بندی زمین حق السهم بیت المال تعیین و مشخص گردد.

در بیشتر جنگها، چه بین دو دولت، یا چند دولت مخصوصاً جنگهای جهانی اسیران کشورهای شکست خورده، یا در زندانها می پوسیدند. و یا در اوردوگاههای کار اجباری زیر چهل درجه و بالای چهل درجه حرارت در حال گرسنگی و تشنگی مدتی طولانی را بسر می بردند.

و اما در نظام اجتماعی آسمانی حضرت محمد ﷺ اسرای مذکر را غلام (پسر) و

مؤنث را جاریه (دختر) می‌نامیدند و مشروط به این شرط، که از لحاظ مسکن و خوراک و پوشاک در هیچ شرایطی از افراد خانواده کمتر نباشند، و کارهای سخت و سنگین و طاقت فرسا را از آنان نکشند، در اختیار افراد صلاحیتدار جامعه گذارده می‌شدند.

و به علاوه مواردی از حقوق مالی اسلامی را، برای آزادی آنان تخصّص داده بودند. یعنی سهمی از ادای زکات و کفاره‌ای بعضی عصبیان و نافرمانیها و ارتکاب بعضی از اعمال غیر مشروع، برای آزاد کردن (غلام) و (جاریه) بود.

در نظامهای اجتماعی وضعی بشری پس از اتمام جنگ مخصوصاً جنگهای اول و دوم جهانی دادگاههای ویژه تشکیل گردید و چندین صدها نفر، به اصطلاح از جنایتکاران جنگ را محاکمه و به اعدام و زندانهای طویل‌المدت محکوم نمودند تا این اواخر عده‌ای هنوز در زندان مانده و آزاد نشده بودند.

هدف در اینجا اعتراض نیست جانی جانی است و باید جانش گرفته شود بلکه هدف مقایسه نظامها است.

کدام مخالف به اندازه ابوسفیان سر سخت بود؟
کدام جنایتکار به اندازه او مردم بی‌گناه را از دم تیغ گذارند؟ کدام غارتگر به قدر او مال مردم را غارت نمود؟

با این اوصاف بر خورد حضرت محمد ﷺ پس از شکست و تسلیم با او چگونه بود؟

بجای محاکمه و اعدام مورد بخشش و محبت قرار می‌گیرد. چون خداوند توبه پذیر است.

بر می‌گردیم به جنگ قبیله هوازن. در این جنگ مسلمانان بیشتر از جنگهای دیگر شهید دادند که حداقل میبایست در قبال آن بیشتر سران و فرماندهان آنان را اعدام می‌نمودند. و اموالشان را به غنیمت می‌گرفتند ولی می‌بینیم قضیه بر خلاف انتظار است.

کسی اعدام نمی شود پیامبر اسلام ﷺ تمام سهم غنیمت خود را به اموالی که از خانواده حلیمه مادر شیریش به غنیمت گرفته شده است، مبادله و همه را به آن خانواده ها بر میگردداند. سایر مسلمانان و غازیان به پیروی از پیامبرشان، راهبرشان، اموالی که از قبیله هوازن به غنیمت گرفته شده است جز ابزار و آلات جنگی و مال سواری در جنگ، به آنان مسترد می دارند و اسرار اهم جز جنگجویان فوری آزاد می کنند.

در جنگ طایف پس از شکست و تسلیم شدن آنان به مسلمانان، پیامبر با وصف اینکه زمانی که در مکه بود به آنان پناهنده شده بود، او را نپذیرفته بودند سخت مورد اذیت و آزارش قرار داده بودند، از تاوان آنان می گذرد و برای عده ای که از ترس فرار و خود را پنهان کرده بودند تأمین جانی را اعلام می کند.

جز، در نظام اجتماعی اسلام محمدی ﷺ و سایر نظام و مکاتب آسمانی، در کجای دنیا و در کدام نظام ساخته فکر بشری، دشمن بدون مکافات اعمالش مورد بخشایش قرار گرفته است؟ یا املاک و اموال و سرزمینش بدون نهب و غارت به او برگردانده شده است؟ یا مردمانش از آزادی بهتر و بالاتر، از زمان قبل از جنگ و شکست برخوردار شده اند؟

فاصله طبقات. ملت ایران قبل از اسلام، آرزوی رفتن فرزندانشان به مکتب و خواندن اوستا کتاب آسمانیشان، بر سر می بردند و بر آن دست نمی یافتند بمحض شکست ایران و پیروزی مسلمانان آنچنان آزادی و آزادگی را بدست آوردند، که بچه هایشان را برای خواندن اوستا سرازیر مکاتب نمودند.

زیاد دور نرویم و دور نشویم به جنگ عراق و ایران و عراق و کویت که در عصر و زمان خودمان اتفاق افتاد سری بزنیم.

همه می دانیم صرف نظر از آن همه کشت و کشتار و خونریزی، شهرهای جنوبی ایران که به اشغال نظامیان عراق در آمدند، چگونه تخریب و با خاک یکسان شدند حتی آثاری از حیات زندگی مردمی در آنها باقی نماند.

یا چاههای نفت کویت، چگونه تخریب و به آتش کشیده شدند و آن همه مواهب الهی مورد تضییع قرار گرفت.

در تاریخ گشتی بزن و بین در کدام جنگ و فتوحات اسلامی سران و سرداران اسلام، به چنین کاری دست زده‌اند بلکه بجای تخریب و انهدام، اهم اقدامات آنان آبادی و آبادانی بود.

قالیچه بهارستان ایوان مداین که بیشتر جنبه نقدی داشت تا یک تکه فرش زیرانداز، بوسیله سرداران اسلام تکه و پاره گردید و در بین جنگجویان توزیع شد. تقریباً (۱۴۰۰) واندی سال از آن می‌گذرد، هنوز مثل خون سیاوش و پیراهن حضرت عثمان رضی الله عنه را بخود گرفته است. یکی می‌گوید و دیگری جواب می‌دهد. ولی این همه جنایت در دنیا همه و همه به اندازه این قالیچه سروصدا ایجاد نکرده است.

بی انصاف می‌دانی؟ بی انصافی چه طرفداری دارد و انصاف ناشناخته و غریب و تنها مانده است؟

دانشمندان و متفکران و حقوق دانان کشورهای استعمارگری که هم اکنون کشور ناتوان و ضعیف و جنگ زده و شکست خورده‌ی افغانستان را شبانه روز زیر بمب بارانهای هراسناک و وحشتناک قرار داده و مردمان گرسنه و تشنه آن سرزمین را که حتی نای راه رفتن را از دست داده‌اند، به خاک و خون می‌کشند می‌کشند و می‌سوزانند و نابود می‌کنند، دم نمی‌زنند. اما حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه سردار بزرگ اسلام را در مورد جنگهای او یا ایرانیان و رومیان مورد ایراد و سرزنش قرار می‌دهند: مردم را کشت و جوی خون را راه انداخت. خلف، این بزرگواران سلف، در مورد این جنگ دوستانه، که در افغانستان به راه افتاده است، چه می‌گویند؟!!!!

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
مقدمه‌ی مترجم.....	۴
چگونه شروع کنم.....	۷
بخوان.....	۸
علم و دانش.....	۸
آن علم همان (لااله الا الله) است.....	۱۰
تأثیر (لااله الا الله) در فرد و امت.....	۱۱
اندیشه و تدبیر زندگی در اسلام.....	۱۴
کدام یک از لحاظ عمل و کردار نیکوترند.....	۲۲
نفس انسان و مال.....	۲۸
مال مال خداوند است.....	۲۹
برگشت به رسول خدا(ص).....	۳۴
همسانان (جامعه‌گرایان در روز اول).....	۳۶
آیا آنان در آن وقت نظام معین مشخص داشتند؟.....	۳۷
خواستن رضای خداوند است.....	۳۹
خلاص در اخلاص است.....	۴۲
هجرت برای چه بود؟.....	۴۵
دولت تأسیس می‌شود.....	۴۶
مسجد.....	۴۶
منزلهای او رأس و یارانش همگی کار می‌کنند.....	۴۷
اصول و ارکان جامعه‌گرایی اسلامی.....	۴۷
کار بر همه لازم و حق عموم است.....	۴۹
آزادی عقیده.....	۵۰
ملت امت واحدی است.....	۵۲
در وقت اختلاف آراء.....	۵۲
معارضه چگونه است.....	۵۴
با مسقی‌ترین مبادی زندگی اجتماعی و اقتصادی.....	۵۶
استقلال شخصیت سیاسی دینی.....	۵۸
سراغاز زندگی اجتماعی.....	۶۰
گرفتن اموال ملت از دشمنان به قدرت.....	۶۴
باطل گرد می‌آید تا حق را پریشان کند (جنگ احد).....	۶۷

- ۶۹..... زنی که از محمد (ص) دفاع می‌کند.
 ۷۳..... تلاش برای کشتن محمد (ص).
 ۷۴..... منع دست به دست شدن ثروت بین اعیان.
 ۷۷..... نابودی محمد (ص) لازم است.
 ۷۸..... مکر و عذر یهود.
 ۷۹..... همگی کار می‌کنند.
 ۸۱..... اجرای حکم بر خیانتکاران.
 ۸۳..... زنی دسیسه‌سازی مسمومیت محمد (ص) را می‌کند.
 ۸۴..... عفو عمومی.
 ۸۶..... من رسول خدا هستم.
 ۸۶..... شماتت دشمنان نظام جدید.
 ۸۶..... پیروزی کوبنده.
 ۸۷..... توزیع غنیمت در آن جنگ چگونه بود.
 ۸۷..... منقلب شدن انصار.
 ۸۸..... فلسفه‌ی نظام اجتماعی و اقتصادی محمد (ص).
 ۹۱..... آنان ثروتمندان محمد (ص) بودند.
 ۱۰۵..... جمع‌آوری زکات.
 ۱۱۱..... قواعد بزرگ.
 ۱۱۲..... تحریم ربا (سود).
 ۱۱۸..... بزرگترین فرصت.
 ۱۱۹..... ماههای عربی.
 ۱۲۰..... هرگز گمراه نمی‌شوید.
 ۱۲۴..... به خودتان ستم نکنید.
 ۱۲۷..... از مرگ خود خبر می‌دهد.
 ۱۲۷..... در روز دوشنبه.
 ۱۲۸..... بلکه به سوی رفیق اعلا.
 ۱۲۹..... در شب چهارشنبه.
 ۱۲۹..... گذشت.
 ۱۳۰..... اصول نظام مشترک اجتماعی و اقتصادی محمد (ص).
 ۱۳۰..... آسان گرفتن و بشارت دادن.
 ۱۳۱..... روح اقتصادی محمد (ص).
 ۱۳۵..... اسلام همه‌ی نظامها را هضم می‌کند.
 ۱۳۷..... امت مانند بدن انسان است.

۱۳۹	به دست خود کار کن
۱۴۱	سؤال (گدایی) نکنید
۱۴۲	کارکردن گناهان را می‌آموزد
۱۴۴	نه سروری نه بردگی
۱۴۸	مال در رأی و نظر محمد(ص)
۱۵۰	بدبختی بردگان مالی
۱۵۴	رقابت بر اتفاق
۱۵۵	این چه اخلاقی است
۱۵۷	رئیس دولت از دسترنج خود می‌خورد
۱۵۹	فلسفه‌ی ساخت و ساز نزد محمد(ص)
۱۶۳	نظر محمد(ص) به رقابت
۱۶۴	گرامی‌ترین مردم نزد محمد(ص)
۱۶۹	همه‌ی شما مسؤول هستید
۱۷۱	زنجیره‌ی اتفاق
۱۷۴	اعمال بالاتر و متعالی‌تر
۱۷۶	نظر محمد(ص) در مورد اغنیاء
۱۷۷	محبت
۱۷۹	به آنچه که در توان می‌باشد
۱۸۲	حقّ عموم
۱۸۳	همه را مورد سؤال قرار می‌دهیم
۱۸۵	محمد(ص) اتفاق را به عبادت متحول می‌کند
۱۸۶	سبقت در دانش‌اندوزی
۱۸۹	حضرت محمد(ص) چگونه آتش درون فقراء را به نور متحول کرد
۱۹۱	اغنیاء و ثروتمندان رقابت می‌کنند
۱۹۳	حقوق عمومی چگونه ادا می‌شد
۱۹۵	مناعت طبع داشتن پیامبر خدا(ص)
۱۹۶	چرا این میلیونر می‌گرید
۲۰۱	فاتح امپراطوری فارس می‌خواهد مالش را صدقه دهد
۲۰۷	ابونذر غفاری از کجا دارای ایده‌ی نظام اقتصادی مشترک بود
۲۰۸	رد صدقات سرمایه‌داران
۲۰۹	کدام صدقه از لحاظ پاداش بزرگتر است
۲۱۱	رقابت در جهت اتفاق
۲۱۲	آنچه که ما می‌دانیم اسلام مقام معلومی دارد

- ۲۱۶ خداوند هدیه‌هایش به دنیای بشریت آغاز می‌کند.
- ۲۱۹ دو فرشته بانگ بر می‌دارند.
- ۲۲۳ آیه‌ای که نازل شد و عالی‌ترین جامعه‌گرایی اقتصادی زندگی مشترک را پایدار نمود.
- ۲۲۶ از عشق می‌گذرد به خاطر رضای او.
- ۲۲۷ در ثورت آنان حقی وجود دارد.
- ۲۲۹ محمد از زحمتکشان سخن می‌گوید.
- ۲۳۲ در شک هستی با ابن خطاب.
- ۲۳۷ چه وقت محمد(ص) از مشارکت تمجید نمود.
- ۲۳۹ اینچنین بود زندگی آنان.
- ۲۴۰ وقتی که مهاجرین و انصار با هم تقسیم می‌کردند.
- ۲۴۱ اگر به کسی اعطا کند، برای او بهتر است.
- ۲۴۳ اسلوبی ملی، بلکه بالاتر از آن.
- ۲۴۶ محمد(ص) چه چیزی را جا گذاشت؟
- ۲۴۶ خلاصه او(ص) چیزی به جا نگذاشت.
- ۲۴۷ برای دخترش زندگی زحمتکشان را می‌خواهد.
- ۲۵۰ آیا جامعه‌ی بشریت شنیده‌اند؟
- ۲۵۰ اکثریت فقراء بر بهشت دست می‌یابند.
- ۲۵۱ کسی که غذای دو نفر را دارد، باید سومی را ببرد.
- ۲۵۲ ابوبکر (رض) در قلعه‌ی این تعاون و تکامل قرار دارد.
- ۲۵۳ وقتی که پروردگارش، مخیرش نمود.
- ۲۵۴ غنی‌ترین انصار و غنی مهاجر.
- ۲۵۶ خداوند آن شب را خندانده.
- ۲۵۷ عمر(رض) ملی کردن را پیش می‌برد.
- ۲۵۹ اگر فاطمه دختر محمد(ص) دُرّی کند دستش را قطع خواهم کرد.
- ۲۶۰ یا آن را بشکن یا گردنت را می‌زنم.
- ۲۶۳ جامعه‌گرایی اقتصادی بطور کلی در یک حدیث.
- ۲۶۶ خلاصه‌ی نظام اقتصادی و اجتماعی (سوسیالیست) او(ص).
- ۲۶۸ خاتمه.
- ۲۷۲ رقابت بی‌نوا و بانوا.
- ۲۷۶ در رابطه با جنگ قبیله‌ی هوازن و تقسیم غنائم آن جنگ.

منتشر می شود

جامعه گرایی اسلامی

زندگی اجتماعی اقتصادی

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

(در دو جلد)

ترجمه کتاب

اشتراکیه عمر رضی الله عنه

نوشته: استاد محمود شلبی

مترجم: محمد سعید مجیدی

منتشر می‌شود

جامعه‌گرایی اسلامی

زندگی اجتماعی اقتصادی

حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه

ترجمه کتاب

اشتراکية عثمان رضی الله عنه

نوشته: استاد محمود شلبی

مترجم: محمد سعید مجیدی

منتشر شد

جامعه گرایى اسلامى

زندگى اجتماعى اقتصادى

حضرت ابوبكر صديق رضى الله عنه

ترجمه كتاب

اشتراكىة ابوبكر رضى الله عنه

نوشته: استاد محمود شلبى

مترجم: محمد سعيد مجيدى

